مرتضی مدرسی چهاردهی

شیخیگری بابیگری

از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع

شیخی گری

بابی گری

از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع

بقلم:

مرتضی مدرسی چهاردهی

کتابفروشی فروغی

اولین تذکرهٔ مدرسی



۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در تیرماه ۱۳۴۵ درچاپخانه ارژنگ بطبع رسید

آنچه از دورهٔ تذکرهٔ مدرسی چاپ ومنتشر شد:

۱- کتاب شیخی گری - بابی گری از نظر فلسفه، تاریخ واجتماع } «چاپ فروغی»

۲- رسالهٔ زندگانی وفلسفهٔ حاج ملاهادی سبزواری «چاپ طهوری».

۳- کتاب زندگانی وفلسفهٔ سیاسی واجتماعی سید جمال الدین افغانی «چاپ سوم از انتشارات اقبال قریباً منتشر میشود».

۴- کتاب آراء ومعتقدات سید جمال الدین افغانی «چاپ اقبال.»

۵- کتاب تاریخ فلاسفه اسلام دوجلد چاپ علی اکبر علمی.

۶- کتاب سیمای بزرگان جلداول چاپ امیر کبیر جلد دوم در دوره‌های مجله ادبی ارمغان چاپ شد.

۷- ابن خلدون وفلسفهٔ اجتماعی او «دردوره اول مجله وحید چاپ شد.»

۸- زندگانی فرهاد میرزا «در دوره مجله ارمغان چاپ شد».

۹- تاریخ نگاری وفلسفه اجتماعی آن دردوره دوم مجله وحید چاپ شد.

۱۰- ایران درجهان عرب «دردوره سوم مجله وحید منتشر میشود».

۱۱- تاریخ مختصر فقه فقهاء مذهب جعفری در دوره نهم مجله کانون سردفتران ایران منتشر شد.

۱۲- سیر حکمت وعرفان درایران باستان. «دردوره سی ودوم وسی وسوم مجله ارمغان منتشر شد».

۱۳- علم کلام ــ متکلمان بزرگ مذهب جعفری. دردوره های مجله ارمغان چاپ شد.

۱۴- تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی «در دوره‌های سی تا سی وسه مجله ارمغان چاپ شد».

۱۵- ترجمه متشابهات قرآن تألیف صدرالدین شیرازی باشرح احوال وآثاراو «دوره دوازدهم مجله مهر چاپ تهران چاپ شد.»

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

از آراء ومعتقدات شیعیان **شاه مردان علی مرتضی** علیه‌السلام است که : ایران مورد نظر پیشوایان وامامان مذهب جعفری است ، خدای بزرگ همیشه کشورمارا از گزند حوادث حفظ میکند ، خائنان بآب وخاك ومردم را به بدترین مجازات ها دچار و گرفتار می سازد ، صدملیون شیعهٔ دنیا چشم به کشورمادارند، چنانکه یکی‌از بزرگان‌عشایرفرات‌حکایت‌کرد مرادر بغداد که: من‌از اعراب عراق هستم ولی تبعهٔ دولت‌ایران می‌باشم . چون **تنهاشهریار شیعه دردنیا شاهنشاه‌ایران** است .

همه ساله تذکرهٔ اقامت خودرا تجدید میکنم، درتأییداین سخن یکی‌از دوستان قدیم که سالیان دراز درعالم عرب هم درس ما بود و اکنون شخصیت علمی‌وروحانی بزرگ پاکستان است . چندسال پیش که بتهران‌آمد . حکایت میکردکه بمناسبت وفات **حاج آقاسیدحسین بروجردی** بزرگترین‌مرجع تقلید شیعهٔ دنیا ، **اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر** تلگراف تسلیت آمیز به **آیت الله آقا سید محسن حکیم** مخابره نمود ، چون صدها هزار پیروان مذهب جعفری پاکستان چشم بایران دارند ازاین جهت پیرو آقای حکیم شدند .

همه میدانیم که برطبق قانون اساسی مذهب رسمی کشورایران‌شیعه اثنی عشری‌است، اکثریت‌افراد ملت‌راپس‌ازمذهب جعفری‌برادران‌اهل‌سنت وجماعت ما تشکیل‌میدهند ، ولی اقلیت‌های مذهبی رسمی هم هستند که ازحقوق‌اجتماعی وسیاسی بهره‌مند میشوند ، براستی ازدیده تاریخ و اجتماع وسیاست هریك‌از این‌فرقه‌ها وشعبه‌ها و حزب‌ها شایستهٔ مطالعه و داوری است ، چنانکه گویند نظرشادروان **آقاسید محمد حجت کوه‌کمری** بزرگترین‌مدرس‌وروحانی حوزهٔ علمی‌قم این بود که کتابهای فرقه های اقلیت چاپ ومنتشر شود ، تا در برخورد عقاید وآراء نیك وبد را ازهم تمیز دهند ، آنگاه حقایق دیانت پاك اسلام روشن‌تر وآشکاراتر شود . بنا براین کتاب حاضر دربارهٔ «مسلمان وغیر

مسلمان» شیخی - بابی بحث می‌نماید، مناسبت این رشته از نگارش این است که :

خدا رحمت کناد **محمد بن عبدالوهاب قزوینی** را، در آغاز جنگ جهانی دوم از اروپا به تهران آمد ، میخواست در آخر عمر درایران بسر برد ، مانند یك فرد مسلمان در گورستان اسلامی بخاك سپرده شود ، عاقبت در کنار آرامگاه **ابوالفتوح رازی** مفسر بزرگ آرمید . درآستانهٔ **حضرت عبدالعظیم حسنی** بخاك رفت ، براستی آن مرد بزرگ نمونه‌ای از بزرگان اسلام بود ، مرا تشویق‌ها نمود تا نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات خود را در بارهٔ «تاریخ معاصر» بصورت « تذکره » تألیف نمایم تا زمان وفات آن نادرهٔ ادب و تاریخ ده جلد از یادداشتها فراهم شد ، همهٔ آن ورق‌ها بنظر دقیق انتقادی ایشان رسید ، بعضی از آن اوراق بصورت مقاله ، رساله ، کتاب چاپ و منتشر شد (۱) .

---

(۱) شادروان **عباس اقبال آشتیانی** چنین نوشتند :

شرح ذیل یك قسمت از کتاب بسیار مفیدی است که آقای مرتضی مدرسی چهاردهی مدتهاست بهدایت و تشویق استاد علامهٔ بزرگوار آقای **محمد قزوینی** مدظله درشرح حال مشاهیر و بزرگان یك قرن و نیم اخیر ایران **دردست تألیف دارند .** این کتاب گرانبها که امیدواریم بزودی کامل و بزیور طبع آراسته گردد از آنجاکه مؤلف محترم شب و روز خود را درکار تکمیل آن وجمع آوری هر گونه اطلاعات صرف میکنند وهمتی ملال ناپذیر وذوقی مخصوص درراه آن بخرج میدهند البته تألیفی نفیس خواهدبود وآقای مدرسی بافراهم آوردن آن باربزرگی را از گردن آیندگان که جویندهٔ نام و نشان بزرگان ومشاهیر قریب بعهد ما باشند برخواهند داشت ، ما این نوشته راکه درمعرفی یکی از مشاهیر قرن گذشتهٔ ایران یعنی **شیخ احمد احسائی** مؤسس مذهب شیخیه ومحرك چند نهضت مذهبی در این کشور نگاشته شده باکمال تشکر از نویسندهٔ آن با پاره‌ای توضیحات واضافه ونقصانهائی که باذن خود نویسنده بعمل آمده ذیلا درج میکنیم مجلهٔ یادگار ـ سال اول ـ شماره چهارم چاپ تهران.

استاد سعید نفیسی نوشتند :

دیگر ازمندرجات جالب آن «مجله جلوه» قسمت‌هائی است در تراجم احوال قرن گذشته که از کتاب مستقلی که آقای مرتضی مدرسی چهاردهی درین←

اینك چاپ هفتم نخستین شماره از **تذکرهٔ مدرسی** با تجدید نظر بصورت جامع‌تر بنام **«شیخی گری ـ بابی گری»** ازنظر فلسفهٔ تاریخ و اجتماع به پیشگاه خوانندگان تقدیم میشود .

درپایان از **آقای محمد حسین تسبیحی** لیسانسیهٔ فاضل و شریف دانشگاه سپاس گزاراست که در تصحیح نمونه‌های چاپی و تهیهٔ فهرست دقیق موضوعات کتاب بسیارزحمت کشیدند آیندهٔ درخشانی را برای‌ایشان ازخدای بزرگ مسئلت میدارد . **ان‌الدین عندالله الاسلام**

۱۵شهریور ۱۳۴۵طهران

مرتضی مدرسی چهاردهی

← زمینه تألیف کرده‌است استخراج کرده وتدریجاً درمجله انتشارداده‌اند .

آقای‌مدرسی‌چهاردهی دوسه‌سالی است که براهنمائی دانشمند نامی‌آقای محمد قزوینی‌دست‌باین کار بسیارسودمند زده و کتاب‌بزرگی‌دربارهٔ اینگونه‌دانشمندان ایران که کسی‌در زندگی و کارهای آنها تحقیقی نکرده آماده ساخته اس و تاکنون چهارنمونه ازآن کتاب دراین‌مجله چاپ شده وامیداست که همه‌کتاب یك‌جا بزودی انتشار یابد وبدست جویندگان این گونه چیزهابرسد .

سعید نفیسی

مجلهٔ پیام‌نو ـ دورهٔ دوم ـ شمارهٔ ششم چاپ تهران

۱ شیخ احمد احسائی

۱ ـ مرد پاك(۱)

۱ در اواخر قرن دوازدهم هجری قمری دانشمند روحانی در جهان تشیع ظهور نمود که در محافل علمی ومذهبی ایران وعراق غوغائی راه انداخت شیعیان درباره اودوسه دسته شدند موافقان بیشتر از مخالفان بودند .

شیخ احمد همه جا با احترام میزیست ، در نشر معارف اسلامی کوشش مینمود ودرفهم حدیث ذوق وسلیقه خاصی داشت، دوستدار صمیمی خاندان نبوت بود ، شیخ زاهدی بی ریا وپرهیزکار وخداپرست و دانشمندی سخندان بود ازاین جهت دوستان علی علیه‌السلام درپیرامونش گرد آمدند، بفلسفه یونان و حکمت اشراق وعرفان با نظر دیگری می دید ، خود مکتب جدیدی آورد که بنام مکتب شیخ مشهور گشت چون عمری را در دیار عرب بسر برده بود بسیار ساده و بی آلایش میزیست ، هنگامیکه بایران آمد ، با حکمت و فلسفه تا اندازه‌ای آشنا شد آن اندیشه‌های دور ودرازرا نه پسندید! یا مطابق فهم وذوق خود نمیدید ! ناچار بفکر تأسیس مشرب خود در آمد ! با قدرت

---

۱ ــ این شرح احوال وآثار شیخ احمد احسائی نخست بصورت مقاله در جلد اول مجله «یادگار» چاپ تهران منتشرشد و با نام نویسنده وذکر مأخذ در کتاب «لغت نامه» تألیف علی اکبردهخدا جلد سوم نقل گردید وسپس به تفصیل در سالنامه‌ای بنام «دانشنامه» جلد اول درتهران چاپ شد .

ازروز نخستین انتشارمورد توجه وتقدیر دانشمندان ومحققان قرار گرفت، درسال ۱۳۳٤ جداگانه چاپ شد باتجدید درنظر کتاب تاریخ فلاسفه اسلام تألیف نگارنده این سطور چاپ تهران نقل گردید . ثقه الاسلام تبریزی رئیس شیخیه آذربایجان آن را درمقدمه کتاب حیوة النفس تالیف شیخ احمد احسائی با ترجمه فارسی کتاب بقلم سید کاظم رشتی درتبریز چاپ وانتشار یافته است .

قلم و بیان در ایران و عراق به نشر فضیلت اهل بیت نبوت ، استنباط قواعد و احکام اسلامی سر گرم شد .

۲ ـ آنانکه ازفلسفه‌های مشاء واشراق خسته شده ویا ازعلوم عقلی بیگانه بودند ازقیل وقال مدرسه گریزان گشتند ، عقاید و آراء شیخ را نموداری از حقایق آل محمد (ص) پنداشتند ، پروانه وار درپیرامون عالم روحانی عرب گرد آمدند ، در همه جا در انتشار نظریات وسخنان شیخ کوشش کردند .

۳ ـ شیخ دوستدار خاندان علی علیه‌السلام بود . میگفت بهترین وسیله شفاعت بدرگاه پروردگار چهارده معصوم هستند، بهترین راهنمای راه رستگاری دوجهانی بکار بردن سخنان ائمه اطهار است، کسانیکه شیعه حضرت امیرالمؤمنین علی السلام وخاندان گرامیش می‌باشند باید در کردارو گفتار وپندار پیرو آنان شوند تا در دوجهان رستگار کردند .

۴ ـ شیخ توجه خاصی باخبار داشت، دراثر ممارست ومطالعه حدیث ذوق مخصوصی پیدا کرد که ازسایر علما ودانشمندان روحانی ممتاز گشت ، در اصول عقاید میتوان گفت پیرو اخباریان شد وروبه اخباری راپسندید وبدنبال تشکیکات منطقی واصولی نرفت ! چون از اعراب صحرا بود همان سادگی و بی‌آلایشی درکردار و گفتارش آشکار بود از این جهت هم مردم بیشتر به او علاقمند بودند. هنگامیکه شیخ برخورد به بعضی‌از اخبار مینمود که بامیزان عقلی و سلیقه او درست نمیشد ناچار راه تأویل را پیش میکشید و خبر را توجیه و تفسیر میکرد .

۵ ـ شیخ درایران وعراق یك نهضت مذهبی راه‌انداخت شاید هم منظوری جز نشر حقایق دین نداشت که تاکنون اثراتش در ایران و عراق وکویت و بحرین ودر گوشه وکنار هندوستان وپاکستان نمودار است .

۶ ـ بعدازوفات شیخ فرقه‌های مذهبی ازطرف شاگردان مدرسه وی تأسیس گردید ، هرکدام از آنان با آراء و اندیشه‌های مخصوص بخودشان بنا باوضاع واحوال محیط فرقه‌ها ساختند ! مردم را بجان یکدیگر انداختند! ! با آنکه روح بزرگ و پاك شیخ احمد احسائی از اختلافات اسلامی گریزان بود !!

۲ ـ نسب شیخ احمد وتاریخ تولد او

۷ ـ شیخ عبدالله فرزند شیخ احمد درباره احوال پدرخودچنین نوشت:

شیخ احمد احسائی پسر زین‌الدین است داغر بن رمضان یکی از اجداد اوست مانند سایر پدرانش منزل وسامانش چون بادیه نشینان دیگر درکوه وبیابان بود ، معروفیتی چندان بمذهب ودین نداشتند ، چون ازمعاشران شیعه نبودند براه اهل سنت وجماعت میرفتند ، ازتعصب دور بودند وسیره پدران ونیاکان‌را پیروی مینمودند .

هنگامی مابین داغر وپدرش رمضان جنگی شد ناچار ازهمسایگی‌ایشان دور گشت !! داغر ترك پدر گفت‌وخانواده خویش را بمطیرفی ازدیه‌های‌احساء انتقال داد !! زمانی نگذشت که ازمذهب پدران خود برگشت ومذهب شیعه امامیه را قبول نمود .

شیخ احمد احسائی نواده سوم داغر درماه رجب هزاروصدوشصت‌دراین دیه متولد شد .

۳ ـ داستان کودکی شیخ

۸ ـ شیخ احمد چون بسن پنج سالگی رسید از خواندن قرآن فارغ شد . ازاین پس همیشه اوقات متفکر و متذکر بود ! میگفت درهنگام آمیزش باکودکان تنم تنها درمیان بازی بود ، درهرکاری که محتاج به نظروتدبیر بود برهمه مقدم بودم برهمه سبقت می جستم ، چون تنها میشدم در عمارت ویرانه واوضاع زمانه نظرعبرت میکردم ، عبرت‌میگرفتم وبا خود میگفتم‌چه شدند ساکنان این‌ها وکجایند آبادکنندگان وبیاد آنها میافتادم، میگریستم، مرا با این خرد سالی عادت براین جاری بود ، نیز میگفت که دیه‌ای که خانه ما آنجا بود مردمش را بمعاصی حرصی تمام بود ، درمیان ایشان کسی نبود که امر بمعروف ونهی ازمنکر نماید ، همیشه چیزی ازاحکام پروردگار نمیدانستند ! چنان بهوا وهوس سر گرم بودند که آلات وادوات بازی‌خویش را بردرخانه‌های خود می آویختند !! بدانها بریکدیگر افتخارمیکردند ، ایشان را انجمن‌های‌خاص بود ، همگی آنجا جمع‌شده وبانواع واقسام‌ملاهی ومناهی گرفتاربودند ، ازطبل ومزمار ورباب وعودوتارو انواع سرودهیچیك را فروگذار نمی نمودند ، من چون برمجالس ایشان میگذشتم درگوشه‌ای با سایرکودکان می نشستم تنم درمیان آنان تنها بود ! وروحم بستگی بعالم‌بالا داشت ! چون خلوتی گزیده و بفکر فرومی رفتم ! بحال خویش میگریستم !

خود را بر آمیزش ومجاورتشان ملامت میکردم! گاه میشد که میخواستم خود را هلاك نمایم ! با آنکه نمیتوانستم این گونه کارها حرام است یا حلال ؟!

پیوسته فکرمیکردم ،خداوند این خلق‌را بیهوده و برای بازی‌نیافریده! بعقل خویش می فهمیدم باید ازخلقت اراده‌ای فرموده باشد لکن هرچه فکر میکردم غایت ایجاد وعلت این بنیاد خلقت را نمی فهمیدم ! سینه‌ام‌تنك‌میشد! همواره دراوضاع دنیا فکرمیکردم ! عبرت میگرفتم! ازآمیزش نادانان باوصف خردسالی نفرت داشته وخلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم !

۹ ـ تا آنکه روزی ازخویشاوندان که بکارهای نادانان گرفتار بودنزد من آمد و گفت ای‌پسرعمو چنان درنظردارم که شعری چندبگویم وازتوکمك میخواهم‌باآنکه‌کودك بودم‌قبول کردم.

اوراقی چند ازبغل درآورده نظرمیکرد ازوی گرفتم و گشودم ابیاتـی دیدم منسوب بشیخ علی بحرینی درمدح ائمه اطهار س . ع . چون اشعار را خواندیم اوراق‌را انداخت و گفت که چون«نحو» ندانی‌انشاء شعرنتوانی‌چون این سخن‌ازوی شنیدم بخاطرم رسید که تحصیل‌نحوکرده تا انشاء شعرنمایم !

۱۰ ـ کودکی از منسوبان مادرم دردیه‌ای نزدیك بدیه ما بود نـزد شخصی مشغول تحصیل بود ازوی پرسیدم درنحوکودك را چه‌کتابی لازم‌است. گفت عوامل جرجانی‌نسخه‌ای ازوی گرفتم ونوشتم لیکن‌ازابراز امرنزدپدرم شرم داشتم ولی زود ذوق این درس برمن غالب آمد خاصه برای انشاء! چرا که امری‌برترمنظورنظر بلکه متصورنبود !

۱۱ـ روزی درخانه خویش در حجره خفتم اوراقی درکف گرفتم شاید پدر بیاید وبه نشیند واوراق را به‌بیندآمد ونشست ودید ازمادر پرسید درکف احمد چیست ؟!

مادرگفت نمیدانم گفت بگیروبیاورچون خواست بگیرد دست خود را چون خفتگان سست‌کردم گرفت وبرد ونمایاند گفت رساله «نحو» است‌ازکجا آورده است ؟!

گفت نمیدانم ؟ گفت بجایش نه من نیز دست خویش سست‌کردم‌درکفم نهاد سپس ازجای خویش برخاسته واوراق را پنهان داشتم پدر پرسید ایـن رساله را ازکجا آورده‌اید ؟ خود نوشته‌ام گفت میل تحصیل داری؟!

گفتم‌آری واین‌کلمه بدون اختیار برزبانم جاری شد !!

۱۲ ـ پدر بامدادان مرا نزد آن شیخ مکتب دار فرستاد ، شیخ مـرا

با همان کودک بمناسبت خویشاوندی هم درس ، رساله های «اجرومیه» «عوامل» را نزد وی بانجام رسانیده به تحصیل علوم دیگر پرداختم .

۱۳ـ ولی دراثنای تحصیل چون شفای قلبی بدست نیامد باطناً منصرف گشته ودرظاهر مشغول بودم ودر نفس خود داعیه‌هائی دیدم ، قلق واضطراب دردل خود میبافتم ، همواره خواستار گوشه‌ای از خلوت ومایل بگوشه نشینی بودم ، کوه وبیابان را دوست داشتم ، ازآمیزش با مردم ترسناك وپریشان بودم! پیوسته دراوصاف روزگار فکر کرده وعبرت میگرفتم تا ازتحصیل علوم ظاهر منصرف گشته و بهر کس که میگذشتم کلمه‌ای ازآنچه درخواب شنیده بودم نمی‌شنیدم ، علوم فقه وحدیث درکسی نمیدیدم !! با این حال درمیان مردم بودم تنم با ایشان بود و جانم فرسنك‌ها از آنان دور بود ، چنان مینمود که کسی مرا میخواند لیکن خواننده را نمیدیدم !! هرآن این حال درمن قوت میگرفت ونفرتم ازمردم زیادمیشد تا ازیاران دورشده و گوشه گیری کردم ، چون مصیبت زدگان درگوشه‌محنت نشستم ! و دربروی اغیار بستم ، بگریه وزاری وناله و بی تابی مشغول گشتم ! مانندکسی شدم که بچیزی مانوس وشاد شده باشد ؟!

بنابراین روز بروز برعبادت می افزودم ! فکرونظر کردم در قـرائت قرآن ودقت درمعانی آن ، درخواست آمرزش در نیمه‌هـای شب و سحرها بسیار کردم !

۴ ـ مهاجرت شیخ

۱۴ ـ درسال هزار وصد وهفتاد شش که از سن شیخ احمد ، بیست سال گذشته بود کسی را برای اظهار اسرارالهی نیافت! زیرا درآن سامان گروهی ازاهل سنت وجماعت که تمایل به تصوف داشته ! برخی هم از شیعه امامی که درمیان ایشان چند نفر ازدانشمندانی بود که رابطه‌ای با علم حکمت و فلسفه نداشتند تاچه رسد به‌دانستن اسرارخلقت لاجرم آهنك مهاجرت کرده وراه نجف وکربلا را پیش گرفت ! تا مگر اهلی برای امرخویش جوید ؟

۱۵ـ چون بکربلاونجف مشرف گشت درمجالس ومحافل علماء وفضلا حاضر میشد مشاهیردانشمندان روحانی درآن هنگام آقا باقر وحید بهبهانی ، سیدمهدی بحرالعلوم بودند ، بیشتراوقات دردرس وبحث آنان حاضر میگشت ، کسی ازحالش آگاه نبود! هنگامیکه ازسید مهدی بحرالعلوم درخواست اجازه روایت درعلم حدیث کرد چون آشنائی باحوالش نداشت سید تأمل نمود !

سید پرسید تألیف چه دارید ؟ شیخ اوراقی چند که درشرح تبصرة علامه حلی درفقه نوشته بود تقدیم داشت سید پس ازدقت درنوشته‌های شیخ گفت :ای شیخ شایسته مقام توآن است که مرا اجازت روایت‌دهی آنگاه اجازه‌ای نوشت بشیخ داد تا درنوشته‌ها وسخنانش که خبری ازآل‌محمد(ص) نقل نماید مستند به سلسله مشایخ حدیث باشد ، درهمان روزها رساله‌ای که‌در«قدر» که‌یك‌بحث دقیق کلامی وفلسفی است نوشته بود بآقا سید مهدی بحرالعلوم عرضه داشت و سید که مرجع تقلید شیعیان وبزرك دانشمندان روحانی‌درعصرخودبود شیخ را بسیار احترام کرد .

۱۶ - پس از چندی درعراق عرب طاعونی پدیدآمدکه همگی‌پراکنده شدند . شیخ بوطن خود بازگشت‌کرد ، زنی از آن سامان گرفت ، اونخستین زن شیخ بود ، چندی درآنجا اقامت‌کرد ومشهورشد، بعد ازچندی باخانواده خود به بحرین رفت مدت چهار سال درآن دیار بود تا در ماه رجب هزار و دویست و دوازده هجری قمری بکربلا و نجف رفت پس از بازگشت در بصره توقف‌کرد ، خانواده خودرا ازبحرین خواست ، درآن جا ساکن شد حاکم آن دیار به بحسن سلوك با شیخ رفتار میکرد ؛ درمدت سه سال‌دربصره واحساء اقامت نمود ، دراوایل سال هزار و دویست وشانزده درروز عید غدیر وهابی‌ها، به‌کربلارفتندو کشت و کشتاروتاراج کردند! چندی نگدشت که شیخ‌از اجتماع خاص وعام بی زار گشت ! ناچار بحبارات‌که یکی از دیه‌های بصره است رفت ! پس ازچندی باز به بصره بازگشت‌کرد ! ازآنجا باز بدیه دیگر شتافت ، چندی درآنجا بود ! باز بدیه دیگری شتافت! چون ازاجتماع بیزار بود میخواست بدیه‌ای شتابدکه‌کمترمردم درپیرامونش گردآیند !!

سید عبدالمنعم شریف جزائری ، از مشاهیر آن دیار به شیخ گفت ، هرگاه مایل بگوشه گیری ودورازمردم باشد دراین‌نزدیکی‌ها دیه‌ای است بنام صفا ده برای آسودگی خاطرمناسب‌ترازآن جایگاهی‌نیست و از رفت و آمد دور است !

بنابراین درسال هزارودویست ونوزده باخانواده بدان محل‌رفت ، یك سال‌تمام نیزدرآنجا بود ، آن‌سامان را ازلحاظ مردم وآب‌وخاك بدترین‌دیار یافت ، قصیده‌ای دربدی‌آن جا انشاءکرد لاجرم خانواده رانزد فرزندخویش شیخ علی نهاد خود بهمراه فرزند دیگرش شیخ عبدالله بسوق الشیوخ رفت ! چون شیخ محمد تقی فرزند دیگرش درآنجا بود شیخ عبدالله را برای تحصیل

نزد او نهاد خود به بصره رهسپار شد ، خانه‌ای برای زن و فرزندانش تهیه نموده آنان را ببصره خواست! پس‌ازورود ایشان‌تصمیم‌بزیارت مشهدگرفت !

۵ - مسافرت‌شیخ بایران

۱۷ - شیخ احمد درسال هزارودویست‌وبیست‌ویك بهمراه فرزند خود شیخ علی وچند نفر دیگر به نجف وکربلا شتافت ! ازآنجا بایران آمد وبه یزد رفت ! دانشمندان روحانی ومردم یزد احترام واکرام بسیار بجاآوردند خواستندکه شیخ دریزد باشد بهمین جهت پس از زیارت در مشهد مقدس به شهرستان یزد بازگشت‌کرد ! چندی درآن سامان بود ! هنگامیکه خواست یزد را ترك کند بازمردم خواهش‌ها ودرخواست‌ها نمودند ناچار قبول‌کرد ! بعضی ازخانواده خودرا با شیخ علی وهمراهان ازراه اصفهان وشیراز روانه بصره نمود ! خود با یکی ازنزنان اقامت‌کرد ! مشغول بحث ودرس و وعظ شد کم‌کم مشهورگشت نظریانش درکشور ایران انتشاریافت‌که فتحعلی شاه‌قاجار بشیخ اراداتی بهم رسانید ، مشتاق زیارتش گردید !!

۱۸- نامه‌های پی درپی فرستاد تامکتوبی بدین مضمون بشیخ‌احمدنوشت «اگرچه مرا واجب است‌که‌بزیارت آن مقتدای‌امام ومرجع خاص‌وعام‌مشرف شوم چراکه مملکت ما بقدوم بهجت لزوم خودمنور فرموده لیکن مرابجهاتی مقدورنیست ومعذورم واگر بخواهم‌خود روانه یزد گردم‌لااقل باید ده‌هزارنفر سرباز همراه آورم وشهر یزد وادی است غیرذی ذرع وازورودواین قشون‌اهل آن ولایت‌به قحط‌وغلا مبتلا خواهندگشت و آشکار است‌که آن‌بزرگوارراضی بسخط پروردگارنیست والا من‌کمتر ازآنم‌که درمحضر انورمذکور گردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبرورزم پس ازوصول این مکتوب هرگاه ما را بقدوم میمنت لزوم سرافراز فرموده فهوالمطلوب والاخود بناچاراراده یزدخواهم نمود»(۱)

۱۹ - چون این نامه بشیخ رسیدکار دشوارگشت چاره آن دیدکه سر خویش گیرد ، راه وطن درپیش ، با این وصف خواست بشیراز رفته وازآنجا به بصره بازگردد! چون‌مردم‌یزد از اراده‌اش آگاه شدند درخانه شیخ‌اجتماع

۱- ترجمهٔ رساله شرح‌احوال‌شیخ احمد احسائی‌بقلم فرزندش شیخ‌عبدالله‌چاپ بمبئی ۱۳۰۸ هـ . ق .

کردند ، درصدد خودداری برآمدند که مبادا شهریار ایران را چنان بخاطر رسد که یزدیان از ترس ورودش سبب این کار شده‌اند ! بدین جهت مورد بازخواست خواهند شد! بناچارعذرشان‌شنیده نخواهد شد؟ بخصوص که زمستان هم بود ازهرگونه سخن راندند ! بناچار شیخ توقف کرد پس‌ازآن اشراف و اعیان گرد آمدند درجواب نامه سلطان بی نهایت احترام و اکرام نمودند ، شهریار ایران هم روزبروز برارادتش زیادتر میگشت وچنان معتقد بودکه اطاعت شیخ واجب ومخالفتش کفر است !

۲۰ ـ شاهنشاه ایران‌چند مسئله پرسید، شیخ رسائلی چند درپاسخ‌نوشت که درمجموعه تألیفاتش بچاپ رسید پس ازچندی خاطرشیخ درآنجاملول‌شد، ناچارآهنگ بازگشت کرد ! چون فتحعلی شاه را این حال معلوم گشت از پی جلوگیری برآمد ! تا شیخ قبول کرد که درایران‌اقامت کند ! شاهنشاه‌خواست که شیخ درتهران بماند ! چون شیخ مایل بگوشه گیری بود ، توقف درتهران با این حال منافات داشت ، شیخ خودداری کرد تا وقتی باز آغاز این سخن کرد که اگرمیل مبارك باقامت تهران‌باشد ؛ خانه‌ای مناسب تعیین شود؟ منزل آسانست ولی‌اگرمن درجوارسلطان منزل گزینم باعث تعطیل‌امر سلطنت‌خواهد بود ! شاه سبب پرسید ؟ گفت آیا با احترام وعزت بایدم بود یا با خواری و ذلت ؟ شهریار گفت باکمال عزت و استقلال وجلال باید زیست نمائید رضائی بجز رضای آن بزرگوار وسخطی‌جز سخط اونیست‌شیخ گفت سلاطین‌وحکام بعقیده من‌تمام اوامرواحکام رابستم جاری مینمایند! وچون رعیت مرا مسموع‌الطاعته دانسته‌درهمه‌امورورجوع بمن نمایندپناهنده خواهند گشت!حمایت‌مسلمانان‌وانجام حاجت ایشان نیز برمن‌واجب‌است،چون‌درمحضر سلطنت‌میانجیگری کنم خالی‌از دو صورت نیست‌اگر به پذیرد مرا خواری است ! پس شاه بفکر فرو رفت و گفت امربسته باختیاراست ، هر شهری که احتیارشود مختارمانیزهمان‌است ، مارا میل و خواهشی از خود نیست ، چون واگذار نمود مختار نیز همانست در اوایل ذی‌القعده سال هزار و دویست وبیست وسه‌هجری قمری خانواده را از بصره به یزد انتقال داد ، امر شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت بیشتر فضلا و علما تسلیم وی شدند !! از اطراف مسئله ها می فرستادند ؟! و رساله‌هائی می‌نوشت چون نوشت چون دوسال براین روش گذشت بمشهد رفت پس ازانجام زیارت بازبه یزدبازگشت کرد ! چندی نگذشت که عازم‌مجاورت

کربلا ونجف شد مردم این شهر این معنی ناگوارآمد ! درصدد جلوگیری برآمدند هرچند خواهش نمودند قبول نیفتاد و باصفهان رفت ازآنجا به-کرمانشاهان عزیمت کرد و بخواهش شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاهی با نهایت جلال و فزاغت بال دو سال در کرمانشاهان ماند ! در سال هزار و دویست و دو بودکه به خانه خدا رفت خلاصه ماه مبارك رمضان را در دمشق مانده در نیمه شوال بمدینه رهسپار شد پس از فراغت از راه نجد و جبل با گروهی از حاج عزم عراق نمود ، چون وارد جبل گشت کاروان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف شد در بین راه با طایفه‌ای از دزدان جنگی اتفاق افتاد و در ربیع الاول وارد نجف اشرف شد ازآنجا بهکربلا رفت درچهارم محرم از سال هزار ودویست و سی و چهارمراجعت بکرمانشاه نمودچند سال دیگرنیز با نهایت جلال وفراغت بال زیست ، باآنکه‌شاهزاده محمد علی میرزا فوت‌کرده بود ، دراین هنگام بعزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد . ازآنجا دو باره به یزد رفت و سه ماه درآنجا بود .

۲۱ـ شیخ پس از چندی باصفهان رفت علما واعیان و تمامی مردم آن سامان از او استقبال شایان‌کردند بنابر اصرار علماء و اعیان ماه رمضان را در اصفهان توقف‌کرد تمام مردم ازخاص و عام حتی علمای اعلام درآنروزها صبح وشام اجتماع وازدحام مینمودند بحدیکه روزی تنی چند محض احصاء جماعت بـر در مسجد مینشستند و شماره اینان را شانزده هزار نفر بشمار آوردند این گروه باآن بزرگوار بنمازحاضرشده بودند تا اینجاخلاصه سخنان فرزند شیخ به پایان رسید. (۱)

۲۲ـ درکتاب قصص‌العلماء تنکابنی داستان دلکشی ازاحوال‌شیخ‌نوشته شده است که در اینجا نقل مینمائیم گرچه‌کتاب قصص العلماء بقول طلاب « فضایح العلماء » ارزش تاریخی و انتقادی ندارد !! ولی چون مؤلف آن هرچه شنیده بود درکتاب خود نقل‌کرده است ماهم تقریباً آن را درباره شیخ ازکتاب مزبور اقتباس مینمائیم تا بدانید درعصر شیخ موافقان و مخالفان او چه سخنانی بهم بافته اند !!

۱ـ اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح احوال شیخ احمد احسائی ترجمه ایست از رساله عربی عبدالله فرزند ارجمند شیخ مترجم فارسی رساله محمد طاهر است‌که آنرا باشارت حاج میرزا محمد خان‌کرمانی ترجمه‌کرد، در سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی چاپ شد .

۲۳- نخستین کسیکه شیخ را تکفیر کرد شهید ثالث بود !! تفصیل این مقال اینست که شیخ احمد از شاگردان آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم و سایر فقها و فضلاء دیگر بود از گروهی از فقها اجازت روایت حدیث داشت حاج محمد ابراهیم کلباسی اجازه روایتی از شیخ گرفت درکتاب اشارات الاصول در جلد دوم در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود مذکور داشت از جمله آنان شیخ احمد احسائی را شمرده وصف بسیاری از او نمود ، شیخ احمد هرزمانی که وارد اصفهان میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد در مسجد حاجی نماز میگذارد حاجی نیز اقتداء میکرد ، حاج سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی بروش علماء دیگرشیخ احمد را استقبال و مشایعت نمینمود

۲۴ - شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن ابی جمهور احسائی صاحب کتاب مجلی را بدست آورد درکتابهای اومطالعه میکرد دربسیاری ازمقامات با اوهم مذهب است، شیخ احمد مرتاض بود درآغاز کار بسیار ریاضت میکشید کندر زیاد میخورد بدین‌سبب حافظه‌اش قوی شد !! تألیفات بسیارداشت کتاب شرح فوائد او معروف است چون رساله فوائد شیخ را به اصفهان برond و به نظر آخوند ملاعلی نوری رسید بسیاراذعان بفهم وفطانت شیخ کرد چون شرح فوائد او را باصفهان بردند عقیده آخوند نوری بر گشت! میگفت من‌از رسالۀ فوائد شیخ‌مطالبی‌استفاده نمودم که خود شیخ‌بآن مطالب نرسیده بود! عبارات رساله خود را معانی دیگر کرد !

۲۵ - هنگامیکه شیخ باصفهان رفت ملا اسمعیل که از شاگردان آخوند ملا علی‌نوری بود بمجلس درس شیخ احمد رفت در مسئله علم میان او و شیخ گفتگوشد و ملااسمعیل براوبرتری جست ! ملااسمعیل بزرگترین شاگردان آخوند ملاعلی‌بود، رساله‌ای درحاشیه بر کتاب شوارق درعلم کلام‌تألیف کرد.

۲۶ - از آخوند ملاآقای حکیم قزوینی که او نیز از مشهور ترین شاگردان آخوند ملاعلی نوری بوده شنیدم که گفت : هنگامیکه شیخ احمد احسائی‌بقزوین‌آمد در خانه حاج ملا عبدالوهاب منزل کرد روز ها درمجلس خاص درس میگفت ، همه‌کس اجازه حضور درآن مجلس را نداشت ، توسط حاج میرزا عبدالوهاب اجازه حضور درمجلس را خواستم؟! حاجی‌بشیخ گفت که‌آخوند بیگانه نیست ! پس از حضور شیخ در مسئله علم تدریس میکرد ، ایرادی برسخنان شیخ گرفتم جوابی گفت ! من هم پاسخ را بچند جهت‌تبعیر نمودم! یکی‌اینکه میگفت روش‌من‌ازراه مکاشفه وشهود است نه از راه برهان!

استدلال وراه شما برهان های حکمت وفلسفه است نه مکاشفه ! دوم در این مجلس مقتضی نیست که مفصل صحبت و بحث شود .

۲۷ - شیخ در اصفهان یك ساعت پیش از ظهر در دم در مسجد حکیم مینشست ، ساعت و قطب نما راآنجا میگذاشت همین که اول اذان ظهر میشد فوری یك نافله نماز میخواند تا برسیدن بمحراب در ما بین راه رفتن چند رکعت نافله را بجای میآورد !! بجای حاجی کلباسی نماز میخواند ! حاجی هم باو اقتداء میکرد ، کوشش او در نماز نافله و اول وقت بی‌اندازه بود ، چنانکه یکی از شاگردان شیخ حکایت کرد ، درکرمانشاهان خانه‌ای در همسایگی خانه شیخ که پشت بام‌آن مشرف برخانه او بود داشتم چندی شیخ بیمار گشت قدرت ایستادن بنماز را نداشت بچشم خود دیدم ریسمانی به سقف آویخته بود، نافله‌ها را بانماز واجب ایستاده انجام میداد . درهنگام ایستادن آن ریسمان را میگرفت، وی ایستاد تانافله و نمازواجب را بجای‌آورد .

۲۸ - در یکی از اوقات شیخ قرض هائی پیداکرد ! آنگاه محمد علی میرزا بشیخ گفت که یك در بهشت را بهزار تومان بمن بفروش تا قرض خود را بدهید ؟ شیخ در بهشت باو فروخت و بخط خود نوشته وآن را مهر کرد و بشاهزاده داد! هزار تومان‌ازاو گرفت وقرض‌های خود را پرداخت چنانکه آقا سید مهدی بحرالعلوم مقروض شده بود از نجف بکرمانشاهان رفت ، شاهزاده محمد علی میرزا گفت یك در بهشت بمن بفروش تا هزار تومان‌تقدیم شود ؟! سید گفت ازکجاکه من مالك‌آن باشم ؟! شاهزاده گفت‌که تو قباله‌ای درین باره نوشته و علمای نجف وکربلاآن را مهرکنند من قبول دارم ! آن را ازخداوند خواهم گرفت! سید چنان‌کرد، هزارتومان راگرفت و شاهزاده در هنگام وفات و صیت نمودکه هردو قباله را درکفن اوگذاشتند !!

۲۹ - شیخ‌احمد ادعای‌آن میکردکه از هردانشی‌آگاهی دارد! شخصی از او پرسید که شما در علم‌کیمیا اطلاع دارید یانه؟! شیخ گفت علم‌کیمیا را میدانم! آن شخص گفت اگرشمادرکیمیا سررشته دارید؟! چرابهشت بشاهزاده محمد علی میرزا میفروشید وقرض خود را ادا میکنید ؟! چراکیمیارا بکار نمی‌برید تاقروض‌خود را اداکنید؟! شیخ درپاسخ گفت‌آری من‌علم‌کیمیا دارم ولی‌کار آن را ندانم! سئوال‌کننده گفت، چگونه میشودکه دانش‌آن را داشته باشید وکارش را نداشته باشید ؟! گفت دور نیست چه من علم طی الارض دارم

ولی کار آن را ندانم !؟

۳۰ - شیخ احمد در بسیاری ازموارد در تألیفات خود مخصوصاً «کتاب شرح زیارت جامعه کبیر میگوید شنیدم از صادق علیه السلام در برخی از موارد میگوید شفاهاً از اوشنیدم مرادش این نیست که در عالم بیداری ازائمه شنیده است ! بلکه مرادش چیزی است که در رساله جداگانه‌ای نوشته است که در آغاز کار بریاضت مشغول بودم پس شبی در عالم خواب دیدم دوازده امام در یك جا جمع بودند ، من متوسل بدامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شده و عرض کردم مرا چیزی تعلیم کنید که هروقت مشکلی روی روی دهد بخوانم یکی ازشما را درخواب به بینم آن مشکل را پرسش نمایم ؟ تامرار بدست آید! آن‌جناب اشعاری‌فرمود که بخوان ! پس بیدار شدم . بعضی ازاشعاررا فراموش کرده، باردیگر بخواب رفتم بازهمان‌مجمع‌وامامان‌رادرخواب دیدم، آن‌ابیات مداومت نمودم، مواظبت نمودم‌تااینکه‌ازتأییدات‌ایزدی والهام ربابی‌دانستم‌مرد آن‌حضرت مداومت درقرائت الفاظ آن‌اشعار نیست!! بلکه باید بمضمون آن متصف شد، پس کوشش خودرا بکاربردم، همت گماشتم ، خود را بمعانی آن متخلق ومعتقد ساختم هرزمانی که یکی از امامان را قصدمیکردم درعالم رؤیا بدیدار اومشرف میگشتم ! حل‌مشکلات مسائل ازایشان مینمودم! تا آنکه مرا بدیار ایران گذرافتاد وبا شاهنشاه قاجار وحاکمان آمیزش شد! اعتباری یافتم خوراك ایشان را خوردم پس ازآن حالت نخستین ازمن رفت ، اکنون کمترائمه(ع) رادرخواب می بینم !!

۳۱- مؤلف کتاب قصص‌العلماء نوشته‌است: ازحاج سید کاظم رشتی‌شنیدم که استادش شیخ چهل اربعین ریاضت کشید تا بدرجه‌های عالی رسید ، شیخ بکرمانشاهان رفت ، محمد علی میرزا هرسال هفتصد تومان‌باوتقدیم میداشت. بکربلا رفت وفرزندش شیخ علی که فاضل بود درکرمانشان بجای پدرماند ، همیشه ذکرمیگفت ودرفکر بود کمترسخن میگفت ، بیشتراوقات درعلم اصول فقه‌وفروع‌دین وحدیث وکتاب اصول کافی وکتاب استبصاررا درس میگفت‌شیخ جمع‌میان قواعد شرع وحکمت نمود، علوم‌معقول راباعتقاد خود باعلوم‌منقول مطابق ساخت ازین جهت مورد سرزنش وتکفیرشد ! چه دربسیاری ازقواعد علوم معقول باظاهر شریعت ظاهراً امکان ندارد ، خلاصه شیخ احمد سر آمد اهل‌زمان ومسلم نزد همه بود ولی درنزد حکیمان ارزش نداشت! چندان‌معتقد

بفضیلت ومعقول دانی شیخ نبوده و نیستند!

۳۲ـ از آخوند ملاعلی نوری پرسش کردند فضل شیخ چگونه است؟! گفت عامی صافی ضمیر است! شیخ در هریك از شهرستان‌ها بزرگوار ومحترم بود، فتحعلیشاه شاهنشاه قاجار با او نهایت خصوصیت را داشت، در هر شهرستانی وارد میشد علماء آن شهر بی اندازه احترام باو می کردند. در نماز جماعت باو اقتداء مینمودند تا آخرین نوبتی که بقزوین وارد شد در خانه حاج ملاعبدالوهاب اقامت کرد، روزها در مسجد جمعه نماز گزارد علماء قزوین همه حاضر میشدند و باو اقتداء مینمودند، حاج ملاعبدالوهاب از مریدان وشاگردان شیخ بود.

۹ ـ هنگامه تکفیر شیخ

۳۳ ـ بنا بر رسم وعادت، شیخ احمد ببازدید علما قزوین میرفت، بعضی از علماء هم بهمراه او بودند روزی ببازدید حاج ملامحمدتقی که در واقعه قرة العین کشته شده ومعروف به شهید ثالث شد رفتند پس از تعارف‌های رسمی شهید از شیخ پرسید در مسئلهٔ معاد مذهب شما و صدرالدین شیرازی یکی است؟! شیخ گفت کوچکش چنین نیست! مذهب من ورأی صدرالدین شیرازی یکی نیست!! شهید به برادر حاج ملاعلی گفت برود در کتابخانه‌اش کتاب شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی راکه در آنجا بود بیاورد.

حاج ملا علی چون از شاگردان شیخ احمد بود در آوردن کتاب کوتاهی کرد شهید سوم بشیخ گفت، اکنون جنگ نمیکنم که مذهب شما وملا صدرای شیرازی یکیست! ولی شما بگوئید که در معاد مذهب شما چیست!؟

شیخ گفت من معاد را جسم هورقلیائی میدانم، آن هم در همین بـدن عنصریست مانند شیشه در سنگ!! شهید گفت بدن هورقلیائی بجز بدن عنصریست ضروری دین اسلام است، در روز قیامت همین عنصری است که بازگشت میکند نه بدن هورقلیائی؟!

شیخ گفت که مراد من هم همین است خلاصه هنگامه مناظره در ایشان گرم شد، ناگهان یکی از شاگردان شیخ از مردم ترکستان بود در مقام جدل با شهید بر آمد، غرضش جدال بود نه کشف حقیقت! شهید خاموش شد! جماعت بر-خاستند! اجتماع مبدل بدوری و دوستی به کدورت شد!

۳۴ـ درهمان روز چون شیخ برای نماز بمسجد رفت! هیچکس از علماء

بهمراه او نرفت! درمسجد حاضر نشدند ؟ فقط حاج ملاعبدالوهاب بهمراه شیخ بمسجد رفت ! این شاگرد باوفا ازاستاد خود خواهش کرد که رساله‌ای درمعاد وباز گشت بدن عنصری تألیف کند تا تردید وشك همه ازبین برود! ناچارشیخ رساله‌ای نوشت ! افسوس که سودی نداد ! تکفیرشیخ درقزوین انتشار یافت ! رساله‌مزبور درمجموعهٔ تألیف شیخ بچاپ رسید .

۳۵ ـ چون هنگامه تکفیرشیخ گرم شد! شیخ مردمعروف وبزرگوار و شایسته‌احترام همه بود ، ناچارحاکم شهرستان قزوین شاهزاده‌رکن‌الدوله‌علی نقی میرزا برای ازبین بردن بدنامی خود درهنگام حکومتش‌چنان‌غوغائی‌شده بود !! البته خوش‌آیند پادشاه قاجار نخواهد شد! خواست کدورت وجدائی‌را به دوستی تبدیل سازد ! شبی ازشبهاعلماء را بمهمانی دعوت کرد، شهید سوم و شیخ را دعوت نمود درهنگام حضورمجلس شیخ احمد صدر مجلس نشسته بود، سپس شهید سوم آمد ونشست ومیان خود وشیخ حایلی قرارداد !!

چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یك سفره نهادند ، شهید درآن خوانی که پس از او گذاشته بودند با دیگران بخوردن غذا پرداخت ! در هنگام نشستن هم دست بریك طرف صورت خود گذاشت که محاذات باشیخ بود ! پس از صرف غذا شاهزاده قاجار که حکمرانی با انصاف بود آغازسخن کرد ! در انجام سازش کوشش بسیار کرد ! گفت جناب شیخ احمد سرآمد علمای روحانی عرب و ایرانیان است !! احترامش لازم است شهید سوم باید در احترام ایشان کوتاهی روا ندارد و سخنان مفسدان راکه در میان این دو عالم فساد کرده و نهال لجاجت راکشته اند باید از بین ببرد شهید در پاسخ گفت در میان کفر و ایمان اصلاح وآشتی نیست ! شیخ را در مسئله « معاد » مذهبی‌است برخلاف ضرورت دین‌اسلام منکرضروری هم کافراست ! حکمران قزوین هرچند خواهش در انجام اصلاح کرد ، آن اصلاح جز جنك حاصلی پدید نیامد ! آن مجلس بپایان رسید و شهید در تکفیر شیخ تأکید کرد !

۳۶ـ صاحب قصص العلماء گویدروزی در کتابخانه اوحاضر بودم شخصی ادعای وصیت از شخصی میکرد وارثان منکر بودند و مینمودند که آن شخص شیخی است (شهید سوم حکم برفساد وصیت وصایت کرد و روی بمن آورد ! گفت این طایفه با فلاسفه موافقت نمودند در این قاعده « الواحد لایصدرعنهٔ الاالواحد » و دارای چنین عقیده کافر است !

تکفیر شهید در نهایت شهرت در هر دیاری گشت شیخ دیگر در قزوین

نماند و ازآنجا بعراق عرب رفت .

۳۷ـ سید کاظم رشتی مقیم کربلا بزرگترین شاگردان شیخ احمد بود ! چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت ! شیخ هم وفات یافته بود درآن زمان آقا سید مهدی فرزند آقا سید علی صاحب کتاب ریاض از شدت پاکدامنی فتوی نمیداد ! پس مردم از او درخواست کردند که شیخ را شهید سوم تکفیر کرد اکنون تکلیف ما باپیروان شیخ چیست ؟؛ اصرار کردند ! ناچار آقا سیدمهدی مجلس بیاراست شریف العلماء مازندرانی، حاج ملا محمد جعفر استرآبادی، حاج سید کاظم رشتی را دعوت کردند چند مورد از کتاب شیخ را خواندند ! اظهار داشتند ! ظاهر این عبارت کفر باشد ولی شیخ ظاهر این عبارت ها را اراده کرد بلکه این گونه ازکلمات شیخ را تأویلی است!! آن تأویلات مراد شیخ است ایشان گفتند ما اجازه نداریم تأویل کنیم مگر درآیات قرآن وکلمات پروردگار و زبان پیامبر و ائمه (ع) !! کسی که بکلمه کفری سخن گوید آیا راه تأویلی هم دارد !!

آنگاه بسید کاظم گفتند که بنویسید .که این عبارت های شیخ کفراست!

ناچار سید کاظم نوشت که ظاهراً این عبارت ها کفرست و مهر کرد سپس آقا سید مهدی که هرگز فتوی نمیداد ولی بگواهی این دو عالم عادل که شریف العلماء و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی بودند حکم بتفکیز شیخ و پیروان او داد !! ازآن پس بمسجد رفته مردم را موعظه کرد در این عصر و زمانه گرگان چندی بلباس میش درآمدند. دین مردمان را فاسد و تباه ساخته است !!

اینان شیخ احمد احسائی و پیروان او هستند !! کافرند تکفیر شیخ و پیروانش منتشر شد .

۳۸ ـ علمائی که شیخ احمد و پیروان او را تکفیر کردنـد ، نخست حاج ملا محمد تقی قزوینی مشهور بشهید سوم دوم آقا سید مهدی فرزندصاحب کتاب ریاض و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و آخوند ملاآقای دربندی مؤلف کتاب اسرارشهادة وشریف العلماء مازندرانی استاد شیخ مرتضی انصاری وآقا سید ابراهیم قزوینی مؤلف کتاب ضوابط الاصول و شیخ محمد حسن مؤلف کتاب جواهرالکلام و شیخ محمد حسین مؤلف کتاب فصول « در اصول فقه » بلکه بسیاری از فقهاء عصر شیخ و پیروانش را تکفیر کردند و در چند

مسئله با شیخ احمد اختلاف دارند که موجب تکفیر او شد. (۱)

۷ - گرفتاری شیخ

۳۹ - حاج محمد کریم خان کرمانی رکن رابع مشرب شیخیه درباره شیخ چنین نوشته :

محبوب‌ترین امور جهان در نزد ایشان خلوت، گوشه گیری ، اندیشه در ملکوت آسمان وزمین آثارت قدرت خدا بود .

تا توانست درمیان مردم نیامد !! ازدنیا ومال‌وجاه دوری‌کرد ! قریب پنجاه سال در گوشه‌ای نشست بسیاری ازعمرخود را در بیابان‌ها و کوه‌هاو گوشه وکنارها گذرانید ! بهترین چیزها درنزدایشان‌نماز در بیابان بود! ریاضت‌های شرعی بسیاردشوارمیکشید ، گویا دومرتبه تمام ثروت خودرا بخشید و باز از برای ایشان‌اموالی‌بسیار گردآمدروزی‌زنان خود راامر کرد که دراطاق دیگر رفتند! بینوایان‌راخواست‌وگفت‌تمام مال خودرا برشمامباح کردم‌همه‌را به‌برید!!

۴۰ - ازجمله محنت‌های ایشان یکی تکفیراوبود چون شیخ چیزی‌از خود نمیگفت ، فضل دیگری را نمیگفت ! ازآل محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم و فضیلت آنان سخن می سرود ! مخالفان انجمنی بیاراستند و کتاب تـألیف کردند وهرروز درآن‌مجلس میخواندند! شیخ را لعن وسرزنش میکردند! بهر کسی میرسیدند آن‌منافقان‌راجستجو میکردند؟ طبع اوازچه بیشتر نفرت‌دارد؟ همان را بشیخ نسبت میدادند تا اوخوب وحشت‌کند ! از روی دل تکفیر کند سپس بیکی میگفتند ! شیخ تمام علمای اولین وآخرین را ازشیخ مفید تا آقا سید علی همه را بدمیداند ! بـرخلاف اجماع تمام علماء نظـرداده است ! امیرالمومنین علی علیه‌السلام را خالق و رازق میداند !! امور تمام مردم را بعلی (ع) برگزار میداند! ازفرقه مفوضه می‌باشند ! بعض دیگر میگفتند شیخ گفته است تمام‌اشاره‌های‌قرآن بعلی‌برمیگردد ! هنگامیکه درنماز ویاخواندن سوره‌الحمد به‌کلمات ایاك نعبد وایاك‌نستعین رسیدند بایدحضرت‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را قصد نمایند! بگویند ای‌علی (ع) تورا عبادت میکنیم ! ازتو یاری می جویم ! به‌گروهی میگفتند‌که شیخ میگوید‌که پیامبر اسلام با جسم خود بمعراج نرفت !

---

۱ - اقتباس ازکتاب قصص‌العلماء تنکابنی ص ۳۱-۴۱ چاپ‌اول-تهران

۴۱- هرچند شیخ درهر مجلس میگفت‌ای مردم ازاینگونه عقاید بیزارم!! هرگز این‌ها را ننوشته ! نگفته‌ام ! عقیده من مانند عقاید مسلمانان است ! ازهرعقیده‌ای که برخلاف اجماع وضرورت شیعیان باشد نیز بیزارهستم !!
زینهار شق‌عصای مسلمانان نکنید ! درمیان‌شیعیان پراکندگی نیاندازید! هیچکس ازاونمی پذیرفت ! باطراف نامه‌ها نوشتند که شیخ احمد کافر است! تمام شیعیان راپریشان کردند ! دل‌های ایرانیان را به شك انداختند !(۱)

۸ - کتاب شرح زیارت وقتل و غارت کربلا

۴۲ - حاج محمد کریم خان نوشته است (۲) گرفتاری دیگری دامان شیخ راگرفت این است که مخالفانش کتاب شرح الزیارة اورا نزد پاشای بغداد فرستادند ! گفتند درآنجا خلفا را بزشتی یاد کرد !! ابوبکر وعمر و عثمان را نکوهش کرد(۳) داود پاشا براثر تحریك وکینه‌ای که از شیعیان در دل داشت پس‌ازچندی میرآخور خود رابکربلا فرستاد ! مدت یازده ماه آنجا را درمحاصره گذاشت ! تقریباً دوازده هزار گلوله توپ وخمپاره بر آن شهر ریخت ! قسمت کفش کن حرم حضرت امام حسین بن علی ع بر اثر این کار خراب شد !!

باری همینکه حکایت آن‌کتاب را بداود پاشا نشان دادند ! خبر آن داستان بشیخ رسید بسیار دلگیرشد ، دیدکه دیگرماندن‌در کربلاممکن‌نیست! خواه‌ناخواه زحمت اومیدارند فراربرقرار برگزید بمکه رفت تا هنگامیکه‌کار بدشنام وازبین بردن ثروت بود شیخ صبر کرد ! وقتی کار بجان رسید اسباب خانه را فروخت وبا زن وفرزند بسفرمکه شتافت تا بنزدیکی مدینه‌رسیدروح

۱و۲- هدایة‌الطالبین تألیف حاج‌محمدکریم خان‌کرمانی ص۱۰۷-۱۲۳

۳ - صاحب روضات لجناب نوشته است که درباره شیخ مردم بد عقیده شدند و جزء چهارم از کتاب شرح زیارت جامعه او را بنزد والی بغداد بردند وآن جزء طعن ولعن‌خلفای سه‌گانه وحکایت حیص و بیص دیك الجن(کذا) انشاء کرده بودند و والی بغداد دستور داد که کربلا را خراب کردند ص ۲۶ این حکایت دروغ محض وکذب صریح وملفق ازچندین‌حکایت است از اعراب‌جاهلیین که عمداً بابوبکروعمروعثمان ومعاویه نسبت داده شده‌است «این نکته‌ازافادات محمد قزوینی است».

پر فتوحش از این جهان رخت بر بست .

۹ - نگاهی باختلاف اخباری واصولی

۴۳ - حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی در کتاب عرفان نامه چنین نوشت (۱)

درمیان شیعه اختلاف اخباری واصولی که درقرن دوازدهم هجری پیدا شد ازعجایب است که همدیگر راکافر ومبدع وواجب القتل دانستند !! اصولی که درآن قرن (که آقاباقر بهبهانی پدرآقا محمد علی کرمانشاهی) مؤسس و رئیس آن باشد ازپیش برد ! شیخ یوسف صاحب کتاب حدایق را خوارومردودعوام شیعه کرد ! میرزا محمد نیشابوری را بجرم اخباری بودن درشهرستان کاظمین به بلوای عوام کشتند ! بدنش را دفن نکرده بسکان دادند ! چند سال پس از آن شیخ احمد احسائی راکه فقیه اخباری بودکافرخواندند ! واوهم مریدانی بس متعصب دورخود گردکرد برغم اصولی یك مسلکی میانه اصول و اخبار اختراع نمود ورواج داد ! اکنون «شیخیه» نامیده میشود !

۴۴ - بسیاری ازعلماء واعیان که هم زورعلمی دارند وهم زور دولتی، و درزمان مظفرالدین شاه قاجارکه مایل بشیخیه بود طغیان کردند ! اصولیان نیز مقاومت نمودند بزیان شیخیه تمام شد ! درهمدان درسال هزاروسیصد و چهارده به بلوای عمومی به تحریك اصولی خانه‌های شیخیه راکه همه اعیان با ثروت بودند سوزاندند ! میرزا علی محمد که ازوجوه آنان بود سوزاندند ! مظفرالدین شاه قاجار نتوانست یا نخواست جلوگیری کند ! بنابراین شیخیه که می خواستند بسلطنت اوبتازندوسرافرازند سرشکسته وکم‌عنوان شدند !

۴۵ - شیخ‌احمد ملقب بزین‌الدین بسی‌جامد وقشری وضد عرفاوحکما بود آنان راکافرمی خواند ، فیض را باآنکه اخباری ودشمن اصولی‌بود !! محض آنکه دم ازحکمت وعرفان هم میزد بدمیگفت ! هروقت میخواست از فیض نقل مطلبی کند میگفت قال المسئی القاسانی تبعاً لشیخه ممیت الدین !!

---

۱ - مؤلف تفسیرقرآن بفارسی در چهار مجلد وکیوان نامه و رازگشا و اسرار حج وبسیاری ازکتابهای دیگرکه همه چاپ شد ودرهزاروسیصد وپنجاه و هشت قمری دررشت وفات کرد ودرسلیمان‌داراب فن‌شد.

مرادش محی‌الدین ومسیئی طعنه برنام اصلی فیض بودکه محسن باشد ! بـا آنکه اودرحکمت وعرفان یك مذاق روحی‌داشت ! بعضی مدعیندکه کشف نظری داشت ! یك سلول دردماغش زائد برسلول‌های عادی بشربود! باعتقادنگارنده (هرمدعی ریاست سلول زاید دارد ! این‌عیب‌است که ازضعف واختلال‌سلول‌های اساسی پیدا میشود مانند عضو زائدوحرکت دست مرتعش وغلط‌لفظی‌درسخن» .

۴۶ ـ بعضی مطالب روحی ازعبارت‌های اخبارمی فهمیدکه بنظراو حق ولازمه اعتقاد می آمد پس آنان را زینت داده بزبان جدی اظهاو و مریـدان را دعوت باعتقاد می نمود ! از مخالف آنان بیم میداد ! این مطلب هـا را کم‌کم‌جمع کرده رسمیت داد ! جزء مذهب شیعه‌کرد ! هرکه آنها را پذیرفت ازسایر شیعیان جدا شده منتسب بآنها شد ! آنها را مذهب شیخ احمد نامید! وخودرا شیخ دانست ! فخرکرد ! گفت شیعه خالص منم ! دیگران گمراهند! پس تدریجاً ریاست شیخ احمد افزود ! علماء ، اصول بـی طاقت شدند ! پی بهانه گشته‌که شیخ را ازریاست‌وقبول عامه بیندازند! حوزه ریاست منحصر بخودشان شود ولی جرئت نکردند ودل‌هایشان پرازکینه وزبانشان بسته‌بود .

۴۷ ـ تاآنکه شیخ احمدمسافرخراسان‌شد بزیارت حضرت‌امام‌رضا«ع» وازکربلا شهربشهر با ریاست‌کامل واحترامات فائقه ودخل وافرمی‌آمدکه از قزوین عبورکند ! درآن وقت ریاست سه برادر برغانی درقزوین‌استقراریافته بود ! ازغرورریاست پنداشتند ! شیخ احمد بحکم انحصارریاست علمی خودش بآنان وارد میشود ! درخانه آنان منزل می‌کند ! برجلالت آنها می افزاید ازین جهت دعوت ازشیخ نکردند ! درقزوین ملا عبدالوهاب‌نامی ازفقهاءکه امام مسجدجامع وباطایفه بودولی‌علم وریاستش کمتر از برغانیها بودوگروهی را باستقبال فرستاد تا بنزدیك همدان و به خانه خود دعوت نمود شیخ احمد بمنزل او وارد شد وتجلیل اووتخفیف برغانیها حاصل شد ! برغانیها بدیدن‌او رفتند وگله نمودندکه ما اعلم‌همه شیعیان بودیم‌می‌بایست برماواردشوید وحاجت بدعوت نبود؟!

شیخ گفت شرعاً دعوت مؤمن محترم است اگرچه اعلم نباشدومن تابع شرعم نه تابع اعلم !! برغانیها کینه دردل گرفتند وبهانه جـوئی نموده کلمات مجلسی شیخ راکه استنباط وکشفیات خودش بود ، برای‌همه‌آشکار میگفت‌که «باید درباره ائمه دوازده‌گانه معتقد شدکه آنان علل‌چهارگانه همه خلقند و

معراج پیغمبر را با بدن هورقلیائی دانست» ضبط کردند با اضافه‌های کفر در میان عوام شهرت دادند گفتند اینها غلو است در امام و کفر است وشیخ گمراه کننده عوام است ، بعضی علماء قزوین را که رقیب ملاعبدالوهاب بودند باخود همراه‌وهم‌خیال کردند .

۴۸ ـ روزی درخانه ملاعبدالوهاب برسرسفره از شیخ پرسیدند شما چنین وچنان فرموده‌اید خودتان معتقدید ؟ ! شیخ گفت بلی وهمه باید معتقد باشند آنگاه حاجی ملا محمد تقی دست از غذا کشید! گفت شما کافرید! اتباع شما کافر ومن باکافرهم خوراك نمی شوم !! ازمجلس برخاست و رفت !! در میان مردم ولوله افتاد علماء آن مجلس بهم چشمی با ملا عبدالوهاب تصدیق برغانیها نمودند اختلاف شدیدی در گرفت ! شیخ احمد در کلمات خودبیش از بیش مبالغه نمود و مردم را دعوت باعتقاد آن سخنان کرد مردم هم بحیرت افتادند درهمه مجالس‌وشهرهاشهرت دادند! برغانی شیخ را تکفیر نموده‌است.

۴۹ ـ درهرشهری که‌درسرراه خراسان بود وشیخ‌احمد ازآن‌جامیگذشت دو گروه‌شدند! بعضی‌ازشیخ دوری کردند و بعضی به‌عصبیت بر تجلیل‌شیخ‌افزودند عقاید شیخ شهرت کرد بعضی‌تصدیق نمودند ملقب به شیخی شدند ! بعضی‌تکذیب کردند وملقب به بالا سری ! یعنی در بالای سرقبر امام حسین وهرامامی نماز میخوانند ! برابرقبر امام میشوند چونکه شیخ احمد معتقد بود نمازدر بالای سرقبر امام باطل‌است زیرا قبرامام درقبله قراردارد وبرغانیها میگفتند برای ابطال سخن‌شیخ حتماً بالای سرامام نمازخواند! آن‌راقبله ندانست که کفراست.

۵۰ ـ برغانیها به‌کربلا نوشتند تکفیر شیخ نمودیم از پیش رفت شما دنبالش را بیاورید علماء‌کربلا هم بجرأت آمده فریاد تکفیر را بلند کردند جدائی افتاد ومذهب تازه‌ای درمیان شیعیان برقرارشد! حرف اصولی‌واخباری رفت! سخن شیخی‌وبالا سری‌بمیان‌آمد! هردونفری که درهرشهر بهم میرسیدند ازیکدیگر می‌پرسیدند آیا شیخی هستی یا بالاسری ؟ !

۵۱ ـ همین که شیخ‌ازخراسان بر گشت وبکربلارسیدعلماء کربلاصریحاً اوراکافرونجس خواندند قطع مراوده با اوکردند مگرسید کاظم‌رشتی که نزد شیخ درس میخواند ترویج مطالب شیخ را نمود ! مشهور به شیخی شد علماء اورا نیز کافر خواندند ! اومریدعرب بسیارداشت عربها جانب اورا گرفتند! دشمنی مذهبی پایدارشد ! هرطرف قوی وپرشورشدند ودهن‌ها ازاین گونه

سخنان پرشد ! چندین سال عمرمردم صرف پیرایه بندی شین وزین شد (۱) دلیل‌ها برای دوطرف ازاخبار وقرآن وعقل واجماع پیدا وبهم بافته شد !

۵۲ ـ علماء وعوام کربلا وسایرشهرستانهای شیعه دو دسته شدند باشدت دشمنی کردند! کشتارهای پهناوری از دوطرف شد بخصوص درتبریز که میرزا شفیع مجتهد که درکربلا نزد شیخ وسید درس‌خوانده و به‌تبریز برگشته وعلم اجتهادرا بلندکرده‌بود ترویج مذهب شیخ مینمود! فامیل‌اواعیان تبریز تقویت او می‌کردند می‌گفت‌که امروز اعلم علماء شیعه سیدکاظم رشتی است ! برای آنکه شاگرد شیخ وهم عقیده اوست باید طلبه‌های علوم‌اسلامی درنزد او درس بخوانند! ازاین‌جهت حوزه درس سید درکربلا پرازطلبه های ایرانی شد از جمله حاج محمدکریم خان قجر پسرحاکم کرمان‌که ازاعیان خارج و داخل سلسله علماء شده بکربلاآمده‌بود تا مجتهد شود رفت بدرس سید وعقاید سید را پسندیده وازخود نیزافزوده وبکرمان‌برگشت وعلم استقلال بلندنمود ! بشهر های ایران سفرکرده مخالفت وکفربالاسری‌ها راآشکار نمود دعوی جانشینی سیدکاظم را منحصربخود برضد میرزا شفیع تبریزی نمود! خود را بنام شیخ شهرت داد پس شیخیه نیز دو گروه شدند اتباع میرزا شفیع و پیروان حاج کریم خان که اکثریت با آنان بود ! سلامت عقاید و قدس با پیروان میرزا شفیع بود .

۱۰ ـ نامه شیخ احمد احسائی بملاعبدالوهاب قزوینی

کتاب شیخ احمدبن زین‌الدین الی‌الملاعبدالوهاب القزوینی .

---

۱ ـ شین یعنی عیب زدن‌وزین‌یعنی زینت دادن یعنی هریك‌مطلب‌خودرا زینت میدادمطلب طرف راعیب میزد ولی‌بزینت‌ها وعیب‌های‌بخصوص‌ساخته شد!!

٥٣ - بسم الله الرحمن الرحيم

الى جناب عالى الجناب ولب الالباب الداخل فى الخيرات من كل باب اهدى جميل التحية والسلام اصلح الله احواله وبلغه آماله فى مبدئه ومآله بحرمة محمد وآله امين رب العالمين اما بعد فان سئالتم عن محبكم و داعيكم فانا احمدالله الكيم اما انا من جهة نفسى ظاهرى وباطنى ففى راحة واما الناس من جهتى فقداختلفوا فمنهم من امن و منهم من كفر و لوشاءالله ما اختلفوا ولكن الله يفعل ما يريد جاء الورع الزاهد الشيخ متقى و ارادان يطعن على جنا بك فلم يجدانه نظرفى بعض كتبى فى قولى ان للانسان جسدين الاول يعاد يوم القيمة و هوالجسدالاصلى والثانى اعنى العارضى الذى ليس للانسان وانماهو عرض لحق المكلف من الاكل والشرب و ليس من حقيقة و انما هو فى نفس الا مرجسد تعليمى او بحكمه وان قلت انه من العناصرفان كل ما تحت فلك القمر من العناصرالجواهر والاعراض ونفخ الشيطان فى قلبه فقال انه كفر و هذا كافر والاخوند الملاعبد الواهاب صلى خلف الكافرو اعانه عليه قوم آخرون فقد جاؤ واظلما و زوراً و الذى تولى كره منهم لهم عذاب عظيم خوفاً على دراهم العجم والهند حتى قالوا انك تقول ان الذى خلق المسوات والارض على بن - ابيطالب (ع) وحكموا بنجاسته الارض التى اطوها وبنجاسه حفرة الحسين(ع) لانى ادخل عليه للزيارة والامراعظم مماتسمع و بذلوا الاموال على ذلك القريب والبعيد تشيداً لتكفيرى ولا تحسين الله غافلا عما يعمل انظالمون و قلت هذا كلام لخواجه نصيرالدين فى التجريد و العلامة فى شرح التجريد و لايجب اعادة فواضل الانسان و بينه العلامة فى الشرح انه لايحشر الاالطينة الاصلية وقال المجلسى كلاماً طويلا من جملته قال دويم آنكه دربدن اصليه هست كه باقى است از اول عمرتا آخرعمر واجزاى فضليه ميباشد زياده وكم ومتغير ومتبدل ميشود و انسان كه مشاراليه است بانا ومن آن اجزاى اصليه است كه مدار حشر ونشر و ثواب و عقاب برآن است .

وفى هذا الكتاب مثل هذا الكلام كثير والصادق عليه السلام كما فى الكافى

سئل عن الميت يبلى جسده قال نعم حتى لايبقى لحم و لا عظم الا الطيبة التى
خلق منها فانها لاتبلى تبقى فى بره مستد يرة حتى يخلق منها كما خلق اول
مرة هى وكل العلماء على هذا فان جعلوا هذالجسد الثانى الذى لايعود كما
هو رأيى هوالجسد التعليمى اعنى العارض اوالعرض حتى انى صرحت فى بعض
كتبى بان الجسد الذى يعاد لو وزن لما زاد عليه هذالذى فى الدنيا المرئى
مقدار ذرة فان‌الله يقول و ان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و كفى بنا
حاسبين فقوله اتينا بها اى بعينها ذلك ولكن متى كنت كافراً جاهلا بالميعاد
وانا ادعى مائه ما اخذ عرف مثلى و قد وقف علما والعجم كلهم عليها ماطعن
فيها الاجاهل بمعنى قولى اومعاند منكر للحق و قدقال اميرالمومنين عليه السلام
اذا قال احد كم لاخيه ياكافر احد هما لكن يا شيخ حسبى الله وكفى به شهيداً
ان الله يقول به فى كتابه الحق ما يلفظ من قول الالديه رقيب عتيد و الحاصل
انا اقول حسبى الله وكفى ليس وراءالله منتهى والسلام عليك ورحمةالله وبركاته
وسلام على من يعز عليك و خص نفسك بالسلام .

۱۱ ـ میرزا علی محمد باب

۵۴ ـ **میرزاعلی محمد باب** ـ یکی ازشاگردهای سیدرشتی میرزاعلی
محمد باب شیرازی بود ملقب بسید ذکر در درآخر ملقب به باب شد او در
کربلا بود شنید که حاجی محمدکریم خان در سایه ادعاء بلند ریاستی شگرف
یافت او نیز پس از چند سال دعوی نمود که من از طرف امام غایب مأمورم
بدعوت اظهار کتاب بیان بجای قرآن نمود ! در اندك زمانی هیجده نفر او
را تصدیق نمودند ! بیشتر آنان از علماء بودند مانند ملا حسین بشرویه ای و
ملا محمد زنجانی و سید یحیی کشفی پس ادعا میرزا علی محمد ریاست باطنی
او در دل ها بیشتر از حاج کریم خان شد او را دجال نامید ! چونکه در
نزد شیعیان مشهور است که پیش از ظهور امام غائب دجال ظاهر خواهد شد!
ولی ریاست ظاهری باندازه حاج محمدکریم خان پیدا نکرد بلکه مردود و
مطرود همه شد دولت ایران هم که آن وقت بدست حاج میرزاآقاسی وزیر ـ
محمد شاه قاجار بود حکم به حبس ابد او نمود درشیراز زندانی شد سپس او
را باصفهان فرار دادند ! بخواهش حاکم اصفهان که شاید معتقد او بود باوی
خوشرفتاری می کرد .

۵۵ ـ آنگاه زندانی را بچهریق تبریز انتقال دادند ؛ در آن زندان تا مدت دو سال بود پس ازجلوس ناصرالدین شاه قاجار او را از زندان بیرون آوردند، بحکم دولت و فتوای سه نفر از علماء آن شهر که یکی‌ازآنان حاج ـ حجت شیخی بود ، نزد سیدکاظم همدرس میرزا علی محمد باب بود سید علی محمد باب راکشتند !

۵۶ ـ دشمنی شیخیه و بابیه غلیظ شدکه یگدیگر را بدتراز هر کافری دانستند و بالا سری ها هم دشمنی‌آنان را فوزی بزرگ و اقبال خود شمردند

۵۷ ـ بگمان نگارنده سرسرمایه شیخیه وبابیه مطلب های‌عرفا وصوفیه بودکه بطور الفاظ بهرزبانی می افتند و معنی نزد هیچ‌کدام نیست !!سرمایه شیخی سبك و درپرده بود ! سرمایه بابی سنگین و با تهور بود ؛ اصل مقصود هردو انحصار ریاست دینی بخود بود چه علماء شیعه باآنان هر دو منازع بودند و عوام شیعه ما به التزاع !! و دولت ایران ترسیدکه بابیه بعنوان ظهور موعود دعوی سلطنت نمایند وآنان نیز زمزمه وخیال سلطنت داشتنداز این جهت دولت بدفع بابیه پرداخت ؛ متعرض شیخی نشد ! لذا بابیه بیشتر ترقی‌کردند و اگر دولت با شیخیه هم در می‌افتادآنان نیز ترقی میکردند اگر بابیه اعتنانکرده بودآنان نیز ترقی نمیکردند !

۵۸ ـ سبب ترقی‌بابیه دشمنی علماء و دولت باآنها شد! کشتن‌آنان و این از امور عادی است ولی بابیه استفاده ازاین دشمنی‌ها نمودند و ترقی‌خود را فوق العادة و معجزه شمردند ؛ نفوذ کلمه حق نامیدند ؛ علماء کربلا و نجف از داستان تکفیر شیخ احمد بیشتر دلیر شدند ؛ بنا گذاردند بتکفیر کردن هر کس که ریاست پیداکرده بود واز اومی‌ترسیدندپس تدریجاً گروهی را تکفیر کردند ولی از پیش نرفت و خودشان شرمنده شدند (۱)

۱۲ ـ نامه نظام العلماء تبریزی به کلباسی «از تبریز باصفهان»

درایام نزدیك بعصرشیخ حاج ملامحمود نظام العلماء از تبریزباصفهان به ملا محمد مهدی اصفهانی فرزند حاج محمد ابراهیم کلباسی‌مکتوبی نوشتند تا اندازه‌ای اوضاع و احوال آن زمان را در باره شیخ نشان میدهد قسمتی از آن این است . (۲)

---

۱ ـ کیوان نامه جلد اول ص ۴۷ ـ ۱۳۴ چاپ تهران

۲ ـ این‌نامه درکتابخانه‌آقامیرزا ابوالقاسم‌خان‌ابراهیمی‌درکرمان‌می‌باشد

۵۹ ـ باری حکایت تازه‌ای شنیدم بعضی از طلاب بسیارهرزگی درغیبت علامه دوم بلکه سلمان و ابوذر دوم شیخ احمد احسائی میکنند !

این مرد خسرالدنیا و الاخرة ذالك هوالخسران المبین است .

آخرت که ندارد ولی دنیایش فوالله الذی لااله‌الا هو حضرت اقدس ظل الله بدشان می‌آید کسی پشت سر آن مرحوم بدگوید مگر این ... نشنیده گوش بریدند تاجری را هزارتومان جریمه کردند بجهت سوءِ ادبی که نسبت بآن مرحوم کرده بود قطع نظراز شیخ مرحوم فتنه وآشوب در مملکت پادشاه انداختن بسیار بداست البته شما منع کنید !

هنوزعلمای کرد مرخص نشده‌اند بجز چند نفری بفرمایش صدراعظم‌شاه شیخی من شیخی نظام‌العلماءِ شیخی بفلان جای ... خندید آنکه‌شیخ را قدح نماید . چگونه قدح توان کرد آن مرحوم را حاجی والد ماجد سرکار و مرحوم شیج جعفر ومرحوم شیخ موسی ومرحوم شیخ محمد تقی ومرحوم آقا سید علی طباطبائی و میرزای قمی مرحوم آقا سید عبدالله و آقا سید رضا تماماً تمجید مرحوم‌آن بزرگوار را بنحوی‌کردن فوق آن متصور نمیشود و بدوگوش خود شنیدم مرحوم آقا سیدعلی می فرمودند شیخ بمقامی رسیدکه گفت سمعت عن الصادق علیه السلام من ... که میخورم والله این عبارت از خودشان بود و جسارت‌کردم بحرالعلوم هم در تمجید آن بزرگوار زیاده از حد توصیف و تمجید می فرمودند .

از مرحوم شیخ موسی شنیدم فرمودند هنا بقاقیل و عطاطیر آل محمد هذا الشیخ الجلیل والله هذه عبارة بلفظه و از مرحوم شیخ محمد تقی پدر جناب شیخ محمد باقرشماشنیدم‌که می‌فرمود شیخ‌قطعاً خدمت ائمه(ع) میرسید فرمود بمن محقق شده است .

دریزد میرزا سلیمان دررنك زهره یا مریخ، والتردیدمنی‌لامنه‌رحمةالله حرف میزدند درروز روشن بعد از اقامه‌ادله باز میرزا انکارکرد وگفت‌رنك وی سرخ است مثل گل سرخ شیخ فرمودند زرد است مثل گل زرد شیخ‌فرمود انظرالی‌السقف نگاه‌کرد دید ستاره میدرخشید وبعینه گل زرد است وبزرگی این ستاره چندین هزاربزرگی دنیا است ! من خدمت شیخ نرسیدم مگر به تحریص وترغیب ایشان ازمرحوم آقا سید علی شنیدم‌که می‌فرمود خدمت‌امام میرسید وآه میکشید وی فرمود آقا بمقامی رسیده که عقل‌ماحیرانند من‌عرض

کردم الحمدالله شما هم ترویج کردید شرح کبیر وشرح صغیر تألیف فرمودید درهرقریه شاگردمجتهد یامتبحری دارید والله هذه عبارته نقلته بلفظه‌ای آخوند خرپیری درپالان من میکنی مردکه میگوید سمعت عن الصادق علیه السلام ومن درمیان استبراو استنجا وحیض ونفاس غوطه می‌خورم نمیدانم که این طلبه‌ها هنوز هررا از برفرق نگذاشتند چه ... میخورند !!

آخوند ملاعلی نوری درنجف اشرف فرمود حدیث است که‌مؤمن کبریت احمر است این‌مرداست! میگفت درتفسیرقل‌هوالله احد رد برایشان نوشتم‌وبعد توبه‌کردم مرحوم‌حاجی‌اقتداء بایشان کردند نمیدانم‌علماء هشتاد ساله شما چه بحث به سنیان دارند ! یهود ونصارا بما می‌خندید ! باری شما منع نفرمائید اگرممتنع نشد فلایلو من‌الانفسه اینجا تشریف آورد تا جزاء عمل خود را بچشد ذق انك انت العزیزالکریم میشود والسلام.

فرزند حاج‌ملامحمدجعفراسترابادی درکتاب‌مظاهرالاثارشرحی درباره شیخ احمد نوشته است که ترجمه‌خلاصه قسمتی‌ازآن چنین است (۱)

۱۳ ـ تکفیر شیخ

۶۰ ـ درآن زمان آقاسیدمحمد مجاهدمرجع تقلید شیعیان‌بود پیروانش درعراق عرب‌وایران بودند گروهی‌ازشاگردانش ازسخنان‌وکلمات شیخ‌باستاد بزرگوارشکوه نمودند وسید هم حکم‌بکفر شیخ‌احمد صادر نمود ! عموم‌علمای کربلاونجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند درآن روزگارپدرم درسفرحج‌بود وشیخ که ازماجرای تکفیر خبرشدگفت علماء این دیار فقیه واصولی هستند ! ازعلوم معقول وحکمت بیگانه‌اند ! کلماتش‌تنها حکیمان میفهمند! راضی‌شد که پدرم دراین باره هرچه حکم کند قبول نمایند .

اندك مدتی از این داستان گذشت پدرم ازسفر مکه‌بازگشت سیدکسی‌را نزدپدرم فرستاد وکتاب شرح زیارت وچند رساله ازتألیفات شیخ را هم برای مطالعه واظهارنظرارسال کردپدرم پس‌ازمطالعه‌ودقت‌درنوشته‌ها گفت‌عبارت‌های این کتاب‌ها ورساله‌ها متشابه وقابل‌تأویل‌است ! بحکم مقبوله ابن‌حنظله‌واجب

۱ـ حاج ملا محمد جعفر شریعتمدار نواده ملاسیف الدین استرآبادی متوفی ۱۲۶۳ ازدانشمندان روحانی‌مقیم تهران بودکه برای شرح احوال وآثار او نگاه کنید به مجلدات الذریعة ـ روضات الجنات ـ قصص العلماء ـ تاریخ بیداری ایرانیان کشف‌الحجب ـ فهرست کتابخانه برلن ـ ذیل کشف الظنون .

است که حکم سیدر اطاعت نمودولی برای استوارشدن حکم وحکومت درمسئله تکفیر چاره‌ای نیست بجز اینکه با شیخ بگفتگو پرداخت! آنگاه دیدکه شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟!

پس ازچندی پدرم شیخ را درحمام ملاقات کرد وجویای احوال یکدیگر شدند شیخ اظهار تشکر نمود که فوراً او را تکفیر نگفته بتأخیر انداخت...

شیخ عقاید وآراء خودرا بیان کردوپدرم وارد بحث وانتقاد گردید مردم خبرشده وبرای تماشای بحث درحمام گردآمدند! شیخ مطابق ظاهر نوشته‌های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته‌های اوفهمیده بودند آنگاه علامه استر-بادی حکم بتکفیر شیخ کرد و هنگامه‌ای در کربلا و سایر شهرهای ایران آغاز شد (۱).

۱۴ ـ ماجرای جلوگیری از ورود شیخی بگرمابه درتبریز

۶۱ ـ هدایت درکتاب روضة‌الصفای ناصری جلد نهم چنین نوشت:

ذکرمجملی‌از واقعات این‌ایام‌درتبریزوقوع یافته درسلطنت ناصرالدین شاه قاجار ازواقعات بدیعه‌این‌ایام‌بوده که چون درمیانه‌علمای‌شیخیه‌ومجتهدین اصولیه دربعضی مطالب دینیه خلاف رأی واقع شده یکدیگر را بنا حق‌تکفیر و تقبیح و تفضیح روا دارند وهمانا در این اوقات از تبعه و تلامذه آن طایفه که پیروان شیخ‌احمد احسائی‌بوده‌اند سخنی‌درخدمت جناب میرزااحمدمجتهد تبریزی بنحوی مخالف شرع مطهره معروض داشته‌اند جناب مجتهدعصرحکم برتکفیر آن طبقه‌رانده وپیروان آنان را کافر خوانده وبردع ومنع آنان از گرمابه مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عوام و خواص تبریز افتاده بود ودراین وقت مردی ازجماعت شیخیه قصد گرمابه‌کرد بنابر حکم مجتهد تبریز گرمابه بان اورا ممانعت‌از دخول گرمابه خودنموده‌آن عالم‌بخشم‌درآمد گرمابه‌بان راگرم بکوفت وسخنان سرد بگفت جماعتی بحمایت گرمابه دار درآمدند وبا اوبمخاصمه وملاطمه پرداختندآن‌سوی نیزمردم برعایت واعانت

---

۱ ـ مظاهرالاثار جلد اول ص ۱۰۶۴ ـ ۱۰۶۵ از مجلدات هشتگانه که نسخه بخط مؤلف درکتابخانه استادمجتبی مینوی است.

وی اجتماع کردند و با طبقه مخالف بنیاد نزاع برنهادند رفته‌رفته آتش فتنه بالا گرفت و مردم فتنه‌جوی از دو سوی بر آن آتش دامن زدند و کار بمکاوحه و مناطحه کشید و کسی آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید که تمام کسبه و اهل حرفهٔ شهر و دکه‌ها بر بستند و با دشنه و خنجر بیکدیگر پیوستند و بیم آن بود که شهری بر دو گونه شده یکدیگر را تاراج و قتل کنند نواب شاهزاده ملک‌قاسم میرزا که در آنگاه حکمران آن بلده بود عاقلان را بخواند و بر خوان نشاند و باب تدبیر التهاب آن آتش شعله ور را تسکین و اطفاء نمود و فیمابین علماء و مسببین هر دو طبقه طرح مسالمه و مصالحه در افکند تا عامه خلایق از این منازعه لفظی و مقارعه ظنی باز رستند و مطمئن البال در پس دکان کسب و عمل خویش فرو نشستند .

۱۵ - شیخی و کشفی

۶۲ - سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین نوشته است مراد از شیخی و کشفی اصحاب شیخ احمد احسائی است، مقصود از جمعی که ایشان را کشفیه نامیدند منسوبان آن جناب است بجهت اینکه خداوند عالم کشف کرده است پرده نادانی را از نظر و دل‌های آنان ، کسانی هستند که کشف شده است از ضمایر آنان تاریکی شك‌ها و شبهه‌ها و بر آنان ظاهر شده است نور حق با دلیل‌های روشن و ایشانند کسانیکه روشن کرده است خداوند عالم بنور هدایت و ایمان دل‌های آنان‌را باز داشته‌است نظر و گوش و دل آنها را بمعرفت توحید و تجرید و معرفت رسول خدا و ائمه هدی (ع) س که ارکان توحید هستند ، کسانی هستند که پروردگار از چشم باطن آنان کشف کرده است پرده را و از بین برده است از آنان شك و تردید و نیرنگ و اشیاء را هم چنانکه حقیقت آنها است شناخته‌اند، هرچیزی را که نشناخته‌اند علم آن را بر خداوند مسلم‌دانسته و بر ناتوانی و کوتاهی خود چنانکه در شأن امکان است قبول کرده‌اند این نام را اگر چه میتوان بهر کسی که پیش از جناب شیخ و بعد از او صاحبان کشف بوده‌اند اطلاق نمود.

۶۳ - ولی بیشتر استعمال کشفی نظر بمقابله غیر کشفی بر این فرقه‌است چنانکه استعمال امامیه بر فرقه اثنی عشری گرچه درست است اطلاق باین اسم بر هر کسیکه امامی برای خود قرار داده ولـی دشمنان مشهور کردند این

نام را براین گرام چنانکه مشهور اهل سنت و جماعت است رافضی را برای اثنی عشریه و حال آنکه پروردگار عالم در جهان زر این اسم را مخصوص اینها داشته است و بر هر کس باطل را ترك نموده است این نام شامل و صادق است .

۶۴ ـ سید کاظم رشتی بازهم در کتاب دلیل المتحیرین دربارهٔ شیخ استاد خود چنین نوشته است مراد از اسم شیخیه که در این روزها این فرقه را بدان اسم مینامند چنانکه اثنی عشری را برافضی گویند واین شیخ جلیل وعالم نبیل شیخ احمد زین الدین احسائی وحید عصر ویگانه دهر، اخذکرده است علوم راازمعدنش ! برداشته است ازمنبعش که عبارت ازائمه طاهرین س. ع باشد.

۶۵ ـ این علوم درخواب‌های درست وپاك ازائمه خدا بآن جناب میرسید و شك و تردیدی در این نیست که شیطان بصورت های مبارکه ایشان متصور نمیتوان شد و خود را بایشان مشتبه نتواند نمودپس نخست جناب حضرت امام حسن علیه السلام را درخواب دید وآن حضرت زبان مبارك خود را بردهان او نهاد و در باطنش نوراقبال مبتهج شد وازفیوضات خداوند وانقطاع واغراضش تمام ماسوی‌الله وتوکل باعتمادش بخدا بود.

۱۶ ـ نظرشاگران شیخ نسبت باستادخود

۶۶ ـ ابراهیم بن عبدالجلیل ازفضلای شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بود در رساله‌ائی بنام تحفة الملوك فی‌سیرالسلوك(۱) در مبحث اختلاف علماء چنین مینویسد :

در اول ورود بحضور مسعود علامه عالم مروج دین خاتم‌استادی استاد البشر وحیدالعصر شیخ احمد احسائی اعلی‌الله مقامه‌که هنوز این مقامات را ندیده بودم وغور تمام درعلم‌منطق ومجادله‌که اهل عالم در همین محافل‌غور دارند داشتم مسائل چندکه حل آن بعلم و منطق و طریقه مجادله راست نیاید نزد بنده بلکه همه علمای عصر لاینحل بود از جناب مستطاب سئوال کردم از آن جمله اختلاف علمای شیعه بودکه یکی اخباری و دیگری اجتهادی یکی

---

۱ ـ مؤلف ابتداء کتاب را درسال‌هزارودویست وچهل وهفت بعباس‌میرزا وبعد از مرگ او همان نسخه را بـه محمد میرزا ولیعهد تقدیم نمـود یك نسخه خطی ازاین‌کتاب درکتاب خانه شادروان اقبال‌آشتیانی بود .

عمل بمطلق مظنه کند دیگری بظنی خاص که از کتاب وسنت حاصل آید وهمچنین یکی بارشاد باطن وطریقه ریاضت مردم را بحق دعوت کند و دیگری برهان عقلی واستدلال فلسفی؟

عرض کردم در اینصورت بمن یقتدی طالب الحق لیهتدی قال رحمة الله کلاماً موجزاً فی حق المذهب احق ان یکتب بالذهب بل هو مکتوب فی اللوح المحفوظ و محفوظ عندالله و مرفوع الیه اذ هو الکلم الطیب و الکلم الطیب یرفعه قال رضی الله عنه یقتدی بعالم عامل متورع یعنی بالکتاب والسنه همین کلام مختصر طالبان را کافی باشد چه عالم عامل که باورع و تقوی باشد بنور ایمان راه رود واز صراط مستقیم کنار نشود خاصه که عمل بکتاب وسنت نماید که خود صراط مستقیم ومیزان قویم است .

۶۷ــ ملامحمد حمزه شریعتمدار مازندرانی که یکی ازشاگردان شیخ احمد بود در باره شیخ خود چنین نوشت : من در مجلس درس شیخ در اصفهان در اندك زمانی بهره بسیار بردم و نصیحت و وصیت باین فقیر کرد که بجای دقت در کتاب‌ها و قواعد فلسفی وعرفانی صدر الدین شیرازی وکتاب اسفار مطالعه و دقت درشرح عرشیه آن و سایر مؤلفات نمایم وبخط شریف خود دراین باره وصیتی نوشته‌است که در میان قرآن‌مجید گذاشتم ، اکنون هم هست متوفی هزار و دویست وهشتاد و یك پس ازورود ببار فروش «بابل» برحسب وصیت بتدریس کتاب شرح عرشیه پرداختم وآن را شرح ومزج نمودم ببسط تمام که تا نصف جلد اول شرح عرشیه شیخ سه جلد شرح آن شده است .

۶۸ ــ یکی ازشاگردان فاضل میرزا حسن کرمانشاهی (حکیم معروف قرن اخیر) حکایت کرد مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت (ملا علی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسائی بشمار میرفت، همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل مینمود ! تا آنکه شیخ باصفهان رفت ملاعلی درس وبحث خودرا احتراماً برگذار بشیخ احمد نمود! شاگردان ملا علی بدرس شیخ حاضر شدند درمیان بحث وتدریس یکی از شاگردان اعتراض کرد که کلام حضرت شیخ دور است! دور هم بقول اهل منطق باطل است! شیخ توجهی ننمود ! درس خود را بپایان رسانید ! پس از چند جلسه اصحاب ملا علی نوری دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است ! ترك درس اورا گفتند و ملا علی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علمی شیخ

احمد احسائی را میکرد.

۶۹ ـ بیشتر کتاب‌های شیخ چاپ شده و وقف عمومی است و برخی از کتاب‌ها و رساله‌های اوراسیدکاظم رشتی وحاج محمدکریمخان کرمانی وسایر مشایخ شیخیه ترجمه ونقل وشرح کرده‌اند.

۱۷ ـ عقیده شیخ درباره مهدی موعود (ع)

۷۰ ـ سیدکاظم‌رشتی رساله‌حیاة النفس تألیف شیخ راکه دراصول‌عقاید است بفارسی ترجمه نمود اینك گلچینی ازآن را برای روشن شدن عقاید شیخ که ترجمه شاگردش است در اینجا نقل مینماید.

امام زمان کیست ؟!

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند قائم آل محمد محمدبن الحسن العسکری (ع) زنده وموجوداست ولی در نزد ما شیعیان دوازده امامی‌بجهت اجتماع فرقه محقه بروجود آن حضرت وظاهر خواهد شد و زمین را ازعدل پرخواهدکرد بعد ازآنکه از جور وستم پرشده باشد وفرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام غائب منتظر واجماع فرقه محقه تابع اجتماع ائمه ایشان است . واجتماع اهل بیت حجت است چه حق تعالی ایشان را پاك فرمود پس سخن ایشان حجت است زیرا نمیگویند مگرحق .

۷۱ ـ ولی اجماع شیعه پس ازآن نیزحجت است بجهت کشفش از قول امام ایشان معصوم است ولی اهل سنت وجماعت بسیاری از ایشان باما اتفاق دارند وبقول ما قائلند وبعضی راگمان آنست که مهدی‌اکنون موجود نیست‌پس ازاین موجودخواهد شد، برخی را گمان این است که‌آن عیسی‌ابن‌مریم‌میباشد ولی حدیث مروی که اتفاق فریفتن است سخن پیامبر (ص) میباشد.

« من مات ولم یعرف‌امام زمانه مات میتته الجاهلیته » این دو گفته را باطل مینماید این‌کلام عام است و برزبان ماوراست است اکنون که هر گاه کسی بمیرد وامام زمان خود را نشناسد مرده است مردن جاهلیت وشرك‌است این دو قول درصورت عدم وجود امام بیهوده ولغو خواهد بود با آنکه سابقاً گفتیم که وجود امام لطف است از طرف پروردگار و لطف آنکه سابقاً گفتیم که وجود بر حسب حکمت پس درست نیست تکلیف بدون لطفی موجود شود چه آن شرط تکلیف است و مشروط در نزد این انتفاء شرط از بین میرود .

۷۲ ـ هر کس که عقیده داشته باشد که حضرت متولد شده است هم‌عقیده بوجودش دارد زیرا هیچکس معتقد نیست که آن حضرت متولد شده واز این جهان رخت بر بسته است و کسی که بعید میداند که چگونه این مدت دراز را عمر میکند برحقیقت این حکمت برنخورده است که ردآن ممکن نیست و آن بقای حضرت خضر (ع) است که جدش‌هود پیامبر بود باآنکه در زمان‌ابراهیم علیه‌السلام تولد یافته است بنا بر دوقول مشهور واکنون او باقی‌است بلکه تا نفخ صور است او بزرگترین آیتی است بر وجود قائم وشیطان تا روز قیامت باقی است هر گاه روا باشد دشمن خدا باقی باشد خضر که دلیل برای مصلحت جزئی است نسبت بسوی مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر خداوند و قطب وجودش است پس چگونه جایز نیست بقاءکسی که بستگی تمام برمصالح نظام دنیا و دین وآخرت دارد با اینکه بروایات امت واحوال ایشان اتفاق دارند که قیام قائم خواهد شد و رسول (ص) فرمودکه در دنیا باقی نماند مگر یك روز که خداوند آن روز را بلند خواهد نمود تا آنکه ازاهل بیت و از ذریه من ظهور کند.

کسیکه اسم اواسم من وکنیه اومانندکنیه من خواهدبود وپر کند زمین را ازعدل و داد چنانکه پرشده باشد از جوروستم.

۷۳ ـ آن گروهی که ازاهل‌سنت وجماعت‌عقیده داشته که‌او عیسی بن‌مریم است این حدیث نبوی سخن‌آنان راتکذیب می کند اتفاق بردرستی این‌حدیث دارند زیراکه عیسی از اهل بیت وذریه حضرت پیغمبرنیست و نامش‌وکنیه‌اش مخالف نام عیسی است.

۷۴ ـ همچنین این حدیث تکذیب می کند سخن‌آن کس راکه گفته‌است آن قائم مهدی‌عباس‌است که مهدی‌از فرزندان وذریه پیامبرنیست بنابراین واز برای‌منصب‌طالب‌حق این‌سخن می‌ماندکه آن امام دوازدهم از ائمه علیه اسلام است و نهم از ذریه مولانا حسین‌بن علی(ع) است.

۷۵ ـ درست دقت‌کنید سخن شیخ احمد و شاگردش سیدکاظم رشتی که که ناشرافکار وعقاید استاد می‌باشد دزباره امام زمان(ع) عقیده روشنی نوشته است‌که عقیده تمام شیعیان دوازده امامی است بدبختانه اوضاع واحوال‌محیط و اغراض خصوصی آن شیخ پارسا و روحانی بزرگ شیعه را تکفیر کردند! ! ناچار بسوی خانه خدا فرارکرد! ازغصه درکنارخانه خدا وفات‌کرد! بعدها

باکلك سیاست روز فرقه‌ها درست شد !! اختلاف در شیعیان انداختند ! شکاف عمیقی در عالم اسلام تولید کردند تا روز بروز جهان اسلام ناتوان شد ! و هر یك ازکشورهای اسلامی بگرفتاری هائی مانندایران مبتلا شدند ! دانشمندان بزرگ روحانی هم ازترس تکفیر عوام‌لب راگزیده وکنجی گرفتند ! ازابراز عقیده علمی و دینی ودینی وبحث وانتقاد که نشانه ترقی وخوشبختی واجتماع مسلمانان است خودداری نمودند تا درگمنامی وفلاکت و دربدری مردند !

۱۸ ـ شیخیه وبابیه

۷۶ ـ میرزا محمد حسین حجة الاسلام تبریزی در رساله‌ئی که درباره شیخیه وبابیه تألیف نمود چنین نوشت .

بهمین جهت همیشه ردآنها را علمای ما کرده ومیکنند دشمنی که آنان با ما داشته ودارند اندازه ندارد !چنانچه در این باب چند آیه درست کردند و درکتاب خود ثبت نمودند! پیروان خود را از مجالست ومعاشرت با این فرقه محقه باز داشتند ازجمله آنها درکتاب بیان در معرفت اسم‌قدوس کلماتی بهم بافته است .

و حاصل معنی کلماتشان که همه غلط و بیرون از قواعد واسلوب عربی است ، گفته است شیخ وسید وسایر فقهاء اهل توحید نیستند چنانچه پیش‌ازاین حرام‌کرده بودیم نظرکردن باساطیروکتابهای شیخ و سیدهم چنین از امروز حرام‌کردیم مجالست را با آنها بجهت اینکه مبادا شما راگمراه بکنند وشما کافرباشید ! همچنین گفته است‌با شما دشمنند ودر روی زمین امروز دشمن‌هستید با ایشان وآنان با شما دشمنند و در روی زمین امروز دشمن‌تر از آنها نسبت بشما و دشمن‌ترازشما بآنان‌کسی نیست (۱)

۱۹ ـ آراء ومعتقدات شیخ

۷۷ ـ حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف درکتاب شرح منظومه‌در بحث‌اصالت وجود «صفحه ۵چاپ تهران۱۲۹۷ه.ق.» شرحی‌نوشته‌است که‌تمام

۱ـ رساله‌علم‌الحجة‌لاتمام‌للحجة‌لمن‌انکروایضاحاللمحجة تألیف‌حجة‌الاسلام تبریزی چاپ سنگی

اساتید علم وحکمت روی‌سخن حکیم سبزواری را بشیخ احمد احسائی میدانند ترجمه حاشیه منظومه این است :

هیچیك‌ازحکماء باصالت وجود و اصالت ماهیت معتقد نبودند مگریکی ازمعاصران که این عقیده راقائل است وقواعدفلسفی را محل اعتبارقرارنداده و در بعضی از مؤلفات خود گفته است ماهیت منشاء کارهای زشت و این امور اصولی هستند و اولویت برای اصلیت دارند.

بدیهی است میدانید که شرعدم ملکه است وعلت عدم‌عدم است و ماهیت اعتباری را تولید میکند بدان که برای ممکنی زوج ترکیبی ماهیت ووجودی است وماهیت راکلی‌وطبیعی نیزمیگویند که در جواب‌ماهو گفته‌میشود وهیچیك ازحکما نگفته‌اند که ماهیت و وجود دو اصل هستند چه این گفته لازمه‌اش‌این است که درچیزی دوچیزمتباینی باشد.

«پایان»

۷۸ ـ نگارنده این سطور گوید : شیخ احمد احسائی که قائل باصالت وجود واصالت ماهیت شده است گویااز زردشت گرفته باشد که قائلند بدو مبدء یزدان واهریمن که یکیرا خیرمحض و دیگری راشرمحض میدانند !!

تمام حکماء قائلند کـه شیئیت شئی بصورت است شیخ احسائی میگوید شیئیت شئی بماده است .

۷۹ ـ حاج ملانصرالله دزفولی که از معاریف علمای دوره ناصری بود شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدیدرا بنا بدستور ناصرالدین شاه قاجارترجمه‌کرد به عبارت هائی که گوئی ترجمه تحت‌اللفظی ازعربی است بکلی ازقواعدانشاء فارسی دور است! درباره شیخ احمد احسائی ومشرب شیخیه چنین نوشت :

باید دانست هم چنان که‌درمیان صدهامفاخران علماء مذهب امامیه نیز اندك مخالفت‌هائی شده است ومنشاءآن چنك زدن باخبار متشابه و وارده‌در کتب اخبار وتأویل‌نمودن‌قرآن باخبارغیرموثق است که دون شأن‌ائمه‌میدانند اندك غلوی در باره ایشان نمودند پس حادث گردید مذهبی که آن را مذهب شیخی میگویند که مؤسس آن شیخ احمد احسائی بود، ازاو است اصطلاحاتی در اداء مطلب خود، ازاین جهت مرادهای شیخ ترقی داده شد و رونق دادند آن مسلك را بحدی که نسبت داده میشد بمسلك بخودش ، گفته‌اند مذهب سید کاظمی !! در میان شاگردانش مردمی نادان وبی سواد و طالبان اسم و آواز بودند که بسی ادعا میکردند مطالبی را که نه شیخ احمد ونه سیدکاظم مدعی

آنها بودند !! از ایشان بیرون آمدرکن رابع وبابی و قرةالعین که تفسیرحالا۔
تشان ظاهر و آشکار است ! این مفاسد را علما مقدمه ظهور مهدی و قائم آل
محمد(ص) میدانند. (۱)

۸۰ ـ در کتاب قصص العلماء درباره فهم حدیث شیخ داستانی نقل شد، که دقیق‌تر از آن را آقا سید حسن تقی‌زاده در رساله تاریخ علوم در اسلام چنین نوشته‌اند:

اعتقاد با حادیث ضعیف بقدری رایج شدکه بنا بر معروف در نیمه اول قرن سیزدهم یکی از علمای مؤسس یکی از طریقه‌های معروف(متوفی در سنه ۱۲۴۲) که ظاهراً معتقد بقبول ودرصحت احادیث برحسب شم خود بود دراین باب با شیخ محمد حسن معروف صاحب جواهر الکلام بحث شدیدی داشت و شیخ باطاق دیگر رفته وروایتی جعل نمود با عربی خیلی فصیح و درکاغذ کهنه‌ای نوشت وکاغذ را خیلی مندرس وکهنه‌تر کرد و پیش آن عالم آورد و گفت لطف فرموده دقت بفرمائید این حدیث صحیح است یا ضعیف و وی پس از دقت و باصلاح خود رجوع به‌شم خود گفت این حدیث کاملا صحیح ومعتبراست وهمین شخص در کتب جسیم وعظیم خودکه در ایران طبع شده و در حوزه‌های خاصی تدریس میشود با آنکه اتباع وی او را بزرگترین علمای شیعه میدانندخرافاتی مضحك بجای حقایق دینیه یا علوم مثبته درج کرده که بقول عامیانه آدم شاخ درمیآورد وازآن جمله برای‌امثال اسامی که‌ملائکه درج میکند کافی‌است‌مانند ملکی که اسم او دارای حرف را «ونون‌ورا» بوده غین‌متوالی ودرآخرئیل‌است وملائکه دیگرمانند ظلمظعائیل وحصذ غائیلا وهکثائیل‌وهکخائیل وهکذاکه‌از ترکیب حروف جعل وموهومات جفری ساخته است وخلف معروف اودرکتاب بزرك دیگری که بعنوان شرح برقصیده‌عبدالباقی افندی موصلی نوشت ودرسنه ۱۲۷۰ قمری در تهران بطبع رسیده برای مدینه علم که لابد درآسمان است بیست و دومحله شمرده و در وسط محله بیست و دوم ۱۶۰ کوچه (باصطلاح‌او بند) ذکرکرده با نام ونشان وصاحب هریك‌ازآن بندها را با اسمی عجیب که شبیه بکلمات مهمل و مذیان ومرکبات جعلی از حروف تهجی است یادکرده

---

۱ ـ چهار جلداز ترجمه شرح نهج‌البلاغه درکتابخانه استاد مشکوةموجود است جلدآخرآن در سال ۱۲۹۰ ترجمه بفارسی شد.

است (۱)

۸۱ ـ ملا محمد اسماعیل ابن سمیع اصفهانی که ازحکماء معاصر شیخ احسائی بود شرحی بنام حاشیه بررساله عرشیه ملاصدرای شیرازی نوشته است که قسمتی‌از آن درآخر کتاب اسرار الایات صدرالدین‌شیرازی درتهران بچاپ رسید دراین شرح ایراداتی برشرح عرشیه شیخ احسائی گرفته واعتراضات‌او را برمشرب فلسفی حکماء جواب داد.

ترجمهٔ تقریبی مقدمه ملا محمد اسمعیل چنین است : فاضل نبیل بارع شامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی که خدا او را نگهدارد از بلاها محفوظ دارد شرحی برعرشیه ملاصدرا نوشته که تمام آن جرح است برای اینکه مراد مصنف را از الفاظ و عبارتها ندانسته است ! اطلاعی هم بر اصطلاحات نداشته است ! کتاب عرشیه ملاصدرا شیرازی کتاب عظیمی است . بعضی از دوستان امر کردند که شرحی برآن بنویسم وپرده ازآن بردارم (۲)

۸۲ ـ صاحب روضات الجنات نوشته است که محدث نیشابوری دربارهٔ شیخ میگوید .

فقیه محدث عارف‌وحید در معرفت‌اصول‌دین است، از او رسائل‌محکمی باقی مانده و در مشهد امام حسین یعنی کربلا با او اجتماع افتاد شکی در جلالت و فقیه بودن او نیست از سید علی طباطبائی صاحب کتاب ریاض وشیخ جعفر نجفی و بسیاری از علمای قطیف و بحرین اجازهٔ روایت حدیث داشت ! گروهی از او اجازهٔ روایت داشتند مانند شیخ کلباسی صاحب کتاب اشارات الاصول که سه روز دراصفهان برای وفات شیخ مجلس فاتحه ترتیب داد.

۸۳ ـ مؤلف‌روضات الجنات درشرح‌حال شیخ، شیخ را بخوبی‌میستایند درآخرشرح احوال شیخ رجب برسی درباب سید محمد علی باب شرح بسیار مختصری مینویسد، ازتاریخ اوهام و خرافاتی که در مذهب شیعه امامیه پدید آمده بحث دقیقی مینماید و رشته را متصل به شیخ احمد می‌سازد ! در بارهٔ مشرب شیخیه چنین نوشته است پیروان جماعت که آلت معطلهٔ تاویل هستنددر این اواخر پیدا شدند، درحقیقت ازبسیاری ازغلاة تند تر رفته‌اند!!

نام ایشان شیخیه وپشت سری است!! این کلمه از لغات فارسی است که

---

۱ ـ ص ۲۱-۲۲ ازانتشارات دانشکده علوم معقول ومنقول .
۲ ـ ص ۱۶ چاپ تهران

آن را به شیخ احمد زین‌الدین احسائی منسوب داشته‌اند ، علت آن اینست که اینان نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند ! برخلاف منکرین خود یعنی فقهاء آن بقعهٔ مبارك که در بالای سر نماز می‌خوانند و به بالای سرمشهورند ! این طایفه بمنزلهٔ نصاری هستند که درباره عیسی غلو کرده به تثلیث قائل شده‌اند شیخیه نیابت خاصه وبابیت حضرت حجت را برای خود قائل هستند . (۱)

۸۴ ـ مؤلف روضات الجنات ازمشهورترین بزرگان دانشمندان روحانی جهان اسلامی است نوشته‌اش دربارهٔ شیخ مورد استناد علماء دیگرشد ،درحقیقت فتوی درخصوص شیخ داده واورا ازجرگهٔ سایرشیعیان مرتضی علی جداساخته و در ردیف غلاة قرار داد !!

۸۵ ـ کنت دوگوبینو وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران درکتاب «سه سال در ایران» دربارهٔ شیخیه چنین نوشته است:

یکی ازاین مسلك‌های پنهانی مسلك مذهبی شیخی است شصت ویا هفتاد سال پیش ازاین در شیراز بوجود آمد.

شیخی‌ها که امروز شماره‌شان نسبتاً زیاداست بر سریك موضوع باشیعه‌های ایران اختلاف دارند وآن چگونگی زندگانی امام دوازدهم یعنی مهدی‌علیه‌السلام میباشد .

۸۶ ـ شیعیان میگویند امام دوازدهم زنده است وبا قالب جسمانی خود مرور ایام می‌نماید تا روزی که اراده نماید وظاهرشود.

ولی شیخی‌ها با این عقیده مخالف هستند ! میگویندکه امام دوازدهم یعنی مهدی علیه‌السلام با قالب روحانی زنده می‌باشد ! آزادی او هم بدست خودش نبوده بلکه مانند سایر بندگان خدا تقدیر و سر نوشتش بدست خود ذات باری تعالی است .

۸۷ ـ درتعقیب این نظریه‌شیخی‌ها میگویندکه روح امام دوازدهم‌قابل انتقال است واکنون ازبدن یك نفر ببدن دیگری منتقل میشود باین طریق‌که وقتی قالب جسمانی‌ازبین رفت روح آن امام بجای اینکه محوشود مکان‌دیگری یعنی‌کالبد دیگری را برای خود انتخاب مینماید و باین طریق با مرور ایام زنده‌است .

---

۱ ـ روضات الجنات ص ۲۸۵ـ۲۸۷ چاپ تهران

۸۸ ـ دیگر از عقاید شیخی‌ها مربوط بزن است ! میگویند که تعداد ازدواج گرچه حلال می‌باشد ولی کار بسیار بدی است ، نیز این دسته‌در ایران قائل به تساوی زن ومرد هستند ومیگویند که استعداد زن کمتر ازمرد نیست و نباید اورا از امور اجتماعی محروم نمود !!

۸۹ ـ شیخی‌ها نسبت بقرآن هم‌نظریه دارند، میگویند که شاید بعضی‌از قسمت های قرآن از طرف جبرئیل آورده شده و حضرت رسول (ص) شخصاً آنها را تدوین کرده باشد.

۹۰ ـ عقیده شیخ یکی از عقاید پنهانی است که در نتیجه فساد طبقه آخوندها (بطوری که در سطور قبل گذشت) در ایران پدیدار شده است (۱)

۹۱ ـ در مقدمه کتاب نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی راجع به شیخیه و اصول مذهبی آنان چنین نوشته‌اند (۲)

غلاة چندین فرقه بوده‌اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته‌اند ولی بقول محمدبن‌عبدالکریم‌شهرستانی‌درملل‌ونحل معتقدات ایشان از چهارطریقه بیرون نبوده است .

۱ ـ تناسخ ۲ ـ تشبیه یا حلول ۳ ـ رجعت ۴ ـ بد

شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء این طریقه اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمدکریم خان کرمانی که هنوزریاست شیخیه در اعقاب اواست هردو از این فرقه یعنی‌شیخیه بودند بنابراین‌اصل‌وریشه طریقه را دربین‌معتقدات وطریقه‌شیخیه باید جستجو نمود اصل‌عقاید شیخیه از قرار ذیل است .

۱ ـ ائمه اثنی عشر یعنی بایازده فرزندش مظاهر الهی و دارای صفات الهی بوده‌اند .

۲ ـ ازآنجاکه امام‌دوازدهم در سنه دویست وشصت‌از انظارغایب گردید وفقط درآخرالزمان ظهور خواهدکرد . برای اینکه زمین را پر کند ازقسط وعدل بعد ازآنکه پرشده باشد از ظلم‌وجور و ازآنجاکه مؤمنین دائماً بهدایت و ولایت او محتاج باشند وخداوند بمقتضای رحمت کامله خود باید رفع‌حوائج

---

۱ ـ سه سال در ایران تألیف کنت دوکوبینو ترجمه ذبیح‌الله منصوری ص ۷۶ـ۷۷ چاپ تهران.

۲ ـ قسمت اول مقدمه که عیناً در اینجا نقل میشود و ارزش تاریخی‌دارد بقلم شادروان محمد قزوینی است .

مردم را بنماید وامام غایب را درمحل دسترس ایشان قراردهد بنا براین مقدمه همیشه باید ما بین مؤمنین یك نفر باشد که بلاواسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته واسطه فیض بین امام و امت باشد. این شخص را باصطلاح ایشان شیعه کامل گویند.

۳ ـ معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان جسم هور قلیائی گویند بنا براین شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند از این قرار :

۱ ـ توحید ۲ ـ نبوت ۳ ـ امامت ۴ ـ اعتقاد بشیعه کامل در صورتیکه متشرعه یا بالای سری «یعنی شیعه متعارفی» به پنج اصل معتقدند.

۱ ـ توحید ۲ ـ عدل ۳ ـ نبوت ۴ ـ امامت ۵ ـ معاد.

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات ثبوتیه وسلبیه خداوند و اقرار بمعاد و غیرآن و اگر بنا باشد عدل که یکی ازصفات ثبوتیه خداوند است ازاصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه ازقبیل علم وقدرت وحکمت وغیره ازاصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض یك اصل دیگر که آن را «رکن رابع» خوانند در باب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام وامت است براصول دین افزوده اند و شکی نیست که شیخ احمد احسائی وبعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه شیعه کامل و واسطه فیض بوده اند.

بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه ابتدا معلوم نبود که جانشین وی یعنی شیعهٔ کامل بعد از او که خواهد بود ولی طولی نکشید که دومدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمد کریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متاخرین گردید دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خودرا بلقب باب یعنی درمیخواند ومفهوم ومقصود ازاین کلمه تقریباً همان معنی بود که ازشیعه کامل اداره میشد (۱)

---

۱ ـ نقطة الکاف یك مرتبه درلیدن از بلاد هلند چاپ شد و مقدمه آن یك مرتبه جداگانه در ۱۳۲۹ هـ . ق . در بمبئی چاپ شد که از ص ۲۷ ـ ۳۰ در اینجا عیناً نقل گردید وبتازگی هم برای مرتبهٔ دوم مقدمهٔ آن جداگانه در تهران بچاپ رسید.

۹۲ – گلرزیهر مستشرق یهودی که مطالعات دقیقی در تاریخ اسلام و علم کلام اسلامی نموده در کتاب عقیده و شریعت در اسلام در بارهٔ شیخیه چنین گفته است : در آغاز قرن نوزدهم میلادی فرقهٔ جدیدی ظهور کرد که از مذهب شیعهٔ امامی که ایمان به دوازده امام دارند اخذ شده است . و آن مذهب شیخی است که اتباعش پیرو مخصوص امام غایب هستند ولی همه آنان بقدس و عبادت سبقت داشته‌اند و بروش غنوصیون هستند که صفات الهی در اشخاص و اجساد حلول میکنند و آنان قوای خلاقه دارند (۱)

با ساطیر معروف امامت که از قدیم بوده است مبالغه دارند و اهتمامی در این باره مینمایند و در ردیف غلاة هستند (۲)

۹۳ – حاج میرزا محمدخان مجدالملك در رسالهٔ مجدیه نوشته‌اند:

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیخ است این اوقات یك علت مزمنی شده و بجسد دولت و ملت ایران حلول کرده. قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده است .

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مسئولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است . عن قریب ولیعهد دولت ایران را تشریفات اندرونی و بیرونی (از) منسوبان امی او که امت معتبری شده‌اند . یك شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصبیت این مذهب بعمل وامیدارد که از حوصلهٔ دولت و ملت خارج باشد .

الحق از برای دولت بزرگی ننگی است ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت شود (۳)

۹۴ – کیوان قزوینی در کتاب میوه زندگانی چنین نوشت (۴)

---

۱ – غنوصیه منسوب به غنوصی کلمه‌ای است یونانی که بمعنی معرفت میباشد سپس اصلاح شده است که بوسیلهٔ نوعی از کشف بمعارف عالی واصل میشود ولی در نفس تلقین میشود که ذوق معارف الهی پیدا شود ص ۱۸

۲ – ترجمه العقیدة والشریعه فی الاسلام چاپ مصر ۱۹۴٦ میلادی ص ۲٤۱

۳ – رسالهٔ مجدیه تالیف حاج میرزا محمدخان مجدالملك متوفی ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ هجری در تهران که با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی در شهریور ۱۳۲۱ در تهران چاپ شده ص ۱۰ رسالهٔ مجدیه بخط مؤلف در نزد نگارنده این کتاب است .

٤ – کیوان قزوینی مدتی در گیلان بود تا سخت بیمار شد و مدتی در بیمارستان امریکائی رشت بستری شد و در ۱۳۵۸ ه . ق وفات کرد و در سلیمان داراب دفن شد.

فقه شیخیه

همان فقه اخباری ها است ولی پیروان حاج محمد کریم خان بعضی از عقاید برمطالب شیخ احمد افزوده‌اند و یا مطلب های مجمله شیخ را تصریح کرده‌اند در فقه نزدیك بمسلك صوفیه‌اند که رئیس را یـکی میدانند و او را خیلی شخصیت میدهند، جزاوکسی حق نظر در احکام فقه ندارد اگرچه قوه استنباط داشته باشد !!

۲۰ ـ نظر شیخ دربارهٔ علم خداوند

۹۴ ـ سیداسمعیل طبرسی نوری که ازدانشمندان بنام دوره ناصری بود کتاب بسیار نفیسی در اصول عقاید شیعه امامی در سه مجلد بزبان ساده‌فارسی نوشت بنام «کفایةالموحدین». در جلد اول‌دربحث علم الهی قسمتی ازسخنان متکلمان وحکیمان خصوصاًشیخ احمداحسائی‌را مورد بحث وانتقاد دقیق‌قرار داد بخشی ازآن دراینجا نقل می‌شود :

با دلائل عقلی ونقلی و بضرورت مذهب و دین اسلام ثابت شده‌است‌که در ذات خدا جهل راه ندارد! اواست‌کامل بالذات و محیط بهمهٔ چیزها با علم وقدرت و در نزد ذات او چیزی‌هرگز مخفی‌نیست! اصل سنت وجماعت منکر آن نیستندمگر جهم‌بن صفوان! کسی ازشیعیان‌مخالف ننمود مگرطائفه‌کشفیه! حاصل آنکه عموم‌دانشمندان‌اسلام‌اگرچه‌حکمای‌اسلامی‌در کیفیت علم‌پروردگار که چگونه‌که‌آیا حصولی است یا حضوری؛ دراصل ثبوت علم یزدان هیچکس مخالفت ننمود.

تا آنجاکه بعضی نسبت داده‌اند بحکماء‌که گروهی از ایشان علم حق تعالی را بجزئیات نفی می‌نمایند ولی عبدالرزاق لاهیجی درکتاب گوهرمراد منکر میشود. میگوید این نسبت اصلی ندارد روی هم رفته مخالف صریح در مسئله همان طایفه کشفیه می‌باشد ! در میان این طایفه‌کسیکه شایستگی داشته باشد که در سخن او ایراد گرفت وکلامش برای همه اصناف آن طایفه مورد قبول و اطاعت باشد همانا عالـم نبیل و فاضل جـلیل شیخ زاهد عارف شیخ احمد است .

۹۵ ـ علامه نوری بیش از دویست صفحه درین باره گفتگو مینماید و سخنان شیخ را در مسئله علم پروردگار عیناً نقل کرد ، وآنگاه مورد بحث و انتقاد دقیق علمی قرار داد، چنین گوید:

قول باینکه خداوند عالم باشیاء است که حادث است پس از وجود و تحقیق چیزهاواین‌مخالف با ضرورت مذهب بلکه مخالف با ضروری دین‌است! هیچکس از مسلمانان قائل باین سخن نشده‌اند مگر جهم بن صفوان از اهل سنت مجلسی نوشته‌اند که این سخن را نسبت بابی‌الحسن بصری و اصحاب او علامه نیز دادند ، هم چنین‌نسبت بهشام بن‌حکم نیزدادند ولی بیش‌از آنکه بدیانت شیعه درآید ! اما در انوارالنعمانیه سید نعمت‌الله جزائری این قول‌را مخصوص بهمان اصحاب جهم‌بن صفوان دانسته است ! خود شیخ احمد نیز در میان مسلمانان این قول را درکتاب شرح عرشیه از جهم‌بن‌صفوان میداند !

۹۶ ـ حقیر گوید آنچه سید جزائری از مذهب اصحاب جهم‌بن صفوان نقل‌کرده است تفاوتی با سخن شیخ احمد ندارد مگرکه شیخ محلی ازبرای علم حادث اوقرار میدهند! نیز از برای آن مراتبی قائل است .

تفاوت آن خواهد بودکه صفوان‌علم‌ذات پروردگار را منکر است«پناه برخدا»که متصف بعلم نیست تا آنجاکه علم بذات خود ندارد برخلاف سخن شیخ‌که قائل است‌که حق بعلم ذاتی‌خود عالم بذات خود میباشد ولی دانا بچیز های غیر از ذاتش نیست مگر بعلم حادث خود عالم به چیزها است پیش از آنکه اتفاق افتد شیخ میگویدکه عالم است حق تعالی بعلم حادث خود پس‌از اتفاق چیزها پس تفاوتی ما بین سخن اووسخن صفوان می‌باشد! بنابر تقریر خود امر برد ووجه خواهد بود، بنابرتقریر سید نعمت‌الله‌جزایری قول‌صفوان رااز یك جهت تفاوت دارد.

۹۷ ـ خلاصه درمیان‌مسلمانان خصوصاً درمیان شیعه دوازده امامی کسی این سخن را نگفته است! هیچیك ازاصحاب ائمه وعلمای امامی بلکه علمای اهل سنت وجماعت بجز صفوان قائل باین نشده است ! ولی اصل نسبت معلوم نشده است بلکه ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین است‌که خداوند همیشه‌بعلم ذاتی خود عالم بتمام چیزها ازکلیات وجزئیات چنانچه بود ومیشود ونمیشود بدون‌آنکه تغییری در دانش پروردگار واقع شود.

۹۸ ـ آری‌درمیان قدماء فلسفه وجمهورحکماء اختلاف بزرگی‌درمسئله

علم پروردگار است ولی آنان بیرون از فرق اسلام میباشد چنانچه ظاهر و هویدا است اختلاف آنان زیانی بدعوی ضرورت مذهب و یا ضرورت دین نمیرسانند! (۱)

۲۱ـ کلام نفسی از نظر اشاعره وشیخ

۹۹ ـ شیخ احمد در کتاب شرح عرشیه در بحث کلام نفسی میگوید کلام نفسی امریست معقول ودرین باره سخنانی دارد، دوموضوع بزرك راادعامیکند یکی آنکه علماء و حکماء مقصود اشاعره را بدست نیاوردند! دیگر آنکه اشاعره هم نتوانستند حاصل مقصود خودشان را بروش روشنی بیان نمایند! تا ایرادی به سخنانشان گرفته نشود حاصل سخن شیخ در توجیه کلام نفسی این است.

۱۰۰ ـ که مراد اشاعره از کلام نفسی همان حدیث نفس است که برخی از مردم گاهی حدیث نفس با عبارت‌های مختلف درذهن وخیال خود مینماید!

۲۲ - صابئی‌ها وشیخ وکلمه هور قلیائی

۱۰۱ ـ صابئان در کنار رود وآب جاری زندگانی میکنند چون بیشتر مراسم مذهبی آنان با آب جاری است گروهی از آنها دربصره زیست نمایند بی‌آزار وکارگر میباشند شیخ احمد با آنان تماس گرفت و ازمذهب صابئیان چون مردمی کم‌وبیش اطلاعاتی بدست آورد وکلمه هورقلیائی‌را ازآنان گرفت و همهمه‌ای درمعتقدات اسلامی‌راه انداخت.

چنانکه درجواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع الکلام مینویسد ترجمه فارسی آن این است: هورقلیائی لغت زبانی است که در این زمان آنان را صبی می‌نامند واکنون دربصره واطراف آن بسیار هستند.

۲۳ ـ تالیفات شیخ

۱۰۲ ـ یکی از دلکش‌ترین بحث تاریخ ادیان تحقیق در آراء وعقاید بزرگان آنهاست، طرزفکر وهوش صاحبان آن را نشان میدهد که درچه‌مسائلی فکر کرده‌اند! چگونه درعلوم و ادیان نظریاتی ابراز نموده‌اند! اجمالی از

۱ـ کتاب کفایة الموحدین در سه جلد دومرتبه در ایران چاپ شد

طرز فکر و افکار شیخ احمداحسائی که‌مؤسس مشرب شیخیه ومحرك چندنهضت مذهبی است بحث نمودیم، اکنون درباره کتابها و رساله‌های شیخ اشاره‌می‌شود تا خوانندگان هوشمند بعد ازتوجه به‌چگونگی آن خواهند دانست، شیخ‌چگونه فکرمیکرد! درچه چیزهائی مطالعات ونظریاتی داشت.

شیخ مانند بسیاری از شاگران و پیروانش بکثرت تالیف ممتاز بود و مهمترین کتابهای او این است:

۱ - شرح کتاب عرشیه صدرالدین شیرازی چاپ ایران

۲ - شرح کتاب مشاعرصدرالدین‌شیرازی طبع ایران

این دو کتاب درحقیقت‌انتقاد کلامی‌وفلسفی است بر کتابهای ملاصدرای شیرازی که ملا اسمعیل خواجوی آن را جواب نوشته وچاپ شد.

۳ - رساله قواید مشتمل بر کلیات معارف وحکم الهی واصلاحات‌فلسفی وکلامی شیخ

۴ - رساله درتحقیق ازمراتب وجود وشرح حروف بیست و هشت‌گانه بطوریکه با مراتب تکوینیه مطابق باشد! معنی عقل وشئونات تصورات‌آن در عالم غیب وشهود واسرار دیگر «خطی»

«تحقیق دراین رشته ازبحث که‌اقتباسی است ازمذاهب حروفیه ونقطویه که بامضامین عرفان رنك‌آمیزی شده وبا اخبار وآیات قرآنی چاشنی‌زده‌اند تالیف جداگانه‌ای است ازنویسنده ناچیز این‌سطور که چاپ خواهد شد».

۶ - رساله مشتعمل برجواب چند پرسش از کیفیت معنی بسیط الحقیقة کل الاشیاء واستفسار از حق این مسئله «خطی»

۷-۸ دورساله در پاسخ چند پرسش در موضوعات فقهی «خطی»

۹- کشکول در بعضی تجربیات و اخبار غریب و دعاها وغیره خطی

۱۰ - رساله در پاسخ بعضی از پرسش‌ها در باره معانی انـاالله واناالیه راجعون و در خصوص رؤیت پروردگار «خطی»

۱۱ - جوامع‌الکلام دومجلد برك

جلد اول مشتمل برچهل رساله و جلد دوم مشتمل بر پنجاه و دو رساله و دوازده قصیده در سوگواری حضرت امام حسین علیه‌السلام چاپ تبریز

این کتاب مشتمل است بر غالب مباحث علوم اسلامی ازادب ولغت فقه- اصول‌فقه- فلسفه -کلام - رباعیات - علوم غریبه که آن‌ها راتشریح وتألیف نمود

۱۲ - شرح‌الزیارة الجامعة «بعربی» چاپ ایران

۱۰۳ - این کتاب ازمشهورترین تالیفات شیخ بشمار میرود. مدتها در مجالس بحث ومناظره علمای روحانی قیل وقالی راه انداخت شیخ درباره‌این زیارت در مقدمه کتاب خود چنین نوشته است :

زیارت جامعه ما بین شیعه باندازه‌ای مشهوراست که محتاج باثبات وذکر سندآن نیست، تمام شیعیان بدون گفتگوآن را پذیرفتند ، با اینکه مشتمل بر مطالبی شگفت واسرار مشکلی است که بعضی منکرآنند ولی چون این زیارت مطالب بلیغ و امور بدیع واسرار منیع واحوال شریف رفیع را در بردارد، عقل سلیم بصحت ورود آن‌ها گواهی میدهد.

۱۰۴ - زیارت جامعه را حضرت صدوق درکتاب «من‌لایحضره الفقیه» وشیخ طوسی درکتاب «تهذیب» نقل کرده‌اند. شیخ احمد احسائی بیشترمطالب کتاب خودرا از شرح فقیه «روضةالمتقین» علامه مجلسی اول اقتباس نمود ، چنانکه صاحب کتاب روضات الجنات نوشته است شرح زیارت جامعه درحدود سی هزار بیت کتابت داردکه مشتمل برسه جزء است (۱)

زیارت جامعه شرح‌های بسیاری بفارسی و عربی شده است که بعضی از آنها چاپ ومنتشر شد .

جد بزرگوار نویسنده ناچیزاین سطورعلامه استاد آقا میرزامحمدعلی مدرس رشتی چهاردهی شرح زیارت شیخ احمد احسائی را بفارسی ترجمه و خلاصه کرد (۲)

---

۱ - جلد اول ص ۲٦۲-۲٦۳ چاپ تهران

۲ - برای‌شرح احوال وآثار آقامیرزا محمد علی‌مدرس رشتی چهاردهی مراجعه شود به مجلدات‌الذریعة ورساله‌المشیخة‌تألیف آقا شیخ‌آقابزرك تهرانی و جلد دوم‌احسن الودیعة چاپ بغداد وجلدچهارم ریحانةالادب چاپ تهران وکتاب سیمای‌بزرگان تألیف نگارنده چاپ‌تهران. وتاریخ‌علمای‌معاصرین‌تألیف خیابانی، اعیان الشیعه‌تألیف آقا سید محسن امین چاپ دمشق - معجم‌المولفین‌تألیف رضا کحاله چاپ دمشق - فهرست کتابخانه آستا نقدس رضوی جلد ٥

۲۴ ـ وفات شیخ

۱۰۵ ـ پس‌ازیکسال اقامت در اصفهان شیخ احمد بکربلا مشرف گشت، از کربلا عازم حج خانه خدا شد، ازبغداد بشام رفت، در اثنای راه مزاجش ملالتی بهمرسانید و روزبروز شدت میکرد تادر دو منزلی مدینه جهان فانی را ترگفت! در روزیك شنبه بیست ویکم ماه ذی‌القعدة الحرام هزار ودویست وچهل‌ویك هجری بدنش را بمدینه نقل کردند، در بقیع پشت دیوار بقعه‌مطهر طرف جنوب مقابل بیت الاحزان دفن کردند.

۱۰۶ ـ تمامی عمرش هفتادو پنج سال بود (۱)

در روضات الجناب تاریخ تولدذکرنشده فقط مؤلف آن شیخ را درحدود نود سال وتاریخ وفات‌را درآغازسال‌هزارودویست وچهل وسه نوشته‌است.(۲)

۱۰۷ ـ ادوارد براون انگلیسی درکتاب تاریخ ادبیات هم تاریخ‌وفات ومدت عمر شیخ را از روضات الجنات نقل نمود (۳)

۱۰۸ ـ معتمدالدوله فرهاد میرزا درکتاب سفرنامه حج خود درباره آرامگاه شیخ نوشته‌اند:

در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر شیخ احمد بحرینی است سنك نازکی بربالای قبر او بوده‌که شکسته شد ،معلوم نشدکه از نازکی شکسته شده یاکسی عمداً شکسته‌است چنان‌که شیخ علی پسر او گفته «انابی‌ضیعوه تلامذته»

وفات شیخ در ماه رجب هزار ودویست وچهل و دو هجری قمری‌واقع شده و از سنك قبر او معلوم نمیشودآنچه هم نوشته سنك سستی‌بوده ضایع شده است (۴)

۱۰۹ ـ احتمال قوی داردکه سخن فرزند شیخ درست باشد چنانکه‌در آغاز شرح احوال نوشتیم‌که تاریخ تولد شیخ را در سال هزاروصد وشصت‌وشش

---

۱ ـ تلخیص و اقتباس از رساله فارسی شرح احوال شیخ که ترجمه‌ایست از رساله عربی تألیف شیخ عبدالله فرزند شیخ ومترجم فارسی رساله محمد طاهر است که‌آن را باشارت‌حاج میرزا محمدخان‌کرمانی‌ترجمه‌کرد و در ۱۳۰۹ قمری در بمبئی بچاپ رسید.

۲ ـ روضات الجنات ص ۳۶ چاپ تهران ۱۲۰۶

۳ ـ ترجمه جلد چهارم ص ۲۷۶ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۴ ـ هدایته السبیل تألیف‌فرهاد میرزا ص ۱۲۸ چاپ تهران

ثبت نمودند چون رساله شرح احوال شیخ بقلم فرزندش مورد توجه و اعتبار در نزد آقا سید کاظم رشتی ومشایخ شیخیه بود، همه بآن استناد نموده‌اند بنا بر این قول صاحب روضات الجنات وکسانیکه از او پیروی کرده‌اند، باگفته فرهاد میرزا درباره وفات شیخ درست نیست!

۲۵ - برای داوری تاریخ

۱۱۰ - شیخ در کودکی و آغاز جوانی گوشه گیر بود، هیچگاه با کودکان و جوانان هم بازی نمیشد، چون از تفریح گریزان بود ناچار بخود سرگرم میشد، همیشه با خود فکر میکرد در محیط کوچك خانوادگی و دیه و شهر کوچك تنها راهی که برای فکر کردن پیدا کرده بود امور مذهبی بود ناچار توجه بامور دین پیدا کرد، خوابهائی دید که هریك از آنها او را بعالم دیگری کشانید! بسیار شادان وخوش بود که خواب شیرینی دید و مخصوصاً چون ذاتاً پارسا وپرهیزکار بود بیشتر کوشش داشت، در خواب امور مشکل را کشف کند وگمان میکرد، رؤیای صادقه است که پرسش‌های اورا در خواب حل میکند چه بعدها در اخبار اهل بیت خوانده بود که شیطانها هرگز بصورت پیامبران و اولیاء وپاکان در خواب نخواهند آمد! هرچه در پارسائی وتقوا کوشش میکرد و بیشرفت مینمود خوابهای شیرین‌تر و دل پذیرتر میدید همان افکارو روحیه بود که او را برانگیخت هرچه را در امور مذهبی و یا درفهم حدیث و عقاید مشکل بنظر رسد با خواب و رؤیای صادقه کشف کند البته درآن گونه مسائل ابتداء فکر ومطالعه میکرد، بعد با توسل بارواح پاك بزرگان دین درخواب چیزهائی میدید ویا می‌شنید که پایهٔ آراء ومعتقدات اورا تشکیل میداد! پرسش می‌شد که این سخن را از کجا میگوئید با نهایت وارستگی پاسخ میداد ازحضرت امام صادق شنیدم؟!!»

۱۱۱ - شیخ قطعاً دروغ نمیگفت چه دراخبار و احادیث مکرر خوانده بود، بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل در خواب بآنان وحی میشد! خوابی که رؤیای صادقه باشد یکی ازنود و نه جزء وحی است که بانبیاء واردمیشد! بنای روحی و سلول های دماغی شیخ از آغاز کودکی تا پایان عمر با این خصوصیات سرشته شده بود و به افکار وعقاید خود سخت معتقد بود.

۱۱۲ - شیخ مشرب اخباری داشت اخبار را به ظاهر تاویل میکرد بقول

خود تاویلی که موجب رضای خدا و رسول است ، به فضائل خاندان علی(ع) معتقد بود، در دوستی آنان بی‌اختیار بود ، میخواست بهروسیله‌ای که هست در نشرفضیلت آل‌محمد (ص) کوشش کند .

شیخ احمد مردی پرهیزکار وخدا شناس وشب زنده دار بود ، هرگز بدنیا وآنچه دراو هست علاقه‌ای نداشت، ازهرچه که آثارریاست و خودفروشی ازآن هویدا بودگریزان میشد بدبختانه شخصیت برجسته شیخ مورد حسادت بعضی ازمعاصرین قرارگرفت و مورد تکفیر واقع شد.

۱۱۳- هرچه درآثارشیخ نگاه‌میکنیم‌چیز تازه‌ای‌نیاورده بلکه همان‌آراء وعقاید اسلامی است‌که با مشرب‌اخباری وذوق فلسفی وعرفانی مخصوص‌بخود مورد بحث قرار داد. مانند هرمجتهد اسلامی نظریاتی از خود ابرازکرد چه درآن زمان جنگ اخباری واصولی دامنه داشت ؛ هنوز اصولی هاکاملا رشد پیدا نکرده بودند! طرفداران علم حدیث در گوشه وکنار مشغول ترویج روش مذهبی‌خود بودند ؛ امثال صاحب حدایق که تمام دوره فقه اسلامی را با اخبار جمع آوری کرد. تألیف مهمی‌پدیدآورد،صاحب تفسیر برهان که تمام قرآن را دردومجلد بزرگ با اخباراهل‌بیت تألیف وتفسیرکرد وکتاب معالم‌الزلفی که کتاب‌کلانی است در اخبار و معجزه های ائمه شیعیان که ازشاهکار های تاریخ نویسی از لحاظ علم حدیث است بوجودآمد همه مؤلفان این‌تألیفات بحرینی بودند و تقریباً هم شهری شیخ احمد بودند ، این گونه کتابها تأثیر بسزائی در پرورش فکری و روحی شیخ نمود ، ازطرفی هم صاحب‌کتاب مجلی ابن ابی جمهور احسائی است‌که عرفان وفلسفه‌را با اخبار بهم‌آمیخت .

۱۱۴- شیخ روشی‌را درباره‌ائمه اطهارمانند صاحب‌تفسیر برهان‌وصاحب حدایق وطریقه‌ای در علم کلام ما بین روش صاحب کتاب مجلی و شیخ رجب برسی اختیارکرد تأسیسات او تشکیلات تازه‌ای را در بحث‌های علوم اسلامی پدیدآورد که قیل وقالی درمدرسه‌ها و اجتماع راه انداخت .

۱۱۵ - چون با نظر انصاف بآثار چاپی شیخ مراجعه نمائیم خواهیم دید که در بسیاری از علوم اسلامی در عصر خود استاد وصاحب نظر بود ، در معاصرآن خود بی مانند بود در فلسفه وعرفان پیروی ازاصطلاحات قوم‌نکرد و ایرادهائی به محی‌الدین‌عربی وصدرالدین شیرازی‌وفیض‌کاشانی گرفت گفته است‌که ایشان از ظاهر شرع اسلامی دور شدند وبا سلیقه و ذوق خاصی که‌در

تتبع درآثار و اخبارآل محمد(ص) داشت عقاید وآراء فلسفی را مورداستفاده قرار داد.

۱۱۶ ـ چنانکه در طی‌شرح‌احوال شیخ از قول صاحب روضات‌الجنات وحاج‌محمدکریم خان‌کرمانی‌نوشتیم کتاب‌شرح زیارت جامعه تألیف‌شیخ‌احمد را به بغداد نزد والی بردند واورا برانگیختند که مردم کربلا را کشتار کند هرگاه چنان باشد پس چرا درهنگام کشتار کربلاخانه وکاشانه سیدکاظم رشتی شاگرد وجانشین مؤلف کتاب شرح زیارت بست بشمارمیرفت ؟ مردم ازترس جان خود بخانه سید رشتی پناهنده شدند ؟!!

بارگاه صحن‌ها وحرم‌های حضرت اباعبدالله (ع) و حضرت ابوالفضل عباس با آن همه جلال و شکوه که دارای صحن و حجره‌های فوقانی است و شهریت وعظمت کربلا برای‌آن است ؛ همه ساله چندین هزارنفرازشیعیان علی ازاطراف دنیا بزیارت حسین(ع) نایل میشوند چگونه مرقد امام سوم شیعیان بست نشد؟! خانه شاگردشیخ که ناشرافکارشیخ بود ومحرك کشتارعمومی کربلا کتاب اوبود درامان بود ! پیروان عقیده شیخ که یکی ازآن عقاید مندرجات کتاب شرح زیارت است با ناشرافکارسید از کشتن محفوظ بمانند ؛ دیگران که برخلاف عقاید شیخ وسید بودند کشته شوند ؟!

اینها وبسیاری ازمطالب دیگردرطی شرح احوال وآثارسیدکاظم رشتی روشن خواهد شد .

۳۹ ـ نظرسیدکاظم رشتی درباره شیخ

۱۱۷ـسیدکاظم‌رشتی‌شاگردبنام‌شیخ‌احمداحسائی‌درکتاب‌دلیل‌المتحیرین درباره استاد خود چنین نوشته :

عصرویگانهٔ دهرکه اخذکرده‌علوم را ازمعدنش‌وبرداشته است ازمنبعش که عبارت باشد ازائمهٔ طاهرین واین علوم درخوابهای صادق ونومهای‌صالح ازائمه هدی علیهم‌السلام به شیخ میرسید وشبهه وریبی در این نیست‌که شیطان بصورتهای ایشان متصورنمیتواند شد! خود را بایشان مشتبه نمی‌تواند نمود ! پس اولا جناب امام حسن علیه‌السلام را درخواب دید وازطرف حضرت مؤید وتوجه شده فیوضات‌کامله القا وشامل حالشان گشت پس زمانیکه متنبه و بیدار

شد وازآن حالت بازماند متهیج شد درباطنش نوایرتوجه واقبال متبهج شد ار فیوضات خداوند وانقطاع واعراضش ازما سوی الله وتوکل واعتمادش بر خدا وانقیاد وتسلیمش بررضای‌اوباشوق وافروحب متکاثرچنان دردلش جای گرفت که ازخورد وپوش زیاد برقوت لایموتی که سد رمق کند بکلی فراموش کرد ؛ ازمعاشرت خلق روی درهم کشید وپیوسته دلش بحق مشتغل وزبانش ذاکرودر آفاق وانفس‌متفکرودرعجائب‌حکمتهاوغرائب قدرتهای خدا با حیرت‌وآگاهی ناظرمیبود درمصالح واسرارخداکه درخلاتق وحقایق اشیاء مضمراست‌اندیشه میکرد تا بحدی‌که این فکروذکرش بکلی از اکل و شرب و قرار و منام و معاشرت انام مانع‌آمد و تا دوسال بهیچ وجه ملتفت احوال خود نشده شب و روزقراروخواب‌ازخودباز گرفت تابدروجودش حلال‌شد وبنیان جسم‌شریفش‌رو باضمحلال نهاد وباین مشقات اعمال وعبادات وتکلفات وریاضیات‌تاب‌وتوانش متحمل نشد ؛ دراین احوال حضرت رسول(ص) را درخواب دید؛ ازطرف‌آن حضرت منظور نظرعنایت گردید پس زمانیکه از خواب بیدار شد حرارت آن نوایرخموش‌وبحرعنایت‌بجوش‌آمد واخذکرد ازایشان هرگونه علوم‌واسرار؛ طالع گردیدازافق قلبش مطالع‌انوار؛ این علوم واسراررا نه همین درخواب اخذ ودرك نمود .

۱۱۸ - بلکه پس ازبیداری دلایل‌وبراهین باهره ازکتاب خداوطریقهٔ بیانات ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و ارشادات ایشان پیدا کرده دلایل و براهین مستحکمهٔ عقلی نیزکه درهرمقامی حجت است درهریك از علوم اقامه نمود و ظاهروباطن‌ومغزوپوست جمیع‌دلایل را جمع کرد ؛ ازبرکت انفاس امام‌معصوم وفیض توجه برحی وقیوم مطلع شد برجوامع علوم و احاطه کرد بر کلیات رسوم ؛ دورنیست‌که بر خاطرشنوگان خطور کند که آنچه ما بیان نموده‌ایم ادعائی است‌بی‌بنیه وقولی است بی حجت غافل ازاینکه بینه ودلیل این‌مطلب ازظاهرترین براهین وواضحترین دلایل است ؛ چراکه اگرچه دردنیا نیستند ولیکن‌کتب مصنفات ایشان اینك موجود وسؤالاتی‌که درهریك ازعلوم‌ازایشان شده وهریکی را با بیان واضح ودلیل لایح جواب فرموده‌اند حاضرو مشهود است ؛ چنانچه درهرعلمی ازعلوم‌که تکلم‌کرده بی‌آنکه برکسی تأسی کند یا نفس خود را برتقلید احدی منسوب‌کند مستقلا قدم بمیدان بیان نهاده‌بطوری

که گویا مؤسس و بانی آن علم بود ، وآن چیزی که بیان فرمود ار قبیل استدلالات وجواب سئوالات نه در کتابی مسطور است و نه از کسی مذکور و مشهود پس اگربی شایبهٔ جوربنظرانصاف برکلام اونگری وطبیعت‌را بصداقت وصاقی طویت خود باز گذاری مطالب و بیانات ایشان را چنان می‌پذیرد که گوئی مگراین کلام را شنیده وفقرات‌آن را فهمیده اینك کتب ایشان موجود ومصنفات ایشان مشهود وسیاق کلام و بیان ایشان معروف و طریقهٔ احتجاج و استدلال اومکشوف است .

۱۱۹ ـ آن شیخ جایل منفرد و معرض از جمیع مردم و مشتغل بر یاد خداوند وروگردان‌ازکل ماسوی‌الله روزگاری دراحساء بگذرانیددرحالتیکه پیوسته ازاهل‌آن شهردوروبا مشجد ومحراب مقرون ! ازجمیع یاران دنیوی روگران وحافظ عهد وپیمان وبی میل ورغبت ازدنیا مانندکسی‌که از آن در گذرد ناظربسوی وی چنانکه‌کسی بوحشت وبیم بچیزی نگرد آمال و امانی آن جناب ازدنیاومافیهامقطوع واوقات شریفش مصروف بسجود ورکوع‌دامن همت اززینتهای دنیوی فروشسته ونظرازبهجتهای‌آن بازبسته تا زمانیکه دست جوروظلم درازوشیوع فتنه وفسادآغازشد وطایفهٔ از معابدین در این اطراف و اکناف علم جوربرافراشتند در این حال علم وحکمت‌آنشیخ باقتضای دلایل و براهینی‌که برخود شیخ ظاهر بود خروج از آن بلد و عزیمت شهر دیگر را مصلحت دید بالجمله شهربشهروده بده تشریف فرما می‌شدندکه تا آنکه وارد بصره شدند وعیال خود را درآن شهرسکنی دادند .

۱۲۰ ـ خود بنفس شریف وفرزند ارجمند وبعضی ازاتباع قصد زیارت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمودند و باین قصد روانهٔ آن مقصد شریف شدند تا به یزد رسیدندوخبرورود درآن شهرشهرت‌کرد وبعضی مشاهیرعلمای آن بلد ازوصول اومستحضر شدند مقدمش را مغتنم وقدرش را معظم شمردند و اهالی‌آن شهرتکریم او را فرص داشتند وجمیع علماء درخدمتش حاضر و از هرگونه علوم مستفید وبهره‌ورشدند .

۱۲۱ ـ واورا برجمیع علوم عالم وچون بحرمواج یافتند اذعان‌کردند مراورا جمیع علماء ومعترف‌آمدند و متخاضع شدند براو تمامی ادباء و شعرا چراکه‌آن جناب درعلم عروض سمیرودرعلم کیمیا واکسیربی نظیر بودچنانکه

اظهار نمود قواعد و مراتب آن علم وارکان اربعهٔ آن علم و آن چیزیرا که درهر ربعی از آن از عجایب و غرائب مندرج است و شرح کرد قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در اینعلم که فرماید (سئلتمونی عن اخت النبوة و عصمة المروة الناس یعلمون ظاهرها وانا اعلم ظاهرها و باطنها فما هوالاماء جامد و هواء راکد وارض سائلة ونارحاملة) وذکر کرد باطن این علم واسرارواطوار آن را بطوریکه متحیرشدعقول وظاهراست آنکه آنجناب این باطن رااز امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه اخذ نموده بلحن خطابی کـه فرمایند (نحن‌العلماء و شیعتنا المتعلمون) وبازفرماید (ومامن احداحبنا وزاد فی حبنا واخاص فی معرفتناو سئل عن مسئلة الاونفثنا فی روعه جواباً لتلك المسئلة) وهمچنین درعلم اعداد واوفاق بیان کردمراتبی که عاجز آمد ازاتیان مثل آن‌اهل خلاف ووفاق وبیان کرد اسرار آن راوظاهرنموده‌انوارآنرا وآشکارساخته ازاوصاف اشکال‌وهیأت ووضع اشکال مراتبی راکه برغیرآن جناب مخفی بود وذکرنموده مبدءواصل اشکال وبیان‌فرموده حقیقت شکل مثلث‌ومربع راتا صد اندرصد بطوریکه‌مجال ذکرآن تنگ است و درعلم حروف تصرفاتش معروف و در علم بسط وتکثیر بی‌نظیرودرعلم جفراوراست قواعد مقرره وقوانین مقننه ازکلیات وجزئیات و بدایت ونهایت آن علم وتحقیق کرد حقیقت جفرومبدء اشتقاق‌اصل تحقیقش‌را از نبی وولی علیهماالسلام .

۱۲۲ ـ درعلم تفسیربیان‌کرد ازمدلولات اخبار واضحات آثارمراتبی راکه ذکرنکرده‌اند مفسران ومطلع نشده‌اند مگرقلیلی ازایشان چنانکه‌پنهان نموده است جهات تفسیررا ازتفسیرظاهروظاهرظاهر و باطن و باطن باطن و تأویل تأویل تأویلرا ومعین داشته فرق مابین این تفاصیل را ووجود شرایط وسایرآداب واحوال تفسیروکیفیت جاری ساختن آنرا مشخص نموده ودر علم حدیث سید محدثین ورئیس محققین است و درعلم درایت اوست رافع رأیت و دافع ظلمت و جواب داد شکوك و شبهاتی راکه برای منکرین آن علم اتفاق افتاد امادرعلم رجال اوراست‌ممارست بسیاروحفظ تتبع بیشمارچنانکه‌دراصول هریکی ازرجال جمع کرد جمیع اقوال را اعم از مدح وقدح و تحقیق حق و ترجیح‌صدق ودرعلم مزبورازاعاجیب زمان ونوادردوران بود ! درعلم اصول مهذب قواعد ومقنن قوانین بود وعالم بود بر جمیع مسائل و مطلع بر جمیع

اختلافات که درآن علم کرده‌اند و محقق مطالب و مبین فواید و شارح جمیع کیفیات استنباط ازآن علم بود! درعلم فقه اعلم فقها ومجتهدین وصاحب قوهٔ قدسیه وملکه الهیه ومطلع برجمیع فتاری واقوال یود .

۱۲۳ ـ فوت نشده بود ازاوچیزی ازآن مسائل درمدت سنین وشهوری که درخدمت آن جناب بسر بردم ندیدم که درمسئله‌ای ازمسائل که از او سئوال می‌شد محتاج باشد برتفکری یا رجوع ونظری بلکه مستحضر بود برجمیع ادله وشقوق آن واختلاف علماء درآن‌مسئله واین ازجملهٔ عجائب کرامات آن‌جناب است همچنین سایرعلوم که ذکر بعضی را منتشرو بعضی را مستتر داشتم و علوم بیشماردیگر که برمن ظاهرنیست وعجائب وغرائب بسیاراستخراج مینموداین علوم واحوال را جمیعاً ازکتاب وسنت واستدلال میکرد هر یك از آنها را با حکمت ومجادله وموعظهٔ حسنه وشاهد می‌آورد هریکی را از مسائل این‌فنون مختلفه بآیهٔ از محکمات کتاب وحدیثی از محکمات احادیث و دلیلی از ادلهٔ عقلی مستنیره بنورالله ومثلی ازعالم حس و شهود چنانکه باریتعالی فرمایـد سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه‌الحق) و قوله تعالی و یضرب‌الله الامثال للناس ومایعقلها الاالعالمون) وقوله تمالی (ولقد صرفنا فی هذاالقرآن من کل مثل‌فابی اکثرالناس الاکفورا) واین مقامی که ذکرنمودم مقامی بس بزرگ وامری بس‌خطیراست واحدی را یارای تحصیل ووصول باین مفام نیست مگرکسی که عنایت خاصی ازجانب باری وتوجه ونظری ازاولیای طاهرین علیهم‌السلام باحوالش شامل باشد .

۱۲۴ ـ چون علماء یزد وادباءآنها این خبرحامع وفضل بارع وزهد بالغ را مشاهده نمودند که‌با وجود این فضیلت وتفوق باحدی مزاحم‌ومعارض ومنازع نیست بلکه موقرومذکروشاکرمهذب‌الاخلاق جامع علم وعمل و محیط هرگونه فضایل است همگی علماء وعرفا وادباء وفصحا وشعرا و ارباب صنایع اذعان واعتراف کردند برفضیلت‌اوندانم بکدام صفت اورا وصف می‌کنم وکدام کمال اورا بیان می‌نمایم‌وحال آنکه نوراومخفی نمیماند وفضلش بوصف وتعداد راست نمیآید (لوجئته لرأیت‌الناس فی رجل والدهرفی‌ساعة والارض فی دار) چندانکه درسفروحضرملتزم خدمت ومستفید صحبتش بودم بروزنمیکرد از او مگرهرروزنکته‌های لطیف وچیزهای شریف وهردمیکه در خدمتش قدم میزدم

اعتقاد جدیدی ووثوقی دیگر برعقیدهٔ خود افزوده میدیدم واعتماد ووثوق‌تازه درخود مشاهده مینمودم وهرآنچه ازآیات و دلایل و حجج و کرامات که از ملاحظهٔ آن عقول حیران میگشت‌ازآن جناب بظهورمیرسید شك وریبی نداشتم که ازمواهب وعنایات رب‌الارباب وتأئیدات ائمهٔ علیهم‌السلام است .

۱۲۵ ـ شهریزد در آن اوقات مجمع علماء و معدن فضلا بود از قبیل آخوند ملا اسماعیل عقدانی که فاضلی‌کامل ومجتهدی واصل ومرجع و مقدم و رئیس اهل‌آن شهر بود حکمش براهل‌آن بلد نافذ و ساری و حدود شرعیه در محکمه‌اش واقع وجاری میشد ازقبیل قطع وقتل و تعذیر و امثال آن و فهمی مستقیم وقادروجرأتی درامورداشت که احدی را با اویارای مقاومت ومنازعت نبود وازجمله علمای‌آن شهرعالم فاضل وکامل واصل جامع‌المعقول والمنقول حاوی‌الفروع والاصول حاجی رجبعلی بودکه عالم‌کامل متقن درعلوم ومرجع درغالب رسوم بود و ازجملهٔ علماء جناب فاضل مدقق و محقق میرزا علیرضا که فاضل ادیب اریب ومطلع ازجمیع علوم بود خصوصاً علم لغت و سایر علوم ادبیه وسید جلیل ومجتهد نبیل سید حیدروحکیم متقن ملا مهدی وعالم‌بی‌بدیل وسید نجیب جلیل میرزا سلیمان وعالم‌کامل میرزا محمد علی مدرس وغیراینها ازعلمای فحول واهل معقول ومنقول وسایرطلبه مثلاآخوند ملا حسین یزدی وملاحسین کرمانی وملا ابوالقاسم و غیرهم که همگی این فضلاء آن ایام در یزد حاضر بودند معترف ومنقادگشتند به شیخ و اذعان نمودند بر آن فضل بالغ و علم بارع و اختلافی در علم و عمل او نتوانستند پیدا نمود و در هر مقامی که ازمقدم داشتن یکی ازعلماء برسایرناکزیر بودند اورا بر نفس خود مقدم میداشتند مثل نمازجمعه‌ها ونمازعیدها و نماز جنایز و همچنین زمانیکه جمیع علماء حاضرمی‌شدند قول شیخ مقدم بود واگراختلافی میکردندشیخ را حکم وقولش را محکم میداشتند .

۱۲۶ ـ بالجمله درجمیع بلادصیت فضلش‌منتشروخبرش‌مشتهرشدتافتحعلی شاه ازاین مستحضروملاقات‌آن جناب را مشتاق شد وبسبب اینکه صیت‌علمش عالمگیرووسعت فضلش‌شهیرشده بودمیل وافربدیدن‌اورسانید . حکمی برحاکم یزد نوشت‌که اورا خواهش عزیمت بجانب تهران نماید چون ملتمس‌سلطان‌را به اوعرض کردند از قبول‌آن و عزیمت عراق اباء و امتناع نمود چون مراتب

بعرض سلطان رسید سلطان مجدداً و مکرراً طالب شده بگماشتگان خود باز نوشت ایشان دوباره خواهش سلطان را تبلیغ نمودند ودراجابت آن اصرارو مبالغه کردند واظهارداشتند که با وجود اشتیاق وخواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان بیم مضرت هست پس زمانیکه این را شنید عزیمت تهران نمود وجناب عالم فاضل میرزاعلی رضا درآن سفرمواظبت خدمت و ملتزم صحبتش داشتند تا به تهران رسیدند وسلطان درنهایت اعزازواکرام با اوملاقات کرد ومحل ومقام خود ساختند ودرمنزل خود نازل نمودند هرکس که در تهران بود ازقبیل علماء وطلاب علوم وغیرهم باکمال اعزازواحترام بخدمتاو آمدند وهرگزدرمدت اقامت تهران احدی بمقام مخالفت وانکارش برنیامدپس سلطان خواهش کرد که آنجناب اهل وعیال خود را از بصره بایران انتقال دهد و در تهران اقامت اختیارکند آنجناب آنکه عیالش را بایران بیاورد قبول کرد خواهش دیگرراکه درتهران ودرجوارسلطان مقیم باشد اجابت ننمود و گفت که من درشهری که مقر سلطان باشد اقامت نمیتوانم کرد چرا که در صورت اقامت من درچنین شهری از دوحال خالی نیست یا طالب عزت من هستید یا ذلت من اما ذلت البته مقام شما اقتضا نمیکندکه باحوال من جاری نمائیداما عزت برای من حاصل نخواهد شد زیرا که سلطان مرجع امور انام است و مدار سلطنت مربوط است بر قبض و بسط وقطع و قتل واخذ وبذل پس چون خلایق میل واقبال شما را نسبت بمن مشاهده نمودند ودانستندکه قول من در نظرسلطان مستحسن ومقبول است درمقاصد وحوائج خویش بسوی من رجوع می‌کنند هرگاه شفاعت‌وخواهش‌امورخلق را رد نمایم البته درنظرآنهامکروه خواهم بود وهرگاه‌خواهش‌آنها راقبول‌کنم و برشما اظهاردارم بازازدوحالت خالی نیست یا قول مرا دربارهٔ مقاصد مردم قبول می‌نمائید یا نه اما شق اول گمان ندارم معمول بدارید چراکه احتمال اختلال ومفاسد درامرسلطنت‌بنظر می‌آید اما در صورت عدم قبول قول من البته ذلت من حاصل خواهد شد پس انسب واحسن بحال شما ومن‌آنست‌که درشهردورتر بسر برم چرا که اینهمه بلاد متعلق برشما وهرجائی‌که باشم جوارشماست سلطان قول شریف راتصدیق کرد واختیاربرخودآنجناب باز گذاشت و او سکنای یزد را انتخاب نمود و بآنجا معاودت‌کرد وششخصی ازجانب سلطان مأمورشده اهل وعیال شیخ را با

اعزازواکرام تمام ازبصره بیزدآورد .

۱۲۷ـ همچنین شیخ مدت مدیدی بیش ازپنج سال دراحسن احوال در یزدساکن ومشغول تدریس ونشرعلوم واظهارغرایب رسوم بود تازمانیکه بعضی ازمطالب شیخ که درنزد غیراهاش غیرمعروف بود درمیان خلق شهرشهرت کرد وروزبروزمردم بسوی آنمطالب حریص شدند وازشنیدن آنها در عجب میماندند پس آن جناب شخصی راامر کرد که بمنبررفته خطبه بخواند وبگوید : ایهاالناس بدرستی که علم را ظاهروباطنی است واین دوبا هم مطابق ومتوافق وغیرمختلف وغیرمتناقضند وهرظاهر برطبق باطن وهرصورت بر مثال حقیقت است چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرماید «ان قوما آمنوا بالظاهر وکفروا بالباطن ولم یك ینفعهم ایمانهم شیئاً وان قوماً آمنوا بالباطن وکفروا بالظاهرولم یك ینفعهم ایمانهم شیئاولاایمان ظاهراًالاىبباطن» ایهاالناس بدرستی که اهل ظاهرراجناب رسول (ص) مستقرومأمور کرد بعمل نمودن آنچیزیکه ازظاهر دردست داشتند بدون تغییروبی آنکه العیاذ بالله خلق را درعقیدهٔ باطل مغرور وعاطل بگذارد بلکه همانچیزی که اهل ظاهربآن معتقد ومتظاهر بودند عقیده درست و حقی است که شك وریبی درآن متصورنیست پس آنچه ازباطن واسرارموافق ومطابق ظاهراست بدون شبهه وریبی حقست وآنچیزی که مخالف ومناقض ظاهراست و شاهروباطن مختلفند درانتساب رتقی وامری ازامورپس چنین باطنی باطلست وواجب است احترازوردآن چراکه اینگونه باطن مخالف واقع ومکذب خداوند تعالی ورسول اوست همچنین آنچیزی که نسبت میدهند بمن از ظاهر و باطن هرگاه مطابق وموافق اعتقادی است که فرقهٔ محقهٔ ناجیه بآن معتقدند پس آنرا قول من بدانید ومن گویندهٔ آن قولم وآنچیزی که مخالف است با ظاهراقوال واعتقادات فرقهٔ محقه آن قول من نیست ومن ازچنین قول واعتقادی بری هستم ایها الناس لاتختلفوا فتهلکوا و لاتناقضوا فتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرین پس ازانجام اینفقرات خطیب ازمنبرفرود آمد واز تعیین این معیارومقیاس حواس مردم را تسکین داد وازتبیین حق مبین وسواس شیاطین انسرا ازصدور دورنمود ازآن پس پیوسته صیت فضل شیخ بلندومحبتش درقلوب جاگیرمی شد .

۱۱۸ـ هنگامیکه بقصدزیارت روانهٔ مشهد رضا(ع) گردید، وعلمای مشهد

عموماً در خدمتش مجتمع آمدند و علمای آن بلد که در فروع و اصول به آنها رجوع می‌شد وبحدی معروف ومشهور وجلیل القدر بودند امثال سه برادر فاضل متبحر میرزا هدایت‌الله ومیرزا داود ومیرزا عبدالجواد وخالوی ایشان جناب فضل مجسم وفحل مقدم آقا ابو محمد وسید جلیل میرزا معصوم وغیر ایشان از اعیان علماء و وجوه فضلاء که شیخ را برخود مقدم میداشتند وتعظیم و اعزازو اکرامش را رعایت مینمودند وبمراتب علم و فضلش معترف ومعتقد می‌بودند و همچنین سایر علماء وطلاب که درمشهد مقدس حضور داشتند ابداً صادر نشد از احدی ازایشان حرکتی که منافی احترام واکرام او باشد.

۱۲۹ – پس ازچندی شیخ بیزد مراجعت کرد وبحکم آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام شیخ را در خواب بزیارت حود دعوت فرمود سفر عراق در پیش گرفت واهل یزد روز خروج آنجنا برا با اهل و عیال خودمیشوم شمردند و کدورت شدید وحزن عظیم بکل اهل آن بلد رو داد وتدابیر وحیل گوناگون برای فسخ عزیمت آنجناب اندیشیدند چرا که برکت و دوام شوکت خود را بوجود او میدانستند بالجمله بهیچوجه این تدابیروحیل درفسخ عزیمتش سودی نبخشید واز آنشهر خارج شدواهل آنشهر را قرین حسرت ومبتلای بکاء ومحنت گذاشته متوجه عراق شد.

۱۳۰ – تا زمانیکه شیخ باصفهان رسید ومن ملتزم خدمتش بودم تمامی اهل اصفهان بخدمتش فایز شدند خصوصاً علماء وحکام واعیان آنشهر بخوشترین اطوار ملاقات آن بزرگوار رادرك نموده ودر تعظیم وتکریمش دقیقهٔ ترك نکردندواحدی به آنجناب نسبت بدی نداده وقول ناشایست ونامناسبی نگفت وشهر اصفهان در آنروزها مثل همین ایام مجمع علما و معدن فضلای معقول بود و ریاض علم و حکمت درآنجا سبزوخرم وبازار اهل معرفت گرم بود و ازاعیان علماء وفقهاء و حکماء جمعی درآن بلد حاضر بودندکه زبان بیان وصف ایشان عاجز است مثل سیداجل حاجی سیدباقر وعالم کامل حاجی محمد ابراهیم ملقب بکلباسی و عالم کامل شیخ محمد تقی وعالم متقن وفاضل مؤتمن میرزا باقر نواب وحکیم عظیم ملاعلی نوری وعالم کامل محمد علی نوری وفاضل جلیل ملا اسماعیل مشهور بواحدالعین و ملاعلی اکبر وآقا میرمحمد حسین سلطان العلماء وغیر اینها از علمای عظام که مرجع و رؤسای اسلام بودند همگی با آنشیخ جلیل با حسن

اطوار سلوك و رفتار کرده وقولش راجمیع مقاصد ومطالب مقدم ومسلم دانستند واز رسائل و کتب شیخ نسخه‌های متعدد استکتاب کردند وفضائل ومناقب او را در هرجائی انتشار دادند ومفاخرومکارمش را ورد زبان و بیان خودساختند و اکثری‌ازکتبش‌درنزدایشان مشهور وممدوح شد سیماشرح‌الزیارة جامعه وغیر آن از رسائل وجوابهای سئوالات‌باوجود اینهمه تدبر ونظر نه برخبط وخللی واقف شدند ونه غلط و زللی در آنها یافتند.

۱۳۱ ــ با اینکه شیخ در اکثرمسائل مخالفت با اشراقیین و رواقیین و مشائین نمود، در ردو ابطال اقوال آنها اصرار کرد و حکمائی که در اصفهان تشریف داشتند همگی این مطالب را حامل واین‌مسائل راقائل بودند باوجود این احدی ازآنها جرأت بررد وانکار کلمهٔاز کلمات‌ومطلبی ازمطالب آنجناب نکرد، نهایت آنچیزیکه گفتند این‌بود که مطلب جزیکی نیست‌ولیکن‌اختلاف در اصطلاح‌دانسته است وشکی نداشتند اینکه‌عقیدهٔشیخ وقول او سدید وبتصدیق سزاوار است ولی چنان دانستندکه اینمطالب منافاتی با اقوال حکما ندارد بالجمله جمیعاً مصدق فضائل شیخ بودند واحدی عیبی ونقصی باو نسبت نداده بلکه بقلب کسی شکی و ریبی ازاو درنیفتاد.

۱۳۲ ــ درآنروزها بعضی ازاهل‌آن بلدسئوال کردند ازنسبت پایهٔفضل ملاعلی النوری با مقام فضیلت آقامحمد بیدآبادی شیخ فرموده که تمیزما بین این دو نفر موقوف بررسیدن ممیز است برمقام آنها وحال آنکه من در علم وفضل ازایشان پست‌ترم وبمقام ایشان نرسیده‌ام چگونه میتوانم یکی از ایشان را بردیگری ترجیح داد.

۱۳۳ ــ چهل روزدراصفهان شیخ باعلمای‌اعلام درکمال‌عزت واحترام بسربرد و اورا گرامی‌داشتند و مقدمش را معظم ومغتنم شمردند، بمقام انکار علم وفضل وجلالت قدر او برنیامدندتا بوقتی‌که بعزم مقصد ازآن شهر بیرون آمد وتمامی علما ازاین معنی‌متأسف بودند وطالب‌شدندکه اورا بتوقف‌اصفهان ترغیب نمایند ولیکن‌چون ازکیفیت خواب‌دیدن‌ومأموریت ودعوت اومستحضر بودند وجمعی کثیر برحسب امر نواب‌شاهزاده‌محمدعلی میرزا باستقبال‌آمده بودند تکلیف واصرارخود را بیموقع دیدندما کلما یتمنی المرء یدرك‌بالجمله ازاصفهان بیرون شده بکرمانشاهان رسیدند.

۱۳۴ - نواب شاهزاده با گروهی انبوه استقبال کرده وبا عزت عظیم وشأن کبیر او را داخل شهر نمودند کل علماء واعیان واشخاص آنبلد در استقبال حاضر بودند وپس از ورود بشهر شاهزاده اصرار بسیار مستدعی شد که از آن شهر تشریف نبرده در نزد او اقامت نمایند چون مأموریت شرفیابی عتبات عالیات ائمهٔ اطیاب داشت مأمول شاهزاده را در هنگام مراجعت قبول نمود پس شاهزاده ضروریات ولوازم سفرش را مهیا ساخته روانهٔ زیارت گردید وبعداز تقبیل عتبهٔ ائمهٔ هدی علیهم السلام بکرمانشاهان مراجعت نموده بازشاهزاده بطور شایسته استقبالش کرد و شیخ در آن شهر قرار گرفت ومدت مدیدی با علماء وفضلای آن شهر بسر بردهمگی متفق بودند بر فضل وجلالت و رفعت مقامش و متحیر بودند درمراتب زهد و ورع وتقوی واعراضش از دنیا ومراقبتش بامر آنچیزی که موجب تقرب خداست وازعلمای آن بلد چهار برادر عالم جلیل و فاضل که در فضل و علم و ریاست و جاه ومنزلت اربعه متناسبه بودند آقا محمدجعفر وآقا احمد وآقامحمد اسماعیل وآقا محمود اولاد آقامحمد علی بن استادالکل آقا محمدباقر بهبهانی وغیر اینها از بزرگان علمای آن بلد وعموم طلاب محصلین به شیخ با خوشترین مسالك سلوك داشتند ومقام منزلت اورا دراشرف وارفع مقامات قرار دادند وعزت واکرام او راملاحظه ومراعات مینمودند واحدیرا در مراتب فضل وجلالت قدر اوجرأت اغماض و مجال اعتراض نبود در مدت اقامت کرمانشاهان مکرر بزیارت ائمهٔ عراق فایز می‌شدند.

۱۳۵ - درهریکی از اسفار با عموم علمای عتبات عالیات ملاقات می نمود ازقبیل الطباطبائی و سیدعلی محمد و الشیخ حسن ابن شیخ محمدعلی السلطان و الشیخ خلف بن عسگر که این علماء متوقف عتبهٔ سیدالشهداء صلوات الله علیه بودند وازعلمای نجف اشرف الشیخ جعفر الشیخ حسین النجف وشیخ خضر شلال و سیدباقر قزوینی وغیر اینها ازعلمای اخیار وفضلای اطهار متوطنین نجف اشرف وسادات اخیار وفضلای اطهار وسید رضای شبر و سیدعبدالله شبر و سید لطفعلی و دیگر فضلا وسادات ازقبیل السید حسن وسید محمدفرزندان سید محسن وسید هاشم بن سیدراضی شیخ اسدالله و سایر علمای سکنهٔ عتبهٔ کاظمین علیهما السلام و عموم این علماء وسایر علمای متوقف عتبات در وقت ورود جناب شیخ در تعظیم وتکریم او ساعی و در تمجید وتبجیلش مراقب بودند علی الخصوص آقا سیدعلی

که درتعظیم وتکریم او بیشتر مبالغه مینمودوشیخرا عالم ربانی میناءیدومتحیر بود در تبحر او در جمیع علوم و معرفتش بر کلیات رسوم ومیگفت درك این مقام احدیرا میسور نیست چز بیاری جناب باری .

۱۳۶ - شیخ درمدت توقف درعتبه علیه در رواق مقدس مشغول افاده و تدریس شرح رساله علمیه بودکه از ملامحسن کاشی است همگی طلاب و علماء ومحصلین درمجلس درسش حاضر می‌شدند وجمیع زبانها درمدح فضل وجلالت قدرش ناقل و در وصف جامعیت ومعرفت او برحقایق اشیاء وسلوك اومسلك ائمهٔ هدی علیهم‌السلام قایل بودند واحدی از آنها بکلمهٔ غیرمستحسن درحق اومتکلم وبه نسبت نالایقی جسور نبود حتی مکرراً بعضی از اجزای رسائلش رابجناب آقا سیدعلی برده واستدعا کردندکه درآنها نظر کند وهرچه ازحق وباطل در آنها ملاحظه کند بیان نماید پس سید آن اجزا را گرفته دو روز نگاهداشت روز سوم آنها را بیرون آورده دو دست خود را بسوی آسمان بلند نمود و از خدا و رسول خدا وامیرالمؤمنین وفاطمهٔ زهرا وسایر ائمهٔ هدی علیهم‌السلام شهادت طلبید و بحق آنها سوگند خوردکه غیرمطالب علیه و مقاصد سنیه‌که دراین رسائل مندرج است چیزی مشاهده‌نکردم وعیبی درهیچیك ازاینفقرات بنظر نیاورم وفهمیدن این جوره مطالب فن من نیست ومن درمطالب اصولیه و فقهیه عالم و واقفم من چگونه درچنین لجج غامره که‌کشتیهای بیشمار در آن غرقست غور توانم کرد.

۱۳۷- دربعضی‌سفرهای زیارت‌ائمه عراق‌که شیخ را بامیرزا ابوالقاسم قمی ملاقات اتفاق افتاده بود نسبت شیخ کمال‌اعزاز واکرام بعمل‌آورده‌و بعضی رسائل اورا مشاهدکرد بفضل واسع وجلالت‌مقام او شاهد وقایل گردید ونیز با شیخ حسن‌بن مرحوم شیخ حسین آل‌عصفور در تعریف وتوصیف فضل وجلالت اورطب اللسان بود.

۱۳۸ - آداب وسلوك‌علمای‌اعلام با آنعالیمقام بدینگونه ملحوظ می‌شد واحدیرا ازعلمای آن عهدکه بعضی‌را ذکرنمودیم واکثری را اسم نبردیم‌شکی و ریبی از شیخ در دل نبود ونسبت عیبی ونقصی ندادند وحرف ناسزاواری بر زبان نیاوردند وانکار اورا بخاطر نگذرانیدندهمه‌کس باین معنی‌اطلاع واتفاق دارد وهرگاه‌کسی این مراتب راانکار کند شمس را در رابعة النهارانکارنموده

است وامور و بدیهیه ضروریه را منکرشده است وحرفی زده‌است که احدی بااو متفق واورا مصدق نمی‌شودوهر گاه کسی‌چنین منکری‌را تصدیق کند مثل آنستکه منکر آفتابرا در وسط آسمان تصدین کرده باشدو گمان ندارم که احدی ازعقلاء اگرچه درتعصب وعناد بدرجهٔقصور رسیده‌باشداین مراتبرا انکار واین کیفیت را تکذیب تواند نمود رفتار واحوال علمائی که‌ما مشاهده نمودیم با شیخ بهمین قرار بود ومیل واتصال وحسن سلوك ایشانرا بدینگونه دیدیم چنان علمائی که مرجع حل وعقد مهام انام و رؤسای اهل اسلام بودند وایشان بودندعلمای‌شیعه که مدار احکام وتشخیص حلال وحرام با وجودآنها قوام داشت .

۱۳۹ ـ بعضی‌ازعلما که‌فیض صحبت‌ایشان‌را درك نکردیم و ایشان‌مولای جلیل واستاد نبیل مارا ملاقات ومشاهده نموده بودند واورا معظم ومکرم‌داشته فضل وحسن احوال او را تصدیق کرده بودند ازجمله آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم است که وحیدعصر وفریددهربود وسید جلیل میرزا مهدی‌شهرستانی شیخ جعفرالنجفی شیخ حسین آل عصفور که هریك از ایشان رؤسای عهد خود بودند ودرقطری ازاقطارزمین مرجع انام ومصدر احکام‌شرع مبین بودنداگر چه ما را شرف ادراك فیض خدمت ایشان دست نداد ولی‌مکاتبت آنها واجازه‌ها که اکثری بخط خود این علماء مکتوب بود دلالت میکند برکمال اعتقاد و تصدیق واعتمادآنها برآنجناب ازآن جمله اجازهٔ سید اجل.

اول بحرالعلوم است که بخط آنمرحوم دیدم.

دوم سند اجازه سیدثانی میرزا مهدی شهرستانی

سوم اجازه شیخ جعفر

چهارم اجازهٔ شیخ‌حسین بن‌محمدبن‌احمدبن ابراهیم البحرانی‌الدرازی

پنجم اجازهٔ مرحوم‌آقا سید علی طباطبائی

وشیخ اجازه‌های بیشمار دیگر ازاکثرعلماء داشت .

۱۴۰ ـ ازمراتبی که بیان نمودیم‌معلوم شدکه جمیع علمای اسلام که‌در جمیع اقطار مشهور بودند مثل بحرین و قطیف و احساء ومشاهد مشرفه نجف اشرف‌وکربلا وکاظمین‌وسایر بلاد عراق‌مثل بصره، حله، بغداد، جزایر،فلاحیه، عراق عجم مثل همدان، کرمانشاهان، بروجرد، تهران، قم، اصفهان، شیراز، کاشان و بلادخراسان مثل نیشابور، طوس، سبزوار، طبس، تون، کرمان، یزد،

رشت، قزوین، وبجز اینها جمیع علمای این بلاد درجلالت شأن و رفعت مقام شیخ متفق‌القول بودند وبا وجود انتشار رسائل وکتب مصنفاتش.

۱۴۱ - اگرچه شیخ‌راتوجه واقبال‌بسوی ایزدتعالی وانقطاع‌ازاغراض دنیویه نه بحدی‌بودکه نظربمطالعهٔ‌کتب گمارد وتصنیف وتألیف درعلوم ورسوم نماید ولکن ازآن پس‌که درمیان بلاد وعباد انوارفضلش ساطع و اعلام علومش مرتفع آمد وخلق‌درحل‌مسائل‌غامضه ومطالب‌مفصله روی‌حاجت به‌شیخ‌درآوردند بیان بعضی ازمقامات عالیه‌ومطالب خفیه رابرای‌رفع شکوك وشبهات قلوب‌ناس برخود لازم دیده رسائلی درجواب بعضی‌سؤالات وکتبی دربیان بعضی مقامات و مطالب عالیات تصنیف فرمود همهٔ این‌کتب و رسائل‌که بملاحظهٔ این علما و فضلا رسید احدی ازایشان بمقام رد و انکار وطعن و عیب‌گوئی برنیامده بلکه همگی برجلالت‌وعلو مقام‌آن متفق ومصدق‌بودند و شیخ را صاحب اخلاق‌حسنه دیدند واورا جامع‌علوم‌وآداب وحاوی حسن خلق وخلق و درهرحالت‌چنانکه شأن وشیوهٔ علماء است خاشع وخاضع یافتندکماقال‌الله تعالی انما یخشی‌الله‌من عباده العلماء وقال‌مولینا‌الصادق علیه‌السلام‌اذا تحقق‌العلم فی‌الصدر خاف ومن خاف هرب ومن هرب نجی پس ادعای ما ثابت و قول ما مبرهن گردید هذا نباء من معی ونباء من‌قبلی لعلهم یتذکرون بنابراین اجماع علمای فرقهٔ‌محقه وگروه شیعه‌که برجلالت استاد و رئیس ما معتقدگردید اتفاق واعتقاد نمودند براینکه شیخ درحضرت جل وعلا از واصلین فائزین وازجملهٔ مقتدین اولیای کرام وسالك مسلك حق ویقین است.

۱۴۲- نمیدانم احوال‌کسی‌که با جمیع علمای شیعه و رؤسای شریعة و مستحفظین‌دین‌ومرجع‌اسلام ومسلمین‌مخالفت‌کند چگونه‌خواهد شد قال‌الله‌تعالی ومن‌یشاقق‌الرسول من‌بعد ماتبین‌له الهدی ویتبع غیرسبیل‌المؤمنین نوله‌ماتولی ونصله جهنم وسائت مصیرا نه آخر مؤمن غیرشیعه نیست و رؤسای مؤمنین غیر علماء نیستند پس وقتیکه کلمهٔ‌آنها متفق و قولشان درامری مجتمع شد و بهیچ وجه معارضی بهمنرسید چگونه میشودکه همگی بر خطا و ضلالت باشند بلکه اجتماع علماء و عدم مخالفت ایشان دلیل است برقول رئیس آنها واجماعی‌که کاشف ازقول حجة خداکه مطهر ومبراست ازکل مالایحبه‌الله غیر این نیست پس وای براحوال‌آنکس‌که باجماع علمای فرقهٔ محقه مخالفت‌نماید وایشانرا

ازسلوك طريقهٔ حقه مانع آيد.

۱۴۳ـ اكنون كه اتفاق واعتقاد علماى اعلام رادرحق شيخ اجمالاذكر كرديم شروع بر بيان مبدء اختلاف وصدور فساد نمائيم . فاقول : واثقا بالله المتعال و ومستعيناً به فى كل الاحوال بدانكه نمى نويسم مگر هما نطوريكه برملك رومان بيان خواهم كرد كه ازاولين داخل قبرو نخستين مسائل خواهد بود و نميگويم مگر بهمان تفصيل كه بچشم خود مشاهده كرده‌ام وخدا رادرآنچه مى‌نويسم گواه مى‌طابم واينكه بيان مى كنم در حضور جماعتى از خلق و محضر و مجمع ناس واقع شده چنانكه كسى انكار آن نتواند كرد وهرگز ذكر نميكنم مگر امورروشن وبغايت جلى راكه بر احدى از حضار مخفى نمانده باشد وبعضى وقايع ديگر كه اتفاق افتاد واكثرى برآن واقف نشدند در دل مكنون و درقلب خودمحزون ميدارم تا هنگاميكه پرده ازروى سراير باز افتدودرحضور آنكه ازغيب وضماير آگاه است باخصام مقابله ومطالبه انتقام كنم وملايك را بگواهى طلبم چراكه مرارتها از ايشان كشيدم و جرع مرعلقم از دستشان چشيدم و اطاعت بفرمودهٔ خدا وپيروى برائمه هدى عليهم السلام كرده صبر وتحمل گزيدم و بفرمودهٔ امير المؤمنين عليه السلام نظر كردم كه فرمايد: وطفقت اريای بين ان اصول بيدجزاء او اصبرعلى طخية عمياً يشيب فيها الكبير ويهرم فيها الصغير ويكدح فيها المؤمن حتى يلقى ربه فرأيت ان الصبرهاتى احجى فصبرت وفى العين قذى وفى الحلق شحى ارى تراثى نهبا بحقيقت متحمل امرعظيمى شدم وصدمه و آزار بزرگى ازناس ديدم بى‌آنكه جرمى برمن لازم آيد وارتكاب معصيتى وتغيير شريعتى و وتبديل سنتى ثابت كنند يا حلالى را حرام وحرامى را حلال نموده بدعتى در دين گذاشته ياهتك حرمت كسى راكرده يامال كسى را خورده ومستوجب قصاصى شوم بلكه بمحض شبهات افواهى وامور خيالى كه خودشان بربطلان آن قائلند اينچنين اهانت وآزارى رسانيدند ومن متوكلا على الله صبر وتحمل كردم چنانكه ازجانب خداوند بدان مأمور بودم .

۱۴۴ـ همان اوقات شيخ بخط شريف خود مكتوبى بمن نوشت كه همين عبارت آنست واما الاحتمالات الواردة فليس لها الا الصبر فان لكل شيئى مقدراً الا الصبر فان الله يقول انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب واما هذا الامر فلابدله من مقرولكل نباء مستقر و لايحسن الجواب على التعيين و ستعامن نباه بعد حين

پس صبر و تحمل کردم چرا که عالم بودم بر اینکه صبر در عهد ازل و عالم اول عهدیست معهود و میثاقی است مأخوذ بجهت اموری چند که مبانی آنها در عالم اول مستحکم است چنانکه اشاره فرماید امام علیه السلام در دعای ندبه اللهم لك الحمد علی ماجری به قضاءك فی اولیائك الذین استخلصتهم لنفسك و دینك اذ اخترت لهم جزیل ماعندك من النعیم المقیم الذی لازوال له ولا اضمحلال بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنی الدنیه و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك فعلمت منهم الوفاء بذلك فقبلتهم و قربتهم وجعلت لهم الذکر العلی و الثناء الجلی و چنانکه خداوند فرماید اصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و نیز فرماید وما صبرك الا بالله ولا تحزن علیهم و لاتك فی ضیق مما یمکرون ان الله مع الذین اتقوا والذینهم محسنون اکنون حقیقت احوال را با صدق مقال شرح دهم و اگر افترائی گفته آید جرمش بر من است و انا بریئی مما تجرمون .

۴۵ :- بدانکه چون سفر زیارت شیخ بعتبات عالیات مکرر شد نوایر خلاف خامد و عیون نفاق راقد گشت و السنهٔ خلق بر فضل و جلالتش ناطق و امهاد علومش در قلوب مستعدین متداقق آمد و پس از تقبیل عتبات عالیات بکرمانشاهان که مسکن او بود معاودت نمود ولی باقتضای بصیرت و معرفت شائق و طالب بود که در جوار قبر مولانا ابی عبدالله الحسین (ع) وطن گزیند بالجمله بعد از تدابیر و معالجات کثیره از کرمانشاهان مستخلص شده خود را بر سدهٔ سنیهٔ حسینیه رسانید و در آن مکان مجاورت نهاد تا وقتی که کتاب اجل نازل گردد چون مدت قلیلی در آنجا قرار گرفت اهل شرارت و شقاق که مبتلای مرض نفاقند بحرکت آمده نزد سید مهدی بن آقا سیدعلی رفته امر را براو مشتبه نمودند و بعض عبارتهای محذوفة الاول والاخر والوسط پیش او بردند عبارتهای چند که نه بر سبك آنها انس و نه بر آن اصطلاحات معرفت داشتند و غیر مقصود از آن عبارات را باو ذکر کردند و از بیم خلل در امور دنیویه خود عناد باطن و فساد کامن خود را اظهار داشتند تصیدت الدنیا رجالا بحبها ولم یدرکوا خیرا بل استحقوا شرا فاعما لهم حب الغنی فاصمهم فلم یدرکوا الا الخسارة والوزرا چنان پنداشتند که شیخ در ریاست دنیویه که مدت آن قلیل و نفعش سهیل و عاقبتش وخیم و عقوبتش عظیم است طمعی هست و نمیدانستند که اورا نه طمعی در آن هست و نه نظر رغبتی بر آن چرا که بر عاقبتش عالم بر حقیقتش عارف است بالجمله سید را فریفته امر را مشتبه

نمودند آن هم بجهت صداقتی که داشت غافل ازمقصودایشان بودکه از اظهار حسد وکینه که در دل تنك خود دفینه کرده بودند چه درنظر دارند وآنهارا گفت که امر برمن مشتبه بوده است ازآن پس بیجهت اظهاراعراض نموده وگوش بافسانۀ ارباب اغراض بداد وقول مفسدین راپذیرفته اغماض کرداز اینکه بحسب ضرورت مذهب مطلقا اعتباری برخطوط وقراطیس نیست چه جای آنکه عبارت محذوفة الاول والاخر بوده باشد وبا بصیرت صافیه نظر نکردند براینکه این عبارات و امارات اصطلاحی است که ازآنها بیگانه اند ولهجه ایست که اهل آن نیستندغافل ازآنکه اصطلاحات اهل هرفنی رااز خود آنها اخذ ومعانی هر لغتی ازاهلش درك باید کرده شودواندیشه نکردند که اینگونه اظهار اغراض وتکلم بکلمات غلیظه غیر متناسبه موجب فتنۀ شدیده ومحنت غیرسدیده میگردد ومردم اهل مفاسد وشرور وطالب فتنه وفسادند وتمهید مکروحیله رادرایقاع فسادوسیله در تحصیل منال دنیوی وعوارض فانیه که اولش خسران وعاقبتش حرمانست میدانند پس چون سید اظهار اعراض کرد وبعض کلمات که مناسبش نبود تکلم نمود نام‌لایمات دیگر را بر کلماتش افزوده در میان عوام مشهور کردند وبافواه جهال انداختند ونوایر فتنه وفساد را مشتعل ساختند و درنزد عوام اعم ازمرد و زن گفتند که شیخ احمد کافر شده است چون از سبب کفرش پرسیدند اسنادش را بسید دادند وحال آنکه سید از این معنی غافل بود چون از سید دراین باب سؤال کردند جواب دادکه مردم چنین میگویند وازاین ماجرا چیزی برمن معلوم نشده است نافضاً لجیبه مبرعاً لعیبه پس خلق بسعی اهل ضلال در همین احوال تردید وشبهۀ عظیم وتشویش شدید باقی ماندند تا وقتیکه مجلسی مرتب ساختند و اهل حل وعقد را جمع نمودند که اگرمیخواستم اسامی اشخاص آنها را می‌شمردم ولی ازتکریم آنها نگذشتم وخواستند که سجلی در تکفیر اینچنین عالم ربانی تحریر کنندوصحیفۀ دربطلان عقاید نور سبحانی بنویسند چون ابتدا باین عمل شنیع کردند زلزلۀ شدیدی واقع شده جمعیت آنها را متفرق ساخت وحال آنکه وقوع زلزله تا آنشب درکربلا بلکه درجمیع عراق مشهود ومعهود نبوده و بعدازمشاهدۀ چنین کرامت از شیخ آنگروه بهیچ وجه متنبه نشده چنانکه عادت پیشینیان آنها بود برقولهای مهمل واسنادهای باطل خود افزودند وبا تعبیرهای غریبه امر بر خلق مشتبه نموده و این عناد را درقلوب عوام که امثال انعام هستند و ضمایر زنان که مردۀ ابلیس‌اند جا گیر ساختند.

۱۴۶ - شخصی ازجنت خدا دور واز رحمتش مهجور باد کتابی نوشت‌و جمیع مذاهب باطله را ازقبیل مذاهب ملاحده و زنادقه وصوفیه وغلات ومفوضه ومذاهب اهل تثلیث ومکاید اهل تلبیس را درآن کتاب درج کرده وکل آنها را براین عالم ربانی و ولی صمدانی نسبت داد و مجلس عصری مرتب ساخت که خلق درآنجا جمع می‌شدند وآن کتاب را بر آنها میخواند ومیگفت که اینها عقاید شیخ احمد احسائی است پس صدای خلق بـرلعن و تبری بلند می‌شد و نمیدانستند که شیخ ازآنها ومعتقدین آنها بری و بیزار است واین شیوه‌ایست که قبل ازایشان معاویه را بود که او دراهم‌ودنانیر خلق را میداد تا احادیث کذب وافتراء از قول رسول‌خدا(ص) درمذهب امیرالمؤمنین وتعریف وترضی ازخلفای سابقین جعل کنند و در شهرها شهرت دهند وامر میکرد که اینگونه احادیث را انتشار داده و درمکتبها باطفال یاد دهند. (۱)

۲۷ - نظر ثقة‌الاسلام شهید در بارهٔ شیخ وصوفیه

۱۴۷ - در مرآت الکتب ثبت است : و قد نسبه جمع من‌العرفاء الی انفسهم وحسبوه منهم حتی ان المیرزا ابوالقاسم الذهبی المعروف بمیرزا بابا ذکر فی‌آخرکتابه قوائم الانوار عند ذکره للسید قطب‌الدین محمد النیریزی الشیرازی قال ما ترجمته ان السید قطب‌الدین اقام مدة فی‌النجف و درس فی الفتوحات‌المکیة واستفاض منه‌السیدالسند محمدمهدی بحرالعلوم والشیخ‌جعفر النجفی والملا محراب الجیلانی الی ان قال و ایام توقفه فی‌لحسا تربی عنده الشیخ الاحسائی ووصل الی کمال العلم والعمل حتی صار معروف العالم و قال ابنه السید محمد مجدالاشراف فی‌رسالة‌تام‌الحکمه وهی‌کالدیباجة لکتاب‌والده المزبور وما ترجمته ملخصاً ان السید قطب‌الدین محمد المذکور جعل‌المولی محراب الگیلانی مأموراً الی اصفهان وعراق العجم و قرر السید مهدی بحر العلوم والشیخ‌جعفر النجفی‌فی العتبات‌العالیات والشیخ‌احمدالاحسائی‌الی‌اطراف الایران الخ .

---

۱ - کتاب دلیل المتحیرین‌تألیف سید کاظم رشتی‌ترجمه میرزا رضی متوفی که درهزار ودویست وشصت‌ویك هجری ترجمه وچاپ شد.

ولكن الحق احق ان يتبع فان السيد قطب الدين المذكور كما صرح به في رياض العارفين كان من تلامذة الشيخ على نقى الاصطهباناتى ومعاصر الشاه سلطان حسين الصفوى وتوفى في سنة (۱۱۷۳) ثلث وسبعين ومأة بعد الف و نظم السيد المذكور قصيدته العشقية في سنة الف ومأة وخمسة واربعين بعد مضى ستين من عمره و قد ادرج القصيدة بتمامها في كتاب قوائم الانوار وقد وعرفت ان ولادة الشيخ الاوحد كان في سنة (١١٦٦) ست وستين ومأة والف فيكون عمر الشيخ عند وفاة السيد قطب الدين قريباً من سبع سنين فكيف يصح ما ذكره ثم وجدت بخط الفاضل الميرزا محمد تقى حجة الاسلام نقلا عن خط الفاضل الشيخ على نقى المعروف بالشيخ على ابن العلامة صاحب الترجمه انه قبض والده القمقام في الثانى و العشرين من شهر ذى القعدة سنه احدى و اربعين ومأتين بعد الالف بمنزل يقال له هدية قبل المدينة المورة بثلثة منازل و نقل الى المدينة و دفن في البقيع تحت الميزاب خلف الحائط الذى فيه ائمة البقيع عليهم السلام مقابل بيت الاحزان بيت الزهراء عليها السلام و كان ذلك من كرامة الله تعالى له لان من كان مع الحاج الشامى لا يمكن نقله ولكن الله سبحانه اراد اكرامه بمجاورة رسوله و آله عليهم السلام فاخفى امره عن اعداء الدين انتهى :(۱)

۲۸ ـ نظر آقا سید محمد هاشمی کرمانی مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان

۱۴۸ ـ شیخیه پیروان عقاید شیخ احمد ابن زین الدین احسائی میباشند چون بنا باصطلاح خود آنها ازشیخ تبعت مینمایند بنا براین به شیخیه معروف شده‌اند .

شیخ احمد احسائی ازلحاظ رعایت احترام درموقع زیارت سیدالشهدا علیه السلام و گویا سایر ائمه نیز همیشه در پائین پا میایستاد وآداب زیارت را بجا میآورد وبخود اجازه نمیداد که دربالای سر بایستد شیخیه نیز همین عمل را انجام میدادند ولی چون سایر فرقه‌های اسلامی زیاد باین موضوع اهمیت نمیدهند و ازهر چهار طرف آداب زیارت را بجا میآوردند و در بالای سرهم میا یستند

۱ ـ کتاب مرآت الکتب تألیف ثقة الاسلام شهید تبریزی

بنابراین شیخیه سایرین را (بالای سری) میگویند.

این بود وجه تسمیه شیخیه بالا سری و اما تاریخچه وبالا سری ظهور مؤسس این فرقه :

۱۴۹ - درسال ۱۲۲۱ قمری شیخ احمد ابن زین‌الدین احسائی - از اهالی احساء جزء منطقه قطیف واز ملحقات بحرین درساحل عربستان که از علماء زمان خود بود نظر بفتنه و استیلای (وهابی‌ها) درآن حدود راه کربلا و ازآنجا راه ایران را درپیش گرفت ودراین زمان درحدود ۵۵ سال ازعمروی میگذشت درایران دریزد سکونت کرد. پس‌ازاندکی علماء فارس وخاك کرمان درمسائل باو مراجعه میکردند و اندك اندك شهرتی بسزا یافت. زهدوورع‌او مورد توجه قرار گرفت درآن زمان فتحعلیشاه در ایران سلطنت میکردشهرت (شیخ) بگوش او نیز رسید و در دومرتبه طی دونامه از وی دعوت نمودکه با تجلیل کامل به تهران بیاید وشاه را از محضر خود مستفیض سازد. دعوت‌اول را قبول نکرد ولی دعوت دوم را پذیرفت ازراه اصفهان بتهران‌آمد.

دراصفهان بعضی مراجع تقلید زمان‌ازقبیل مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی مجتهد معروف به‌وی احترام زیاد قائل وبوی اقتدا کردند بوی‌اجازه داد واز وی‌اجازه گرفت .

چون به‌تهران رسید فتحعلیشاه فریفته اخلاق و زهد اوشد وهرچه‌اسرار کردکه در تهران بماند قبول نکرد و عازم یزد و بعد زیارت مشهد گردید از مشهد بسایرنقاط وازآنجمله به قزوین آمد قبلا یکی از مجتهدین قزوین از شیخ دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی شیخ برحسب وعده قبلی بخانه مجتهد دیگری رفت ازهمین جا بنای گله وشکایت آغازشد.

ازقزوین بکرمانشاه آمدوبعد به عتبات حرکت نمودوازآنجا بطرف مکه ومدینه حرکت نمود و درسال ۱۲۴۱ قمری (۱۳۳ سال قبل) درسن ۷۷ سالگی در دومنزلی مدینه وفات یافت و در بقیه و درجوار ائمه بقیع مدفون شد تألیفات شیخ بسیار وازلحاظ تألیف جزء اشخاص درجه اول محسوب میشود.

۱۵۰ - **آغاز اختلاف** - شیخ دارای‌عقاید وافکاری‌است که‌آن عقاید پیش قاطبه افراد وحتی بسیاری ازاهل علم همه جدید وتازه فرض شده ولی‌با مطالعه درتاریخ اسلام وتحقیق وموشکافی میتوان گفت :

که مقداری‌ازآن عقاید تازگی ندارد بعضی فرق امامیه وباطنیه وعرفا

وسلسله‌های گوناگون دیگر اسلامی نیز نظیر آن عقاید را گفته وداشته‌اند .
ولی سایر علمای تا آن روز عقائد خودرا درجملات و کلمات مشکلی میگفتند که همه معنی آنرا درك نمیکردند .
شیخ پشت پا باین اصل زد وعقاید خود را با زبان صریح تر و واضح تر وعبارتی روشن گفت که همه فهمیدند وبنابراین جنجالی بپا کردید خود شیخ همه جا گفته معتقدات من با اخبار وآیات منطبق است و میگفت من غیر از (قال الباقر وقال الصادق) هیچ نگفتند و حتی در یکی ازبیانات خود ادعا میکنند و میگوید که بکلمات من خطا راه بردار نیست زیرا که من پیرو ائمه اطهارم ولی مخالفین او اصل اخباری که وی بدانها استناد واستدلال کرده بود مورد اعتبار نمیدانستند و میگفتند این اخبار از علمای غلات (یعنی غلوکننده) با اسماعلیه بوده وبهمین جهت درفضائل ائمه اطهار بیش ازهمه لزوم مبالغه وغلو کرده‌اند واین برخلاف حقایق واصول دین اسلامی است .
آنچه‌در تاریخ مطالعه کردیم تا برگشت شیخ ازسفرمشهدهیچ گونه‌اختلاف نظربارزی با او در تاریخ دیده نمیشود ولی مثل آنست که در شهرقزوین این اختلاف سرچشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب وبعداً بسایربلاد کشیده شد.
درتمام حیات شیخ مخالفت وضدیت حاد شدیدی که منجر بخون ریزی شود دیده نشده .
عده‌ای از طلاب وفقهای کربلا ونجف با او در مسائلی مانند معراج و معاد وفضائل ائمه (ع) اختلاف نظرپیدا کردند واظهار میداشتند که این عقاید با ظواهر شرع و آنچه جزء معتقدات عامه مردم است منطبق نیست ولی این اختلاف اندك اندك عمیق‌ترمیگردید تا در زمان‌جانشینان شیخ بصورت حادتر وشدیدتری بروزکرد.

۱۵۱ ـ مورد اختلاف چه بود؟

اختلافات اساسی درچند مورد مهم و در چند موردکم اهمیت تر بود .
اصول اختلاف بین شیخ وسایرین را میتوان دراین نکات خلاصه کرد :

۱ ـ معاد

مفهوم‌معاد درنزدعامه امامیه وغیرشیخیه این است که روزی مردگان‌دو مرتبه بدنیا برمیگردند و قالب هستی میپوشند گر چه متکلمین وعرفاء تصریح میکردند که عود فضولات بدن وچیزهای زیادی که غیرازنفس انسان باشدلازم

نیست ولی شیخ صریحاً گفت دیگراین جسم (عنصری) برنمیگردد وعود نفوس مردم دریك کالبد لطیفی‌است که بالنسبه‌بعالم برزخ وقیامت جسم محسوب‌میشود ولی جسمی لطیف‌تر ازاین جسم دنیائی. اختلاف اول ازاینجا شروع شد.

۲ ـ معراج

عامه متشرعین معتقد بوده و هستندکه پیغمبر اکرم (ص) با همین جسم ظاهری مشهود ازخانه (ام‌هانی) خواهرامیرالمؤمنین(ع) بآسمانها وعرش‌اعلی وبهشت ومقام (قاب قوسین اوادنی) یعنی جائیکه فاصله‌او باخدا باندازه دوسر کمان بود عروج کرد شیخ اصل معراج و معراج جسمانی را همچنانکـه همه میگفتند قبول و بدان اظهار ایمان کرد ولی گفت پیغمبر اکرم (ص) در هر فلکی از افلاك جسمی‌متناسب‌با جرم وجسم آن فلك برای خود گرفت تا خرف والتیامی لازم نباشد وورود درافلاك مختلف برای بدن ظاهری و جسمانی او مشکلی ایجاد نکند.

(توضیح: این‌از معضلترین مباحث است وورود درآن از مقتضیات روز دور است ومانند بهاری از متکلمین وفقها بایدگفت این گونه مسائل را باید تعبدا قبول کرد).

۳ ـ وجود امام عصر (ع)

سومین مورد اختلاف مهم‌موضوع وجود امام زمان (ع) میباشدکه شیخ وجود او وظهور ویرا از اصول مسلمه حتمی دینی معرفی میکند ومیگفت امام زمان جزء سکان یك عالم‌روحانی است غیر ازاین عالم مادی وازآنجا برهمه عالم امکان حکمرانی دارد و روزی‌هم‌که خدا بدو اجازه دهد بدین دنیاظاهر شده وعالم را پس ازظلم وجوریکه فراگرفته‌پرازعدل و داد خواهدکرد. غیر شیخیه میگویندامام زمان (ع) باهمین‌بدن جسمانی‌زنده و موجود ولی‌ازانظار غایب است وایراد بر شیخیه میگیرندکه این عده بـا این ترتیب منکر وجود مبارك امام زمان (۴) دراین دنیا هستند.

۴ ـ مقام ائمه ونایب امام

اختلاف دیگر برمیزان اعتقاد بائمه است. غیرشیخیه معتقدندکه دراین قسمت شیخیه راه مبالغه‌درپیش گرفته‌اندومیگویند شیخ احمداحسایی وسایرین درکتب خود ائمه را بپایه ربوبیت رسانیده‌اند واین برخلاف حقایق‌اسلام‌است.

نسبت بنایب امام وکسیکه ازجانب امام باید دراین دنیا راهنمای دینی مردم باشد نیزاختلاف بارزبین عقیده شیخیه وسایرین وجود دارد. (شیخ) مثل بعضی از فرق مسلمین وامامیه وجود درجال بزرگ وشیعیان کامل را واسطه بین مردم و حضرت امام زمان (ع) میداند ولی معتقد است که یکفرد واحد و یك شیعه کامل انحصارا باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را در دنیا داشته باشد وبعقیده شیخیه این شخص هم وجود پیشوای شیخیه که اورا رکن رابع مینامند میباشد. بدیهی است که این عقیده مورد مخالفت شدیدوصریح سایر علمای اعلام ومراجع تقلید خواهد بود و با شدت آنرا مردود میدانند.

اصول اصلی اختلاف ازموارد بالاآغازشد.

۱۵۲ - تاریخ مؤسس وموجد سلسلهٔ شیخیه مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسایی (۱) ومعتقدات وخصوصیات وی که مشکلترین موضوعات بوده وهست. واین اشکال مربوط بزمان وسال ولادت و دوران تحصیل وریاضت و سکونت شیخ مزبور دربلاد مختلف وسفرهای وی ومؤلفات ومصنفات و حالات گوناگون آنمرد نبوده ونیست.

زیراکه باندازهٔ اسناد از زمان شیخ تاکنون راجع بوی در دست است که انسانرا بی نیاز میکند ونقطهٔ تاریك ومجهولی تقریباً باقی نمیگذاردوعلاوه درجریان زندگانی یك فرد باعنوان وتاریخ ولادت ووضع وحال ومسافرتها تا وفات ومدت عمروامثال این غالباً قول اولاد واخلاف وبازماندگان او بهترین سند است که اهل بیتند وعرب گفته است اهل البیت ادری بما فی البیت اهل خانه بهتر میدانند که چه درخانه است وبرای آن قسمتها که اشاره شد رسالهٔ (۲) مختصر شیخ عبدالله پسرمرحوم شیخ احمد که عالم وفاضل بوده سند خوبی است نهایت ازنظر تاریخی یك نقص دارد که دقیقاً متعرض تاریخ ماه وسال حوادث وسفرهای پدر

۱- در گذشته یکی ازاعتراضات بعض افراد ازهر دو دسته برما این بود که چرا اسامی بزرگان و رؤساء دو سلسله را خیلی محترمانه یعنی با ذکر القاب ذکر نمیکرده‌ایم در صورتیکه روش ما در تاریخ‌نگاری همان بوده و خواهد بود.

۲- اصل آن بعربی است که آنرا مرحوم محمد طاهر خان ششمین پسر مرحوم حاج محمد کریمخان کرمانی معروف نقل بپارسی کرده و مترجم مردی فاضل وادیب وخوش زبان وبیان وخوش خط بود که در سال ۱۳۳۱ قمری هجری درکرمان در گذشت - وآن ترجمه درسال ۱۳۰۹ هجری قمری در بمبئی بچاپ رسیده است.

خود نشده - بهرحال اشکال در آن قسمتهائی که نگاشته‌شد نیست و کتب و تواریخ متعدد موجوداست. ولی اشکال اصلی حکمیت واقعی در بارهٔ کسی است که وجودش یکصد وشصت وهفتاد سال است منشأ یك انقلاب فکری وحوادث شگفت شده.

روی معتقدات وی بیش ازهزار کتاب و رسالهٔ بزرگ و کوچك (در اثبات ونفی) نوشته شده وانواع جدلها در رد وقبول واقامهٔ دلیل برای اثبات یا نفی وابطال آن معتقدات وبیانات ومطالب جانشینان او ودرمیان خواص وعوام از ترك زبانان وپارسی گویان واعراب عراق عرب و بعض شیعیان هند پیش آمد کرده. و درنتیجهٔ آن مباحث مدعیان برخاسته‌اند و دست بطافهای بلندزده‌اند وپای خودرا ازحد بشریت بادعا بالاتر گذارده‌اند (۳)

۱۵۳ - آری حکمیت دربارهٔ شیخ مؤسس سلسلهٔ شیخیه مشکل است که یکی اورا مظهراسم آسمانی پیغمبراکرم صلی‌الله علیه وآله سلم و شیعهٔ کامل و نظیرسلمان و دیگری او را ضال ومضل معرفی درمقام عناد منکرعلم واطلاع او هم شده واین گویا سیرت جاریهٔ مشرق زمین بلکه اکثرنواحی روی زمین است که دربارهٔ اشخاص مهم وصاحب عنوان مردم دردوناحیهٔ متضاد افراط وتفریط سیرمیکنند وکمتر پیرامون اعتدال میگردند واین امر از قدیم رواج داشته و درقرن گذشته بحدکمال رسید وهنوز هم بقایای آن مشهود وباقی است. برای مثال کافی است که تاریخ فیلسوف بزرگ ابوعلی سینا را درنظر آورید که مثلا دانا ترین شاگردانش بدو اصرار داشت که ادعای نبوت کند و او را همرتبهٔ پیغمبری بزرگ میدانست ودیگری او را کافر وغیر مسلمان معرفی می کرد. بهرصورت این سیرت دربارهٔ شیخ مورد بحث بنحو عجیبی تجلی وخودنمایی کرده.

واگر بمطالب وکتب وی رجوع کنیم برمشکلات افزوده می‌شود. زیرا که بیانات وی مشعر براین است که وی مدعی تطبیق حکمت با آیات قرآنی و دین مبین اسلام و استنباط معقول است و دراین باب خود را جداً تابع ائمهٔ اطهار ومستفیض ازباطن ایشان می‌داند. و باکمال اعتماد بنفس میگوید: «خطا بر کلمات من راه بردار نیست برای اینکه‌تابعم.» ونیزوقتی بدو گفتند که یکی ازمجتهدین برمطالب شمارد می کند. گفت: «واعجباه آیاهنوز دراسلام کسی هست که برقال الباقر ص وقال الصادق (ص) ردکند زیراکه من جزقول ایشان چیزی نگفته‌ام.» ونیز خودحکایت وخواصش روایت کنند که ازاول عمر بواسطهٔ خلوص

---

۳ - اشاره به‌باب ومدعیان جانشینی اوست.

درپیروی ائمهٔ اطهار ص در خواب و بیداری ابواب غیب برویش باز و درنتیجهٔ دوام این حال قادر بجواب هرگونه مسألهٔ مشکلی ازهرعلمی بوده و عدهٔ زیادی ازفحول علما ومجتهدین آن عصر ازوی تجلیل وتبجیل نموده واو را ثقه دانسته وبمطالب وی تسلیم شده‌اند. وباید دانست که درآن زمان یعنی عصر فتحعلی شاه قاجار مجتهدین وعلماء متدین وفقهاء بسیار متقی درمیان شیعه وجود داشته‌اند که بدان کثرت تاریخ درقرون سابق کمتر نشان داده وازآن جمع شش هفت نفرازطراز اولشان مانند مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم کبیر ومرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی وامثال آنان ازاینمرد بسی تجلیل کرده‌اند . وگذشته از آن مراجع تقلید گروه دیگرازعلماء متعین آن زمان که مردم روی گفتارایشان حساب میکرده‌اند در بارهٔ وی مطالبی گفته‌اندکه برای نمونه بعداً بعض آن بیانات نقل خواهد شد. این اندازه برنگارنده ثابت است و تردیدی نیست که شیخ مزبور دارای روحی بس صاف وپاك ودلی بس ساده بوده وبا صفا وشجاعت عربی ویقینی که برای خودش حاصل شده بود عقاید راجع به معراج پیغمبراکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم ومعاد ومسایل ماوراء طبیعت ومقامات ائمهٔ اطهار ص را بی پرده بیان کرده وتا مدتها هم کسی منکرمطالب او نشد و سپس بعلل چندی اختلاف پیش آمد کرد که بطور اختصار بذکر آن خواهیم پرداخت واینك بهتر است که از ذکر کلیات منظور دراین مقدمه خارج نشویم .

۱۵۴ – ازچند موضوعی که اشاره کردیم یعنی معراج ومعاد وغیره گذشته برای تشریح مجموع عقاید مرحوم شیخ مزبورنگارنده خود را محتاج به دو امر میدانست تاآنچه مینگارد مقرون بحقیقت باشد. یکی تحقیق از افرادمختلف از اهل بصیرت وعلماء ومطلعین بی‌غرض . دوم مراجعه به بعض کتب بطوراجمال.

دراوایل عمرقسمتی ازکتب شیخ را مطالعه کرده وازاهل اصطلاح مشکلات آنرا پرسده‌ام ولی بیش از سی‌وسه‌چهار سال گذشته و دقایق وجزئیات مطالب را بیاد ندارم . وعلاوه نظرامروز نگارنده با سی وپنج سال پیش فرق وتفاوت کلی دارد .

۱۵۵ – دربارهٔ شخص شیخ این اندازه را دریافته‌ام که اوراخصوصیات چندی است که امتیاز وی بدان میباشد و همانها موجب شدکه گروهی شیفته و فریفته وپیرو اوشدند. واین امر هم مسلم است که مردمان خاصه خردمندان و واهل حل‌وعقد ازطبقات گوناگون کسی را بی جهت بزرگ نمی‌شمارند زیرا

که بنا بمثل پارسی بی‌مایه فطیراست .

از خصوصیات شیخ مزبور آنچه اتفاقی همه است زهد اوست (۱) که صاحب تألیفی تردید نکرده (نگارنده بیش ازسی وکمتر ازچهل سند نسبت بشیخ دیده واز مطالعهٔ مجموع آن قسمتهائی برایش مسلم شده .)

دیگرعلم واطلاع اوست درعلوم متداول عصر که اکثریت ازعلما و ائمهٔ رجال بدان گواهی داده‌اند واگرهم معدودی درآن تردید کرده‌اند گفته‌اند که شیخ درحکمت باصطلاح اهل فن جاری نشده واینرا خوداوهم منکر نیست. خودرا پای‌بند ومقید به آیات فرقانی واحادیث میدانند نه اصطلات حکما ومصطلحات مأخوذ ازحکمت یونان .

وخصوصیات علمی انحصاری شیخ همین موضوع است نه‌چیزدیگر . یعنی میتوان گفت آن مرد ازعلوم مختلفهٔ آن عصر باخبر بوده واز اقوال وعقایدعلماء قدیم هم استحضار کامل داشته. دلیل کتب اوست که ازهرموضوعی از وی‌پرسش شده وپاسخ داده . وهرجا بنقل قول علماء علم وفن پرداخته انسان درمی‌یابد که مخزن حافظه وی پر بوده . اما خصوصیات علمی او همانا شرح و توضیح مسایل ماوراء ظاهر واقامه دلیل ازآیات واحادیث وزیارت است واین خصوصیت علمی راکه مولود معتقدات اوست بازبه عقیده نگارنده باید بر دوقسمت کرد .

یك قسم آن مطالبی راکه درمسایل ماوراء طبیعت وعالم مثال ومعادبیان کرده ومشابه بعض آن بیانات ویا عین برخی دیگر را در اقوال عرفا وحکما ومحدثین وکلامیین گذشته میتوان یافت. ویکی آن قسمتهائی راکه خودمبتکر وشارح بوده وبراثبات آن اصرار وپافشاری داشته .

۱۵۶ ـ ودرقسمتهائی که بادیگرعلمامشارکت داشته بازتفاوتی راداراست وآن این است که دربیانات عارف وحکیمی مجموع آن نظریات را نمیتوان یافت و یکجا جمع شدن آن مطالب بدان خصوصیت و رنگ مخصوصی داده و آن بیاناتکه ضمیمهٔ دیگرمطالب شیخ که ناشی ازشخص وی بوده شده جمعاً موجب ایجاد مکتبه ومدرس شیخ گردیده که عموماً آنرا بعنوان معتقدات شیخ وشیخیه

---

۱ ـ درباب زهد شیخ نگارنده یك حکایاتی ازغیرشیخیه شنیده که درصحت آن تردید دارد. زیرا مشابه آنرا درکتب دربارهٔ قدما دیده . ولی دربی اعتنائی وی بمال دنیا وغفلت اوازهرچیزی جزمراقبت درعبادت وتألیف وتصنیف تردیدی نیست .

تلقی کرده‌اند وچون مجتهدین وعلماء مدعی جانشینی وی کتب متعدد در شرح وبسط ونشر آن‌مطالب نگاشته‌اند. وبی کم‌وزیاد آنرا دین خود معرفی کرده‌اند لذا درجامعه بصورت عقاید اختصاصی شیخ احمدبن زین‌الدین معرفی‌شده‌است.

۱۵۷ ـ خلاصه اینکه همین خصوصیت علمی و مشی خاص است که موقع ومقامی درجامعه برای شیخ‌احراز کرد واشتهاروی‌هم ازاواسط عمرش درایران وعراق ازهمین بوده وچنانکه نگاشته شد شیخ هم انکاری نداشته که باصطلاح قدما درحکمت جاری نشده وخود ادلهٔ‌بیانات خویش‌را آیات واحادیث‌معرفی کرد ومیگفت حقیقت را ازاین‌طریق دریافته‌ام ومخالف گفتهٔ خودرا دراشتباه میدانست و مکرر میگفته: «من که میگویم قشریین مرادم فقهاء ظاهر نیست (چون بافقها واصولیین درفقه اختلافی نداشت) بلکه منظورم از قشریها امثال محیی‌الدین عربی است که درمسایل غیبی ولب حکمت قشرند چون علم‌خود را ازآل عصمت وطهارت ص‌نگرفته‌اند.» وهمین عدم قید او باصطلاحات حکما بود که برطبع بعض ازمدرسین حکمت وفلسفه گران آمد و درعوض شرح وتفسیر و معنی وی ازمعضلات مسایل دینی دربسیاری از اهل ذوق و عرفان اثر کرد ـ و برای اثبات درك این‌امر بجاست که مختصر توجهی بوضع‌قرن دوازدهم‌مخصوصاً اواخرآن بشود، تا معلوم گردد که زمینه ازچه جهاتی برای نشر مطالب شیخ آماده بوده.

۱۵۸ ـ ازسالهای آخرعهد صفویه‌معلومات‌ایران وحوزه‌های اجتهادی بس محدود شد و در دورهٔ نادر و زندیه هم منظماً آن حال وقفه رو بانحطاط رفت. علل چندی که اهم آن نا امنیها بود کمك عجیبی بنقص علم کرد. واین وضع گوئی درممالك مجاورهم‌درآن‌عهدمانند ایران عمومیت داشته حتی آنگاه که نادرشاه مجتهدین ومفتیان‌ایران ـ قفقاز ـ ترکستان ـ افغان ـ عراق وهند را درسال ۱۱۵۶ هجری‌قمری درعراق جمع‌می کند وآنان گروه انبوهی‌شدند و دورهم گردآمدند انسان ازمذاکراتشان پی میبرد که تا چه اندازه معلومات و اطلاعاتشان سطحی وبی عمق بوده و علاوه اسامی تمام‌آنان بما رسیده و در میانشان فردبارزی درعلم‌نمی بینیم ـ جلو افتادن اخباریین هم بیشتر کمك‌بوقفهٔ علمی وبیذوقی کرد ـ سپس بعلل چندی آن‌وضعی‌راکه شرح دادیم آهسته‌آهسته تغییریافت افراد قابلی را روزگاربتدریج پرورانید وتا آخرقرن دوازدهم‌بیش از سه قرن میشدکه ایرانیان درمهد تشیع تربیت یافته و در راه ولا و محبت

خاندان رسالت راسخ قدم شده بودند .وسالها اخبار مدایح ومناقب ائمۀاطهار ص وزیارتهای مأثوره راشنیده وخوانده ودر آن جمله هائی راکه فهم معانی حقیقی آن برایشان امکان نداشت دیده بودند و تعبداً آنرا قبول داشتند در چنین موقعی شیخ بایران آمد وزبان بعرفان گشودوپرده از روی آن جملات مشکل بر داشت وطرقی برای درك معانی آن‌نشان داد که مطبوع‌اهل عرفان ومحبین‌اهل بیت واقع شد. واگر بعضی هاچیزی از مطالب‌او درك نمیکردند باحترام زهد ورسوخ وی در محبت خاندان رسالت انکار نمینمودند تکذیبش نمی کردند خاصه که احترام علماء و مراجع تقلید را نسبت بدومینگریستند وتوجه شاهزادگان وولیعهد(عباس‌میرزا)وبعضی‌امراء درجۀ اول را بدومعطوف میدیدند بااین اوضاع واحوال اگر بعضی موانع در جلوشیخ ایجاد نشده‌بود البته نفوذمعتقدات وی و گروش اهل حل‌وعقد بدو چندین برابرمیشد چنانکه تاسالی چند بوفاتش مانده‌که موانع درکار وی ازکمینگاه بیرون نیامده بود اوضاع واحوال چنین مینمود که وی در عالم تشیع شخص بلا معارض وفـرد اکمل ومطالبش مقبول خاص وعام است .

گرچه مقدمه مفصل شد ولی باز بهتر می‌بینم که دو سه موضوع دیگررا که ازفقاهتهای تاریخی نگارنده است دربارۀ شیخ برای تکمیل مطلب‌بنگاریم وآنگاه نسبت بشرح حال وی بالنسبه باختصار قایل شویم .

۱۵۹ -- قبلا ازقدیمیهامی‌شنیدیم که شیخ باقافلۀ مجتهدین‌عرب وقطیف ولحساکه درنتیجۀ تجاورات وهابیها مجبوربمهاجرت‌شدند بایران‌آمد وچون مورد تکریم همه آن علمابود براهمیت‌وی در ایران افزوده شد واین‌موضوع خیلی شهرت داشت .

اما ازروایات برمی‌آیدکه‌آمدن شیخ بایران پس از مهاجرت‌آن فقها و مجتهدین بوده یا باحتمالی ممکن است آنان تدریجاً آمده باشند کـه ادلۀ تاریخی هم در دست داریم که جای ایرادش نیست این اندازه برای ما مسلم است‌که اکثرآن‌علماء مهاجرمخصوصاً آنانکه درنواحی‌فارس وکرمان سکونت گزیدند از شیخ تجلیل تبجلیل میکرده‌اند از قبیل مرحوم حـاج سید محمد احسائی که درمرکزرفسنجان کرمان‌که در آن عهد قصبۀ قلعۀآقا بود سکونت کرد وسیدی عالم وجلیل‌القدربود ـ ویا شیخ نعمت‌الله عرب اخباری امام جمعۀ کرمان‌دراستانداری‌ابراهیم خان ظهیرالدوله والی عصرفتحعلی‌شاه‌که بروایت

حاج میرزا ابوالحسن کرمانی کلانتر نعمت متخلص (۱) درزمان آغامحمدخان قاجار که اورا شاه شهید خوانده بکرمان آمده واینمرد درروضخانیون آن ناحیه شخص اول شد وابراهیم خان درهرمورد ازوی حرف شنوی داشت ویکی ازآن جماعت هم شیخ محمدلحساوی معاصر آقامحمد خان بوده ودیگرمرحوم اصولی بوده ودرحکومت ابراهیم خان بکرمان آمد و در سیرجان سکونت کرد شیخ ابوالحسن که اصلا نیز عرب وبنا برروایات بعض تاریخ نگاران کرمانی (۲) و بسی محترم بود وحجةالاسلام سید محمد باقرشفتی ساکن اصفهان تمام احکام اورا تنفیذ وامضاء میفرموده ـ ونیزعدهٔ دیگر که همه مهم ومتقی بودندویکسر ازشیخ احمد تجلیل میکردند ودرمشکلات و احکام بدو مراجعه می‌نمودند ـ مخصوصاً شیخ نعمت‌الله که با ابراهیمخان ظهیرالدوله ارادت مشترك نسبت بشیخ مز بورداشتند ونیزحاج سید محمد احسائی که هروقت ازوی راجع بشیخ میپرسیدندمیگفت : «بحرعمیق» دریای عمیقی است .

۱۶۰ ـ نگارنده نسبت بشیخ بگفتارمجتهدین سادهٔ متدین آنعصر بیش‌از دیگراسناداهمیت میدهدوازآن فقهاوعلما مدارك متعددی‌نسبت بآنمردبیادگار مانده که درکتب موجود است و از آنچه که بعض علماء ساکن کرمان و یزد درباره‌اش گفته‌اند نمونه‌ای ایرادکرده ومیکنیم .)

وازجملهٔ مجتهدین وسادات معنون عهد فتحعلی شاه میرزا سلیمان است که دریزد وتوابع تقریباً شخص اول بوده و این همان عالمی است که قاآنی شیرازی شاعرمعروف درباره‌اش گفته :

«اگرمشاهده خواهی فروع یزدان را

بصدر فضل نگر میرزا سلیمان را»

واین سید محترم دوسال مهماندارشیخ دریزد بوده و خود هم در درس حکمت شیخ حاضرمیشده وگاهی هم شیخ درس‌فقه را بدومحول میکرده وخود مستمع میشده ـ اینمرد روایاتی عجیب ازشیخ دارد وخود هم شیخی نبوده که ما ازذکرآن حکایات صرف نظر مینمائیم ـ وی دربارهٔ شیخ میگفته «که اگر حدیث لانبی بعدی مانع نمیبود و شیخ ادعای نبوت میکرد من او را تصدیق مینمودم .»

---

۱ ـ از نسخه خطی متعلق بنگارنده.

۲ ـ مأخوذ از تاریخ مرحوم شیخ یحیی احمدی کرمانی نسخهٔ اصل خط مؤلف‌متعلق بکتابخانهٔ نگارنده ـ ونیز تاریخ مرحوم میرزاابوالحسن کلانتری کرمانی.

دیگر ازموضوعاتی که باید درهمین مقدمه بدان اشاره کنیم . موضوع پیر طریقت شیخ است که روایات درین باب مختلف است عده‌ای مطالعهٔ کتب ومراجعه بکتابخانهٔ ابن ابی جمهور احسائی را موجب سیروسلوك شیخ وتوجه وی بعالم معنی واتخاذ این طریقه دانسته‌اند گروهی دیگر تعالیم شیخ قاسمخان حلی وبعض دیگرافراد دیگررا . ولی درکتب ذهبیه ومشایخ آن عهد ذهبیه مطالبی درین موضوع دیده میشود که درطریقت وسیرسلوك ازمشایخ بزرگ آن طایفه مستفیض شده که آن روایات را در طرایق تألیف مرحوم حاج نایب الصدر میتوان یافت که ازآن جمله است عین عبارات مرحوم میرزا جلال ذهبی پسرمرحوم میرزا ابوالقاسم ذهبی که پسروپدر هردو مهم بوده‌اند که چنین نگاشته : «دوره منتهی بجناب سیدی سید قطب الدین محمد قدس سره العزیز گردید. و جمعی کثیر در خدمت ذیموهبت اکسیرخاصیت تربیت شده عموماً . وازخواص حاضرین حوزهٔ مبارکه چند نفری از رجال بنهایت رتبهٔ علم وعمل وحال فائض آمده بنحویکه صاحب یرلیغ ولایت واجازهٔ معنویه گردیده. هریك نفررا بسمتی مأمورفرموده وصیت نموده بآنهاکه حکمت مبتدعهٔ فلاسفهٔ یونانیه از ازمنهٔ سابقه درمیان خلق بی‌خبر ازحقیقت باقی مانده وباقواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب شامخ الالقاب آخوند ملامحراب گیلانی را قدس سره العزیز باصفهان و عراق عجم مأمور فرموده وجنابان مستطابان مولانا آقاسید مهدی بحرالعلوم و مولاناشیخ جعفر نجفی قدس سرهما درسمت عتبات عالیات علی مشرفیها السلام والتحیات وعراق عرب مقررفرموده وجناب شامخ الفضایل والاوصاف شیخ الشیوخ شیخ احمد احسائی قدس سره العزیز را باطراف ایران مأمور که درحرکت باشند. وجناب مستطاب کروبی انتساب آقای آقامحمد هاشم اقدس سره العزیز داماد خود وجد ففیررا بسمت فارس امر فرموده . وبطور انصاف هریك از این بزرگواران کمال بذل جهدواجتهادخود را فرموده . بحول الله تعالی وعنایاته حکمت معصومیه الهیه را درایران بل توران رواج دادند انتهی.» و نیز در طرایق درحالات مرحوم سید قطب الدین ذهبی چنین نگاشته شده : «در وقت توقف در احساء جناب شیخ احمد احسائی تربیت در خدمت آنحضرت حاصل کرده بکمال علم رسیدند.»

۱۶۲ - همینگونه روایات مشایخ محترم وعلماء رجال آن عصر یاقریب بزمان شیخ است که سند قطعی برای بعض تاریخ نگاران اخیر ایران گردیده

که ذوق عرفانی و رویهٔ سیر وسلوك معنوی شیخ را منتهی بمشایخ محترم ذهبیه یعنی سید قطب الدین دانسته‌اند. درصورتیکه نگارنده را دراین موضوع اشکالی است و آن این است که از تطبیق سالهای مصرح در تواریخ چنین برمیآید که مرحوم شیخ احمدبن زین الدین احسائی درموقع وفات مرحوم سیدقطب الدین ذهبی که گفته‌اند پیر دلیل اوبوده شش یا هفت سال بیشتر نداشته .

چنانکه نایب الصدر درهمان صفحه از طرایق که در آن تربیت شیخ را نسبت بسید مزبور داده چنین نگاشته : «غرض جناب سید قطب ازمشایخ عظام سلسلهٔ ذهبیه است. در سنهٔ هزارویکصدوهفتادوسه رحلت نموده .» وتاریخ تولد شیخ احمد را پسرش شیخ عبداله درماه رجب یکهزار وصد وشصت وشش هجری نگاشته وعلاوه جای دیگر هم نوشته شیخ هفتاد و پنج سال در دنیا زیسته. پس شیخ درهنگام وفات سید قطب الدین شش یا هفت سال بیش نداشته . اگرراهی برای تصحیح روایت آنانکه سن شیخ را قریب بنودسال معرفی کرده‌اند(مانند روایت روضات) داشتیم اشکال مرتفع می‌شد بهرحال برای نگارنده این قسمت روشن نشده . پس تاپیرطریقت حقیقی برای شیخ نیافته‌ایم باید ویرا درطریقه‌ای که دارد مبتکر معرفی نمائیم .

۱۶۳ ـ واما راجع بآنچه که ازغرایب امور بدو نسبت داده‌اند ما بطور کلی وارد بحث و روایت آن نمی‌شویم و درمیان روایات هم آنچه راکه مربوط بخواب است یاموضوعاتی است که ناشی ازفراست وصفای باطن است نفی نمی‌نمائیم واین اندازه را قطع داریم که شیخ مرد مرتاضی بوده وبرای ریاضت هم بلاشك آثاری است وآن خوابهای عجیب ومکاشفاتی که روایت کرده‌اند ازثمرات آنست. وازاینگونه امور پیش پا افتاده که بگذریم وبامور خارق عادتی که از وی نقل شده برسیم ازآن میگذریم ولزومی هم ندارد که وارد بحث درآن شویم

۱۶۴ ـ اما علت مخالفتها باشیخ ـ چند چیز بوده اولا معارضه ومبارزه تکفیریك سیرت مستمرهٔ بوده که درشرق وبلکه غرب ازقدیم رواج داشته واز اواخرقرن دوازدهم به حداعلی رسید متشرع عارف وصوفی را تکفیر بلکه تکه تکه میکرد واخباری اصولی را و نیز بعکس و بالاسری شیخی را طعن ولعن مینمود وشیخی نیزبدو لقب ناصب آل محمدی داد وویرا بچشم یك ناصبی نگاه میکرد . چنان تکفیر رواج یافت که شعب وفرق هریك ازاین طوایف اعم از صوفی و درویش واخباری واصولی وشیخی ومتشرع و بابی وازلی وبهائی وغیر

ایشان نیز از تکفیر یکدیگر مصون نماندند در برابر وسعت رحمت پروردگار که همه چیز و همه کس را فرا میگیرد اینها عرصه را بر یکدیگر چنان تنگ گرفتند که مافوق آن متصور نبود.

بدیهی است آن تکفیرها بیشتر شامل کسانی میشد که در طریقه ومسلکی نبوغی از خود نشان داده وپیروانی پیدا کرده بودند ویا امرا وسلاطین بدیدهٔ احترام بدیشان مینگریستند وشیخ ازاین دسته بود وخصومتها فزونی یافت وقتی که مخالفین دیدند گروهی ازشاگردان شیخ پس از وی کمر برای نشر عقاید وی در بلاد وامصار بستند وطریقهٔ شیخ طرفدارانی سرسخت پیدا کرد والا اگر کسی دنبالهٔ مطلب را نگرفته بود مطالب وی هم مانند تعالیم ملاصدرا و ملا محسن فیض میشد وموضوع ریشه پیدا نمیکرد.

۱۶۵ - دراین موضوع عقیدهٔ نگارنده این است که شیخ در یزد که شهر خلوتی بود واهل عرفانش کم، مجالی یافت وقسمت عمدهٔ از کتب وعقاید خود را در آنجا منظم واز آنجا منتشر کرد . صیت از بفارس وکرمان وخراسان رفت. اصفهان مرکز علوم وروحانیت آن عصر را متوجهٔ او نمود وصیت وآوازهٔ اواز یزد وکرمان بواسطهٔ توجه ابراهیمخان ظهیرالدوله پدر حاج محمدکریمخان معروف بپایتخت و دربار رفت وسلطان زمان فتحعلی شاه را شایق دیـدار وی کرد وچون شیخ دعوت اورا اجابت نمود درهمه جا احترامات عجیب ازملت وعمال دولت دید . درهرشهر علما ومجتهدین وعامهٔ مردم ازاو تجلیل نمودند و سلطان عصر و شاهزادگان بلافصل و رجال درجه اول در اکرام وی بوضعی بی‌سابقه کوشیدند وتحفی لایق بدو پیشکش نمودند. همان احترامات فوق‌العاده وتحف لایق موجب حسد عدهٔ ازمجتهدین متوسط شد. خاصه که مبلغ تحف شاهانه وشاهزادگان وبعض وزرا را بیش از آنچه بود قلمداد میکردند (تاحدی مهم بوده نه باندازه‌ای که شهرت یافت) میگفتند فلان وزیر مثلاملك شش دانگی بشیخ تقدیم کرده وفلان شاهزاده وامیرچه وچه وازهمه بالاترشاه .

چنانکه درقدیم ازبعض ارباب عمایم می‌شنیدیم که یاد از آن دوره میکردند ومیگفتند فتحعلی شاه صدهزار تومان بشیخ برای تأدیهٔ قروض ومخارجش داد. بعلاوه یك عبای مرواریددوزی (نگارنده سند این روایت شفاهی را جائی ندیده) گمان نمیرود که عطیهٔ شاه تا بدین اندازه بوده . زیرا که بخشش چهل هزار تومانی فتحعلی شاه بفتحعلی‌خان صبا و نیز تأدیهٔ قروض معتمدالدولهٔ نشاط از

طرف وی که مبلغش سی‌هزار تومان بوده تاریخی وثبت در تاریخ شده چگونه صدهزار تومان تقدیمی‌وی بیکنفر روحانی پنهان میمانده و ازقلم تاریخ‌نگاران می‌افتاده درصورتیکه صدهزارتومان آن عصرمبلغ مهمی بوده یعنی برابری با صدو پنجاه بلکه دویست ملیون ریال امروز می‌کرده قطع نظر از قیمت عبای مروارید دوزی . بهرحال صرف این شهرت برای تحریك رشك عدهٔ ازارباب عمایم‌کافی بود ومسلماً ازاینجا بذرمخالفت‌در زمینهٔ قلوب کاشته شد ـ وبصورت مخالفت شدید اول از شهرقزوین‌سر درآورد و دامنهٔ مخالفت بعراق‌کشیدالبته دراین اثناعدهٔ هم ازفقهاء ظاهرودین باورکه با عموم عرفا طرف بودندضمیمهٔ مخالفین شدند ولوای مخالفت بلندکردند وعوام هم از ایشان پیروی نمودند ومجموع مخالفین شیخ ازپای ننشستند وبهم نامه‌ها نگاشتند و داد وفریادبلند کردند شیخ را خارج ازدین‌وواجب القتل دانستند وهرچه اواعلان‌کرد وپیام فرستاد وتقاضای انعقاد مجلس عمومی‌کرد تا عقاید خود را علانیه بیان نماید فایده نبخشید وحاضربرای چنین جلسه‌ای نشدند . ولی با همهٔ‌آن طوفانها که ایجاد شد بازحقیقت امرازخلال سطورعلما ونویسندگان بیغرض آشکاربوده و هست چه دربارهٔ اینمرد وچه‌دربارهٔ دیگر افراد ازعرفاومراشد وحکماء مورد تکفیرکه همه بی‌مورد بوده زیرا که دربارهٔ صاحبان طرق مختلفهٔ عرفانی‌که اکثرشاخهٔ بودند ازاصل اصیل اسلام تکفیرمبنا وموردی نداشته وندارد.

۱۶۶ ـ مقدمهٔما مفصل‌شد اینك درخاتمهٔ مقدمه برمیگردیم بمطلب‌اصلی که شیخیگری درکرمان باشد. که ازآن شهر ونیزیزد موضوع‌آغازگردید و پس ازچندی‌که ازنشرعقاید شیخ درعراق‌عرب وشهرهای بزرگ ایران گذشت باز ازکرمان لوای نشرمعتقدات شیخ با تشکیلات محکم و مرتبی بلندگردید وآوازهٔ آن بهمهٔ بلاد ایران وممالك مجاور رفت ـ وفوراً دراینموقع یك عایق ومانع مهمی درجلو امرشیخ‌وجانشینهای وی پیدا شدکه درجای خود ازشرح آن هم‌صرف نظرنخواهیم‌کرد .

واماعلت انتشار شیخیگری درکرمان‌وتوابع‌آن اولاوجودزمینهٔ‌مساعدی بودکه ازروش اخباریین وصوفیه وعرفا ازسالها پیش درآن ناحیه‌آماده بود ثانیاً قرب جوارکرمان با یزد محل سکونت‌شیخ ومراودهٔ ارباب ذوق وعرفا ازکرمان بیزد وبعکس .

ثالثاً تجلیل علماء عرب و نیز عرفاء ساکن‌کرمان ونواحی‌آن و نیز

علماء یزد ازشیخ.

رابعاً وجود ابراهیمخان ظهیرالدوله والی مقتدر عصر فتحعلی شاه در کرمان که مردی ساده و مقتدر و متدین و عضو مهم خاندان سلطنت محسوب میشد وارادت خاص بشیخ داشت وهمواره از وی یاد میکرد وشیخ هم باری‌از وی دیدن‌کرد با آنکه هیچگاه عادت بملاقات امرا و رجال دولتی نداشت و چون از وی سبب پرسیدند گفت فیه نور (شیخیهٔ حاج محمدکریمخانی برای این سخن شیخ تفسیر خاص قائلند).

خامساً وجود چند نفرازقبیل ملاحسین مجتهد کرمانی که گاهی همساکن یزد وملازم شیخ بوده ودر کرمان ازصلحاوائمهٔ جماعات بشمارمیرفته ومرحوم حاج محمدکریمخان هم‌درزمان حاج‌سید کاظم‌رشتی بدو درنماز اقتدامی کرده وچند نفردیگرازعلماء کرمان - کوهبنان بافق و بهاباد راوروسیرجان که بکرمان ویزد آمد و رفت داشته‌اند ونیزعده‌ای از اهل ذوق وشعرا ازقبیل ملابمانعلی راجی‌کرمانی - آقا محمدکلاهدوز عارف و شاعر والبته تجلیل مراشد و عرفا شیخ درعامهٔ اهل ذوق و صاحبان مشرب عرفانی ومؤثر تر بوده است یعنی‌آنان معتقدات وعقاید شیخ راکه مورد قبول فقها اعم ازاخباریین‌واصولیین بود حتی مخالف سرسخت‌ایشان‌ابراهیمخان‌والی‌عهد هم بدان‌احترام‌میگذارد وقایه وسپر عقاید ومسلک‌خویش قرارداده بودند.

علل جزئی‌دیگرهم‌درآغاز امردر کار بوده که‌چندان درخورشرح نیست.

۱۶۷ - سیدکاظم پسرسید قاسم رشتی ازکسانی که ازآغاز عمرشوری‌در سرداشت و طالب مردی بودکه نفس اورا ترقی دهد بـرای این منظور چهل شبانه روز درسرقبر شیخ صفی‌الدین‌جد سلاطین صفویه معتلکف ودخیل‌شد.

اهالی رشت و آذربایجان شرقی از قدیم الایام آن مکان یعنی قبر شیخ صفی‌الدین را مقدس‌ترین اماکن و زیارتگاههای حول و حوش خود انگاشته بودند و بقول خود سیدکاظم ازآنجا درعالمی مرموز به شیخ احمد احسائی که در یزد اقامت داشت راهنمائی‌شدبه یزدآمد و دربیرون خانه شیخ رحل‌اقامت افکند - بیش ازچهل روز شیخ بدواعتنا نکرد زیراکه سیدکاظم رشتی درپیش خود خیالاتی ماوراء ظاهر در باره شیخ تصور میکرد - بالاخره ناامید شد و تصمیم گرفت که بازسفربه کربلای‌معلی ببندد وملتجی‌بعتبه مقدسه حضرت سید. الشهداء صلوات‌الله علیه گردد.

دراین موقع شیخ بدو توجه کرد وازاو دیدن نمود وبدو تلویحا و تصریحا فهمانید که تا وقتی که توجه تو بمن بود من تکلیفی جزرد تونداشتم واینک که فهمیدی من هم سادات و پیشوایانی دارم که ائمه باشند بملاقات توشتافتم وآنگاه شیخ از میان انبوه شاگردان فاضل و عالم همت به ترتیب این شاگرد جوان گماشت وبالاخره اورا بآنچه که میدانست وارد و آشنا ساخت وسن سید کاظم رشتی دراین موقع درحدود بیست سال بیشتر نبود.

۱۶۸ - **جانشینی شیخ** - با آنکه شیخ دهها بلکه صدها شاگرد مجتهد وفاضل وعالم داشت وعلاوه برآن خود پسرفقیهی مانند شیخ علینقی که چندان با رویه پدرهم موافق نبود و نیز پسر بزرگی مانند شیخ علی که با حافظه‌ترین فضلا وعلماء بود داشت و باآنکه نصی درباره نیابت خود نسبت به‌کسی نکرد معذالك نمیدانیم چه رمزوسری در وجود سید کاظم رشتی وجود داشت که‌چون بعد از استاد خود برای عقائد ونظریات عرفانی وی قیام کرد هیچ کس ازحوزه علمیه شیخ وبستگان نزدیك اوبا وی معارضه نکردند- واگرهم بدانیم چیزی جز رمزفنای یك شاگرد در مقام استاد واطاعت از اوامر وی نخواهد بود و باین ترتیب جوانی کمتر از سی سال با وجود دویست یا سیصد نفر مجتهدین شصت وهفتادساله پیشوائی فرقه شیخیه منصوب گردید وبی‌محابا ازعتبات عالیات بوسیله نطق وقلم وتصنیف وتألیف کتب عهده دارانتشار عقاید استاد خود گردید.

چنانچه قبلا گفتیم شیخ درسال ۱۲۴۱ قمری در دومنزلی مدینه در گذشت وچون خبردر گذشت او به ایران رسید درشهرهائی که‌اورا میشناختند مجالس ترحیم وتذکرمفصل منعقد گردید.

ازآن جمله دراصفهان مرکزعلمی شیعه درآن روز بوسیله حاج محمد ابراهیم کلباسی مرجع تقلیدآن زمان سه روز مجلس ترحیم برای وی تشکیل گردید و دراین موقع چنان برمی‌آید که سن سید ازسی سال متجاوزنبودوعلت شهرت وی همانا صراحت لهجه او درباره عقاید استادش میباشد.

۱۶۹- **تصادم دو سیاست** - سید کاظم رشتی درهمان عتبات عالیات حل اقامت افکند و در هنگام اجتمام زواردزیارت‌عرفه وغدیروعاشورا بوسایل ممکنه بنشرعقایداستاد خود میپرداخت وباید دانست که درآن تاریخ دوسیاست درعراق حکمفرما بود.

اول سیاست دولت‌اسلامی عثمانی که خودرا مالك ومتصرف حقیقی‌عراق

میدانست .

دوم سیاست خارجی ضدعثمانی که‌سعی داشت‌عراق راازپیکرامپراطوری عثمانی انتزاع نماید (سیاست گسترش انگلستان بسوی‌شرق که بوسیله هندی ها وافرادی ازمصری‌ها اعمال میشد) وازهمین‌جاست که تصادم این‌دوسیاست راهی بسوی دین ومذهب‌هم‌باز می کند دراین‌میان عاملی نیز بوجود آمد که درنتیجه دربار ایران تمایلی بسمت شیخیه پیداکردباین معنی که محمد شاه قاجاریکعده ازشاهزادگان بلافصل راکور و تبعید بعراق کرد و این عده بدون مخارج در منتهای بدبختی درعراق بسرمیبردند - دراین‌موقع سید کاظم رشتی بسراغ آنها شتافته وبه وسایل ممکنه ازآنان سرپرستی ونگاه داری کرد و درنتیجه بسیاری ازافراد دودمان قاجاریه بجانب سید وعقاید اوتمایل پیدا کردند وهمین تمایل یك هسته مرکزی در دربار قاجاریه تشکیل‌داد که میتوان گفت جزدوشاهزاده فاضل یکی علینقی میرزا اعتضاد السلطنه وزیرعلوم پسرفتحعلی شاه و معارض آینده حاج محمدکریم خان مدعی‌نیابت سیدکاظم رشتی و دیگری حاج‌فرهاد میرزا والی‌شهیرفارس تقریباً بقیه هم درجزء آن‌هسته مرکزی‌قرار گرفتند مثلا آنکه از۴۸ اولاد عباس میرزای نایب‌السلطنه جزیك‌اولاد ویا سه نفربقیه همه دم ازشیخیگری میزدند.

۱۷۰- **توسعه‌شیخیه** - سید کاظم‌رشتی‌درتمام‌مدت‌پیشوائی‌خودبایران سفرنکرد ومرکزخود را همان عتبات عالیات قرار داد وازآنجا رابطه‌ای با هند وممالك‌عثمانی وحجاز داشت وتقریباً عقیده جدیدی ابرازنکرد جزاینکه درراه فضائل ائمه اطهار(ص) مانند استادش‌یا بیشترازاوقلمفرسائی‌نمود - حتی گفته‌های شعراء و اهل تسنن‌مانند (پاشاعبدالباقی‌افندی عمری) راکه فرمان- فرمای عراق وخود را از اولاد عمرفاروق خلیفه ثـانی معرفی می کرد مورد تفسیرقرار داد وبموجب شعرمولوی:

خوش‌ترآن باشدکه ذکر دلبران گفته آیـد در مثال دیـگران

بهانه قرار داد وآنچه می‌خواست ازمعتقدات قلبی خود را درباره ائمه اطهار درتفسیروبیان این قصیده بیان کرد ومعتقدات‌خود را بصورت‌کتابی‌بنام (شرح قصیدة) در آورد که تقریباً ستاره کتاب‌های سیدکاظم رشتی است گویند وقتی که این کتاب بنظرپاشای مزبور رسید گفت خدا می‌داندکه من آن چه‌را که سید گفته‌ازاین‌قصیده خیال نکرده ومنظور نداشتم‌اصل‌قصیدة راجع بروپوشی

است که خلیفه عثمانی برای مرقد مطهر امامین حضرت موسی ابن جعفر وحضرت امام محمد تقی جواد علیه السلام ارمغان فرستاده واین پاشا وفرمانفرمای عراق که حامل آن روپوش بوده چکامه وقصیده ای بلغت تازی بضمیمه آن سروده وسید کاظم رشتی آنرا متن شرح قصیدة قرارداده تا آنجا که میخواسته عقائد خود واستاد خود شیخ احمد احسائی را درباره ائمه اظهار در زیر ماسك تفسیر آن قصیده ابراز داشته .

۲۹ ـ حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی وبابیه (۱۱۹۶ ـ ۱۲۸۳)

۱۷۱ ـ حاج ملا محمد حمزه معروف بشریعتمدار کبیر فرزند حاج ملا مقیم بن حاج شریف ازاهالی قریه حمزه کلا از توابع بابل (بارفروش سابق) است که ازاینرو بنام حمزه مشهورشد درشوال هزارو صد ونود و شش تولد یافت .

پدرش ملامقیما درقریه حمزه کلا ساکن بود، از علمای آنسامان بشمار میرفت . ازمیان فرزندان خود دونفر راکه صاحب هوش و ذکاوت میدانست برای تحصیل علم بشهر بارفروش (بابل) که درآن ایام حوزهٔ علمیهٔ مازندران محسوب میشد فرستاد. شریعتمدار یکی ازآن دوفرزند بود.

شریعتمدار کبیر بعد ازاتمام تحصیلات مقدماتی در بارفروش باصفهان که درآنموقع دارالعلم ایران بودشتافت،چندی درمحضر ملاعلی نوری که ازحکماء عصر بود تحصیل کرد ازاصفهان بکربلارفت ، از شاگردان شیخ احمد احسائی بشمار رفت وازپیروان شیخ بود.

۱۷۲ ـ بعد ازآنکه شریعتمدار تحصیلات خود را درعلوم اسلامی و علوم عربیه بپایان رسانید، بدرجهٔ عالی درعلم نائل گشت بمازندران مراجعت کرد، بشهر بار فروش وارد شد اهالی استقبال شایان ازاو نمودند، بدیدار پدر رفت ملا مقیما همینکه فرزند خود را دید برآشفت ؟ باو گفت ملا محمد تو باین زودی عالم شدی؟! نمی گذارم بخانه داخل شوی بایداز همینجاکه ایستاده ای بعتبات مراجعت نمائی، بتحصیلات عالی اسلامی ادامه دهی بزرگترین علمای شیعه گردی تا خوابی که دربارهٔ تو دیدم مصداق پیداکند ، ملامحمد که هنوز

از زحمت مسافرت آسوده نشده بود، چنین گفته‌ای را هم ازپدر انتظارنداشت ناچار برای احترام گفتهٔ پدر اطاعت امر کرد، دوباره بعراق عرب روانه‌شد!!

۱۷۳ - گویند بعد ازمشرف شدن بکربلا ونجف سر گردان بود که‌امر پدررا چگونه اجرا کند؟ جه ازعلوم متداول آنچه بود در سفراول فرا گرفته بود ! بنابراین پس ازتفکر زیادتصمیم گرفت، اکنونکه علوم نظری اسلامی‌را تحصیل کرده است درپی حکمت علمی رود وبصفای باطن وتزکیه نفس پردازد لذا ازنجف بمسجدکوفه رفت، مشغول ریاضت شرعی وعبادت گردید، درهنگام عبادت در مسجدکوفه بخاطر آورد که شیخ احمد احسائی استاد بزرگوارش وصیت تأکید کرده بود که وی چندیرا بریاضت وتزکیه نفس بگذارند.

۱۷۴ - ملامحمد یك اربعین درمسجدکوفه معتکف شد وروزها راروزه می گرفت، شبها بعبادت‌ومناجات‌می گذرانید، خوراك شبانه روزی وی‌عبارت ازیکدانه خرما در سحر بود!!

داستانهائی دربارهٔ کشف و کرامات بخصوص‌استخاره شریعتمدار کبیر بر سرزبانهای اهالی مازندران‌است که ذکرآن ازلحاظ اطلاع بر اوضاع‌واحوال آنعصردراینجا بی‌مناسبت نیست .

۱۷۵ - گویند بارها درتابستان دربارفروش خشکسالی می‌شد،مردم‌از اطراف گردآمده بدرخانه شریعتمدار می‌رفتند، شریعتمدار بهمراه مردم‌برای طلب باران می‌رفت و دست دعابلند می کردند، بزبان‌مازندرانی باخدای یکتا مناجات می‌نمودند باران رحمت‌الهی‌می آمد ومردم بارفروش را ازخشکسالی وقحطی نجات می‌داد! منجمله دریکی ازسالها که‌بارانی ازآسمان نباریده‌بود علما وزهاد برای نماز باران بمصلی رفتند ثمری نبخشید درآن اوقات قهار قلیخان که سالیان دراز دربارفروش‌حکومت می کردحاکم آنجابود،خان‌حاکم معروف بستمکاری بود! دربامداد یکی از آن روزهای خشکسالی شریعتمدار بعد ازنماز صبح بدرخانه حکومت شتافت و قهارقلیخان حاکم را طلب کرد ! حاکم بدرخانه‌رسید ودید شریعتمدار کفش‌های‌خودرا درزیر بغل گرفته ومنتظر اوست؟ حاکم دربرابر شریعتمدار بخاك افتاد! گفت قربان چه شده است که با اینحال آمده‌اید ؟! شریعتمدار گفت : هرچه میگویم‌همانرا انجام دهید فوراً کفشهایت را زیر بغل بگذار وبا من بیابرویم : «حاکم گفت‌کجا برویم ؟ ! شریعتمدار گفت هر کجا میگویم بیابا هم‌برویم! حاکم ناچار قبول کرد، باپای

برهنه بهمراه او ازشهر بار فروش بیرون رفتند و بنزدیك (هفت تن) که مصلای اهالی بار فروش است شتافتند!!

شریعتمدار وحاکم ایستادندشریعتمدار بحاکم گفت‌دستهارا بسوی آسمان بلند کند! حاکم وشریعتمدار هر دو دستهارا بسوی آسمان بلند کردند! شریعتمدار بزبان مازندرانی باین‌عبارت‌مناجات نمود(چشم گر چشم گرای خدا جان ای خدا جان! عادل خوانی من! ظالم خوانی قهار قلی! مردم هلاك بینه! توخوانی این پدر سوخته ها رو بکوشه بکوش اما چشم گر تو بهتر خلق نکنی بخدا اونهائیکه بعداننه از این مردم پدر سوخته‌ترنه بدتر و موذی‌تر وظالمترنه چشم گررحم هکن.»

معنی فارسی مناجات‌این است: ای‌خدای من وعده فرمودی که دعای عادل عادل یا ظالم ظالم‌را مستجاب فرمائی! اکنون عرض‌میکنم هر گاه‌عادل میخواهی باعتقاد خودم عادلم واگر ظالم میخواهی قهار قلیخان حاکم! ای خدای من هر گاه میخواهی این مردم را از گرسنگی بهلاکت رسانی حرفی نیست! اما بهتر از این مردم خلق نخواهی کرد! بخدا ظالمتر وموذی‌تر از این مردم بوجود خواهی آورد! پس باین مردم رحم نماوباران‌رحمت را بفرست و مردم را سیراب گردان!!

از قول قهار قلیخان نقل میکنندکه سخنان شریعتیدار تا تمام شدفوری ابرها پدید آمد در مدت سه چهار ساعت تمام زراعت سیراب شد راهها گل‌شد عبور ومرور بسته شد برای آنان قاطر بردند و سوارشان کرده بشهر بردند!!

در کتاب ظهور الحق (۱) که در تاریخ بابیه است شرح حالی‌از شریعتمدار کبیرمذکور است بعضی ازقسمتهای‌آن باحقیقت تطبیق نمیکند ودر همان کتاب قسمتی از کلمات شریعتمدار راجع بفرقهٔ بابیه از کتاب اسرار الشهاده نقل شده است ولی صدرو ذیل کلمات را (آنچه منافی با عقاید فرقه بابیه بود) حذف واسقاط کرده‌اند اینك عین مندرجات ظهورالحق را نقل میکنیم و بعد بدرج قسمتهائی از کلمات شریعتمدار که در بیان حقیقت حال فرقه بابیه است میپردازیم.

۱۷۶ – در کتاب ظهورالحق در شرح احوال شریعتمدار چنین نوشته شده است: حاجی ملامحمد حمزه شریعتمدار بزرگ ابن حاجی ملامقیم ابن

---

۱ – جلد سوم چاپ تهران

حاجی شریف اهل قریهٔ حمزه کلا ازتوابع بارفروش که از این رو بنام حمزه مشهور گشت واز اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است مجتهد متتبع در فقه و اصول ودیگر علوم نقلیه دینیه وحکیم متعین درحکمت و کلام ودیگر علوم عقلیه وسالك واصل بمقامات باطنیه عرفانیه وجامع علوم ورسوم قربیه ومقتدر در اسرار وفنون غربیه ودارای کرامات ومقامات معنویه بود ومدت تحصیلات علمیه و ریاضیات نفسانیه را درسی واندسال درمازندران واصفهان وعراق عرب بپایان برده درعلم وعمل وقدرت روحیه بمقامی رفیع رسید وقسمتی ازتحصیلاتش نزد شیخ احسائی شد و دربارفروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه ونقلیه نمودند وبسیاری ازتلامذه‌اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ مجتهدین دربارفروش شد وازمؤمنین امر بدیع حمایت کرد وشیخ اسمعیل ابن حداد که عالمی ذوفنون ومدرس علوم ادبیهٔ عربیه وفقه و اصول و کلام وحکمت وهیئت فلکیه ونجوم وغیرها درمدرس مدرسهٔ حاجی کاظم بیك و معروف بوفرت علم وتقوی و انقطاع ازجاه و ریاست ملائی گشته دم ازروش استاد بزرگوار خود همیزد و غیر هم شهرت بلیغیه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش و قرای تابعه غالباً عقیدت کامله بوی داشتند او را صاحب کرامات ومقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستارهٔ عظیمی درخشید و در درس ووعظ حتی در دعا وراز ونیاز با خدا بزبان مازندرانی تکلم می کرد وعباراتش بدان لغت دردعای استسقاء درآنحدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من این خلق را آزمودم به نفرستادن باران و مجازاتهای دیگرمانند آن تنبیه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمان نهج خواهند بودلذا برجهل و گناهشان ببخشا وحکایتی درباب استجابت دعای استسقاء ونفرینش درحتی بسیاری از اعداء و اخبارمافی الضمیر مردم و استخاره بقرآن از خدا مشهور است ومسجد اقامت جماعتش مسمی بمسجدحاج کاظم بیك دراوقات صلوات خصوصاً درسه ماهه رجب و شعبان ورمضان چنان مملو ازمقتدیان ومصلیان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته می گشت و درمجلسش سخن حصردرتفسیر قرآن واحادیث‌ماثوره و زیارتنامه‌های ائمهٔ شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمی‌یافت چه بزبان مازندرانی بدین مضمون منع می کرد که عمر آدمی اشرف از آن است که درامور

فانیه باطله مصروف گردد وملاسعید مذکور با اینکه درمقابل جامعیت علمیه و فضائل‌ذاتیه وکسبیه‌اش منزلت ومقداری نداشت برقابت‌وحسد نسبت باوپیموده وطرفی نبست وپیوسته ازتنورضمیر وتبحر خطیروعقاید وآداب بی نظیرش در آتش غضب‌می گداخت وشریعتمدار برخلاف دیگرمجتهدین وواعظین ازمحضر ومنبرقلوب مستمعین را سرشارنشاط و سرود می‌ساخت وهمی حساب کرده‌بلغت مازندرانی بدین مضمون می گفت من شما را می‌خندانم و مسرور می گردانم زیرا دور گریه‌بسرآمدوازاین پس‌دورشادی‌وسرور می‌باشدوهمینکه صیت‌ظهور بدیع برخاست و دربار فروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت وغزا برخاست وحاجی‌حامی امربدیع شده وازآن حضرت واصحاب‌حمایت ورعایت کردوباجناب باب‌الباب مصاحبه وآثاروآیات را مطالعه نمود .

۱۷۷ ـ آورده‌اند که جناب قرة العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شدبخانه مسکونه‌اش‌رحل‌اقامت‌افکند وچند روزدرمسجد حاجی کاظم بیك مذکور درصف جماعت نسوان بحالی که پرده فیمابین صفوف رجال و ونساء می کشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینیه ومواعظ بلیغه پرداخت وخرده بربعضی ازبیاناتش بحالی‌که برمنبرادا می کرد گرفت‌و اوبنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را ازشما وهمگنان شماآموخت وهنگامی‌که اصحاب بخارج بار فروش رسیدند و پند و اندرزشان دردل رنگریزان ودیگر کسبه‌وبی کاران که حسب‌اشاره سعیدالعلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید وناچار حمله‌آوردند.

گروهی از اهالی بدرب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقاجان بابیان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امرواجب است گفتندای آقاجان میکشند ومیگویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت شنیده‌ام بااینکه وارد و مهمانند شمااهالی نخست دست بجفاوایذا گشودید . گفتند سعیدالعلما چنین فتوی داد . گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینك شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقعیکه هنگامه طبرس مرتفع شد وحضرت قدوس با اصحابش بقلعه رفتندباآنکه قریب به نود سالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود

وبا حضرت قدوس مکاتبه نموده به نظر خان سرتیپ گرایلی مالك قریهٔ افرا واقع درجنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب ودرخور ورودواو وهمراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زادو راحله و ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را باصحاب رساند ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردمرا ممانعت ازمقاومت بااصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت بابیان رامیپرسیدند غالباً باین مضمون جواب میگفت من ایشانرا بد نگویم وبد ندانم آورده‌اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه دژخیمان حکومت برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی باهمان خنجر خون ریز رو بسوی وی رفت و همرهان و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینك مأموریت ظالم وستم جدید انجام خواهد دادو او بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید ونظری برچهر منیرش افکند خنجر انداخته گفت ای آقا مرانا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای ناپاك اگر بخوردن سنگ معاش میکردی بهتر از این بود که باچنین شغل ناروا وکشتن بندگان خدا زندگانی کنی برودکان علافی بازکن ودژخیم توبه کرد وبدکان علافی نشست وعقیده بدینگونه یافت که با همان خنجریکه مؤمنین را سرمیبریدند بسررنجوران و تب داران میمالید و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعی که آوردیم حسب الوصیهٔ حضرت قدوس آیات و آثارش رالاجرم حفظ ونیز خواهرش راحمایت وصیانت نمود واجساد شهداء بابیه را بدون غسل وکفن نمازخوانده دفن کرد وقاتلین را توبه داد وبسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی تاسی کرده تعرض ننمودند ولسان از بد گوئی بازداشتند وبدیق روملایان متعصب سخت آشفته وغضبناك شدند ومنشور حکم بکفرو خروجش ازاسلام راپی درپی بنوشت و همینکه قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربودند نمازخوانده درمدرسه میرزازکی بثلث آخر شب دفن نموده وسعید العلماء اراذل اشرار را تهیج کرد که از زیر خاك بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد با حالت افروخته نصیحت گفت واز عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود وعمامه از سرانداخته شمهٔی از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدیدبه نفرین نمودبر جایشان نشاند تاچون شاهزاده محمدقلی میرزاملك آراء حاکم مازندران واردبار فروش شده وخواست بشرف زیارت وی برسدواواعتنا

و تجلیل نکرد سعید العلما موقع را مغتنم شمرده سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتیش ساری برگشت دستور داد ویرا در دارالحکومه بار فروش ایامی چند حبس کردند وباری دیگر ده تن از گماشتگان حکومتی کناره‌بر کمر بسته از ساری برای بردنش باقید وغل ببارفروش آمدند و در مجلس‌درس شرح جامعه شیخ که صدواندی از علماء و فضلا نزدش تحصیل میکردند وارد شده به یکی از آنان مسمی به کت ملا آقا که عمامهٔ بزرگ بر سرداشت خطاب کردند که بر خیز به نزد حاکم کل در ساری برویم وشریعتمدار که حسب معمول کلاهش از پوست گرسفند مانند کلاه چوپانان آندیار بر سر داشته بر پوستی‌نشسته بود واز جایش برخاسته بزبان مازندرانی بدین‌مضمون گفت ای کوران باطن که خداوندگان شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هر چه بشما امر شده انجام دهید بر حماری سوار کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خرا بکند وبالاخره خواهد کرد وحبر باهالی‌رسید دکاکینن بسته مهیا برای دفاع وجهاد شدند وچند صدنفر از نسوان مقدسه در خانه‌اش اجتماع کردند وشاعرهٔ در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره خواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد و زن میگریستند و همه را یقین بود که وی را در ساری بعنوان بابی می کشند در آنحال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی به انبوه بیشمار زن و مرد بدین مضمون گفت که‌خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که‌بسیاری رفته صحیحا سالما بر میگردم شما هم بکار خود مشغول گردید نزاع وفتنه نشود و شرحی از اجر صبر وشکیبائی بیان نمود و همه را امر به بر قرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندك هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بسیاری روان شد همینکه بدارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از بابیه اعتراضات و باز خواست نمود و حاجی بر آشفته با تغییر و تأثر تام به او گفت مکن کاری‌که نزد منتقم‌قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده‌اند که در همان اوان پسران نورس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه در های سنگین حجره را که به زنجیری‌تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند که ناگهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر واندوه روزوشب

گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود از وی قبول عذر وعفو تقصیر خواسته مبلغی نقود وهدایا تقدیم کرده او را محترماً ببار فروش روانـه داشت ولی تحریکات سعید العلماء کاررا بجائی رساند که سفله بلد روزها روده گوسفند را بشکل عمامه دور سرپیچید خود راشریعتمدار بابی نامیده در کوی و برزن مورد مسخرهٔ مردم کردند ودرب خانه‌اش را با نفط سیاه مخلوط بفضله گاو بیالودند و نوبتی سعیدالعلماء ویرا در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد وزواجی بودند به‌اعمال مذکوره نکوهش‌و به‌تعقیب‌شدید‌حکومت تهدیدوشریعتمدار باو گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده براستری نشانده در مجامع بگردانند وتوای سین ازآن‌همه جوروتعدی که نسبت‌ببندگان‌خدا رواشتی‌خجل و شرمسار نمی‌شوی و نـدامت و توبه نخواهی نمود و بدین طریق مـلا سعید را نزد محارم مخلصین بعنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت به بابیه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی‌دارهم‌وبه مضمون ان‌الله‌لایغیر‌ما‌بقوم حتی یغیر واما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بروجود جهال بست و در اثناء شدائد وقتل یغما مؤمنین امر بدیع درسن متجاوز ازصد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ وجسدش‌را به نجف بوده ودر جوار مرقد علوی‌دفن‌کردندولی محلش اکنون معلوم‌نیست و اورا قامتی متوسط وچهری سفید گلگون و چشمانش سیاه وبالای بینی اندك برآمده بود وسیمائی جذاب داشت ومحاسن را با رنگ وحنا خضاب میکردو تا سن هشتاد سالگی‌آثار ضعف وناتوانی ندیده وازآن پس بفرط تعدی سعید العلماء واتباعش مریض گردید واورا بجزمریم خواهرحضرت قدوس که درسن نود سالگی‌با حضور جمعی عقد بست وتعرضات‌اعداء را سد نمود و زوج‌اولیه بود وازایشان سه پسر‌برجای پدر مانده روش وی راگرفتند و نیز سه برادر داشت‌که دوتن کهتر‌بنام‌حاجی‌علی وحاجی‌کاظم‌ملاك بودند ونوبتی تنی‌ازاهالی که مبلغی وام بحاجی علی داد واوبنا براعتمادبقدرت برادر ادا نمی‌کردنزد شریعت مدار شکایت نمود وحاجی علی منکروام شد وبا نصیحت اقرارنکرد و حـاجی شریعتمدار چوب وفلکه امرداده وی را بستند وزدند تا اعتراف‌کرد وام ادا نمود واما برادرمهتربنام حاجی‌ملایعقوب مجتهد شریعتمدارازحاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهادداشت ومسند ریاست در وطن بگستردوچون درگذشت جسدش را حسب وصیتش به نجف برده بخاك سپردند و ازوی پسرو

دخترانی عالم وعابد بدان‌روش ماندند واز ذکور واناث مذکور خاندان‌وسیع شریعتمدار در مازندران برقرار گردید وازتألیفات‌حاجی‌ملامحمد شریعتمدار کتاب المعان و کتاب خطوط الایام وکتاب اسرارالشهادة می‌باشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده‌وخویشاوندانش‌که بسیار وبعد ازوی متنفذ ونامداروومجتهد وشریعتمدار شدند نسبت باین امرتعرض ننمودند وبعضی اظهار محبت و ایمان می‌کردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی ازعلما مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را در مدیحه این امراست محو کنند و سیاه نمودند وچون پسرش خواست بطبع رساند بسی فریاد و عویل برکشیده ممانعت‌کردند . این بود شرح‌حال شریعتمدارکبیر که در کتاب ظهورالحق مذکور است و در حاشیه همان‌کتاب قسمتی‌ازکلمات ایشان باقطع‌صدر ذیل‌از اسرار الشهاده بشرح زیرنقل‌شده‌است: حاجی‌شریعتمداردرخاتمه وضمیمهٔ‌کتاب اسرارالشهادهٔ خودکه شمه‌ای درخصوص بابیه نوشته واکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و درچنان موقع تاریخی‌که مقاله مذکور را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که احاد باقیمانده این طایفه درغایت‌تقیه واختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بابیت این‌امر بامراعات‌احتیاط وحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً واشاره بین داشت‌که در بخش اول آوردیم و دراین مقام نیز نبذة را ثبت مینمائیم وهی‌هذه‌س بابیه معنیش‌چیست وچه‌کسان بودند وچون است حدحال ایشان ازممدوحین بوده‌اند یا مذمومین بیان فرماکه دراین زمان‌نزدیك سال ۱۳۶۰ سنه غرس اول غیبت امام‌درعین ولام ازرس طلوع کردند ومنتشرشدند درعرب وعجم‌تاخود را بجزیره‌خضرای شیخ طبرسی‌کشیدند و درتنزل لام مذکورکه شش سال گذشته ازطلوع باشدهمه بتوپ وتیر کشته شدند .

۳۰ـ داستان تاریخی بابیه ووقعهٔ قلعهٔ طبرسی

۱۷۸ ـ باب بمعنی درست وجمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهرعلم بود وامیرالمؤمنین علیه‌السلام درآن بفرموده‌اش‌که انا مدینةالعلم وعلی‌بابها پس اول بلااول قبله باب جناب میرزاعلیمحمد شیرازی بودکه تاجرزاده‌بود.
اگرچه من ایشانرا ندیدم اصل نوشته‌ای‌ازکتاب مؤلف او دیدم‌که در ابتدا طلوع سنه غرس بیست وهفت سال‌بودکه ازعمرش گذشته بود و درحداثت

سن خود را بملازمت جناب حاجی سید کاظم کربلای معلی بسر برد کمتر از یك سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیه ملاعبدالله بیشتر نخوانده بود واز بابت قوت ذهن وذکاء و تایید وتقوی قدرت تألیف وتصنیف پیدا شده اورا چندین مجلدات تاشش و هفت جلد بشاکله آیاة وسور قرآن که ازکلمات قرآن بیرون نبود وخطب برفصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه وانشاء واملاکرده بود وشرح سوره بقره نوشت .

بعبارت غربیه مشکله که همه‌اش را دیدم آورده بودند پیش من همه‌راو بسیار خوش خط وربط وتیزقلم وتند رقم بود و دعوی‌بابیت کرده وخودرا باب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید .

این باب اول که به اجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول به معرفت وتوحید وحق تجرید وعلم وتفرید و به اسم‌مسمی‌ساخت وباب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعتکار مازندرانی که مقارب او بود و در سن و صورت و قدری اسن از وی بود بملازمت او و همسفر بود و راه مکه ذهابا و ایابا دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی بهمان صورت وسیرت که بمراجعت از سفر مکه بخانه‌اش در شهر شیراز با وی بوده و به آداب وی حتی در تألیف که شرح سوره توحیدنوشت نا تمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب وادعیه بکلمات غربیه غیر متعارفه‌بسرعت قلم مینوشت که را دیدم وسبك و لسان هر دو توحیدصرف بود.

۱۷۹ – باب سیم جناب آخوند ملاحسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه واصول ومقدمات و درعلم به اصطلاحات وقواعد شیخ‌الاستاد زرنگ وبا تسلط بود ولی درعلم بابیت خودرا جنبان دونفرمانند قطره‌بدریا میدانست وبسیار با شجاعت وجنگی وجلادت وسیعی بود و درسن مقارب سن حاجی محمدعلی واسن ازاو بوده بعد از وفات‌حاجی سید کاظم ملاحسین‌وجمعی رفتند بشیرازواحوال واداب وقرانها وخطب وتألیفات وآثارمیرزا علی‌محمد را دیدند در منزلش وباوگرویدند واو را باب دانستند وتألیفاتش را دلیل و بینه ببابیت وحقیقت اوقراردادندو گفتند بخلق که اگر درشك باشید دراوفاتوا بسورة من مثله باطراف بلاد عرب وعجم فرستادند و قصه‌اش را منتشر کردند تاآنکه علماء وطلاب‌و اغنیا وکتاب‌متعرش شدند واقعه‌را بسلطان زمان‌وحاجی میرزا آقاسی ووزیران ایران رسانیدند وسیدوحاجی محمد علی‌وجمع‌ایشانرا

ازشیراز متفرق ساختند سیدرا بعد از ملاقات دارالخلافه بردند بماکو حبس داشتند وسیدکه باب بود قلم و جمیع امور متعلقه به بابیت را تفویض مصاحب خود حاجی محمدعلی نمودکه وارد خانه پدر خود محمد صالح شد.

بعد ملاحسین وجمعی بهوای او حرکت کردند بخانه اومنزل نمودند تا جناب آخوند ملا محمد سعید ازشدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا ازبارفروش بیرون کردملاحسین روبولایت حود نمود وعلما و ذاکرین وعوام وشهرمشهد مقدس رضوی وقم وتهران وقزوین وتبریزتا به سمنان ونوروعلی- آباد وبهمنشیر وبارفروش ومازندران و اطراف بلدان راجمع کردند وبهمراه خودآوردند.

مسلح ومکمل متجاوز ازچهارصد نفر وارد سبزه میدان بارفروش‌شدند رنگریز ودکان نشینان‌آن گذرمانع‌شدند دخول‌ایشان را بشهر وایشای‌ممنوع نشدند میان ایشان فتنه درگرفت تابقتل رسیدکه در ربع ساعت قریب بغروب نزدیك بیست نفرمرد بزرگ وکوچك ازطرفین کشته شدند.

بعد از وقوع این قتل اهل شهرخبردارشدند وهمهمه و ولوله عظیم در آن شب داشتند **تا** بصبح که روشن شد پس ازآن تا دو روز دیگرزن ومردصغیر وکبیرمثل بید میلرزیدندکه استعدادی بهمرسید ازاهل لاریجان واطراف تا اینکه بلطایف‌الحیل ایشان را ازکاروانسرای‌آن میدان بیرون کردند وایشان خودرا بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم‌زدند و حمله‌آوردندکه دوم‌شبیخون بودکه قتل نمایان کردند تا اینکه ازدارالخلافه طهران توپ کوچکی‌آوردندومحاصره کردندتا بقدرنصف یکسال بیشترکه‌جوع وقطع‌نان وآب برآنها غالب شد با این احوال ملاحسین با جمعی ازانتخاب کرده قریب صدنفربیرون آمدند ازاندرون خندق وبرعکس حمله آوردند و جمع کثیر ازطرفین آنشب کشته شدندکه شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه‌بعد ازچند وقتی همه ازشدت جوع بیرون‌آمدند بنزدیك عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیك هزارتیربرزمین افتادند واز دنیا درگذشتند حاجی محمدعلی را با چند نفربشهرآوردند وحاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند وهرچه سؤال میکردند مرااز ظالم‌ومظلوم وحق وباطل طرفین وازکفر وارتداد یا اسلام وبقاء تشیع ایشان سکوت میداشتم وجواب می‌نوشتم ونمیگفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگر چه رفتند و معترض‌شدند و دور فلك را

بازیچه‌ها بسیاراست عقبه را باید پائید وازعواقب آن اندیشید معامله من لایعلم را بامن لایعلم چاره چیست ومن لایعلم را برمن یعلم سبیلی نیست بسم الله بگومرد این میدان کیست و درمقام دیگراز کتاب مذکورچنین نوشت پیغمبران وامامان علیهم السلام رااساحر کردند ونسبت جنون کفر وشرك وضال ومضل بایشان دادند وبعلت حماقت وقصور فهم وادراك که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه و عالم و صالح ومتقی وکامل وخود طالب شریعت سیدالمرسلین طریقت امیرالمؤمنین حقیقت رب العالمین باشد وشیعه زاده ودرمیان شیعیان نشوونما کندو کفر بگوید شرك بورزد سفیه ومجنون این کار رانمی کندکه اوبکند با اینکه عالم باشد بهمه راههای ظاهر بین که بآن تکفیرمی کنندغایت الامر کتاب مولفی وکلماتی ازاوصادر شود ومحجوبین وقاصرین ومقصرین وظاهرین از ادراك فهم آن عاجز آمده باید اگرطالب باشند ازاوسؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند اورا میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند حصوص هر گاه عاری از فنون وازفن اووحکم بکفرو اجتناب او کنند واحکام کفر براو جاری کنندواز حکم اصول وقواعد شرعیهٔ قطعیهٔ محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه وفساد کردند ، تا اینجا مطالبی بود که در کتاب ظهورالحق نوشته شده که عینا نقل گردید.

۱۸۰ – نظر نگارنده ازنقل آن چنانکه اشارت شده‌است روشن ساختن تاریخ است ومولف ظهورالحق گویا روی تعصب مذهبی ازروش تاریخ نویسی منحرف شد .

درشرح حال شریعتمدار کبیر بذکر وقایعی پرداخته‌اند که دور از حقیقت وخالی ازمأخذ ومستند تاریخی است درنقل کلمات شریعتمدار کبیر از اسرارلشهادة تصرفاتی ازقبیل حذف بعضی جملات اسقاط صدر و ذیل، عبارات شده است که دور از وظیفه یك مورخ بیطرف و بی نظر است چنانکه سایر مندرجات ظهورالحق ازهمین قبیل باشد بایستی در ارزش تاریخی آن تردید کرد زیرا همین وقایع دروغ وتصرفات درنقل است که ارزش تاریخ مورخ را پائین میآورد ! البته نظرنگارنده ازاین انتقاد روشن ساختن تاریخ است، تاریخ مرد بزرگی که با آثار و نوشتجات خود خدمات گرانبهائی بعالم اسلام کرد خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است که نزد آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه نواده پسری او است ومورد استفاده نگارنده قرار گرفت .

کتاب مزبور بقطع وزیری و شامل هزارو بیست و هشت صفحه است با



شبیه مرحوم شیخ احمد احسائی - که عدهٔ از رؤساء مهم‌شیخیه آنرا معتبرتر از عکسهای دیگرمیدانستند

مرکب سیاه نوشته شده، روی صفحات بامداد شماره گذاری شده که ضمن بیان مؤلفات دیگر شریعتمدار توضیحات بیشتری دربارهٔ کتاب خواهیم داد.

شریعتمدار درکتاب مزبور تاریخ مختصری ازشرح حال بابیه آورد که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب میباشد و درهمین شرح حال قسمتی از[1] کلمات او در اینجا نقل می‌شود از مندرجات همان کتاب برمیآید بعضی از وقایع مذکور در ظهورالحق که بعنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده عاری ازحقیقت است.

درظهور الحق نوشته شده است قرةالعین موقعیکه وارد بارفروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند وچند روزدر مسجدکاظم بیك درصف جماعت نسوان حاضر می‌شد و در حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه خرده بر شریعتمدار می گرفت واو با تجلیل می گفت بسیار ممنونم بلی این معارف‌رااز شما وهمگنان شما بایدآموخت در صورتیکه شریعتمدار درکتاب اسرارالشهادة که تاریخی از شرح حال بابیه نگاشته است اسمی از قرةالعین نیاورد. بعید است که با فرض ورود قرةالعین درمنزل اواسمی ازاو نبرد شریعتمدار باآنهمه مقامات علمی ومعنوی وموقعیت خاصی که‌دربین مردم داشت چگونه ممکن بود قرةالعین را درمنزل خود بپذیرد وآنوقت درمسجد مسلمین که بنا بمندرجات ظهورالحق مملو ازخواص وعوام حتی‌درحجرات فوقانی وتحتانی مردم بودند روی منبربه قرةالعین خطاب کندکه معارف‌را بایدازشما وهمگنان شماآموخت! پس اینواقعه بنظر بی‌اصل وحتی غیرمعقول میآید وازطرف دیگر با مندرجات اسرارالشهادة وآراء وعقایدیکه شریعتمدار در زمینه رد ادعای باب آورده‌است جور درنمی‌آید زیرا معقول نیست که شریعتمدار درمسجد مسلمین روی منبر با حضورجمع زیادی علناً این اظهارات رابقرةالعین نماید وبعد درمنزل خود در انظار مردم‌بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد.

۱۸۲- درظهور الحق نوشته شده است: موقعیکه حاج محمدعلی قدوس با اصحاب‌بقلعه رفتند درسن نود سالگی‌عزم‌داشت باجمع کثیری ازاصحاب بقلعه برود وبه‌بابیهاملحق‌شود وبنظرخان‌سرتیپ گرایلی‌مالك قریه افراواقع‌درجنب قلعه مذکورنوشت‌که محلی مناسب برای او وهمراهانش حاضر سازد هر چند ظهورالحق‌مدرکی‌دراین‌زمینه بدست‌نداد!! حتی نامه‌ایکه‌اظهارشده شریعتمدار به سرتیپ گرایلی نوشته معلوم نیست چه نامه‌ایست؟! و چرا این‌سند تاریخی

را درج نکرده‌اند؟ مدرکی که برای روشن ساختن حقیقت امر بدست آورده‌ایم اینك نقل می‌کنیم شریعتمدار در کتاب اسرار الشهادة در بیان یك موضوع تاریخی بزبان استهزاء چنین نگاشته است :

۱۸۳ - ومنهم الحسین بن منصور الحاج اخیرنا الحسین بن ابراهیم ابی العباس احمد بن علی بن نوح عن ابی نصر هبة‌الله ابن محمد الکاتب ابن بنت ام کلثوم بنت ابی جعفر العمری که گفته‌است وقتی خدای تعالی خواست امر حلاج را کشف نموده واو را رسوا وخوار گرداند آنگاه بدل حلاج چنین افکند که ابوسهل بن اسمعیل بن علی النوبحتی را هم مانند دیگران گول زند وبحیله وی فریفته‌شود آنگاه پیش وی فرستاد واو را باطاعت خود دعوت نمود وچنین گمان کرد که او دراین امرمثل دیگران جاهل ونادان وازضعفاست پس ابوسهل علی الدوام بسوی خود میکشید واوتسویف وتأخیر می کرد وحیله وتدبیر خود را به‌سستی وهمواری باوالقاء مینمود زیرا ابوسهل را درنزد خلقان، رتبه بلندی بود در میان ایشان بعلم وادب ودانشمندی معروف بودوحلاج میخواست بحیله وهمواری او را بخود بکشاند تا عوام‌الناس همه گرد وی جمع آیند پس مراسلات باو مینوشت، وکیل حضرت صاحب‌الزمان هستم و دراول امر بدین نهج اورادعوت نمود و بعدازآن ترقی نمود و بوی نوشت که چنین مأمور شدم که نزد مراسله نویسم وپیغام فرستم وهرچه که خواهی از یاری ونصرت حاضرم تا دلت قوت گرفته وشکی نکنی آنگاه ابوسهل نزداوپیغام داد که امرجزئی راکه درمقابل معجزات وکراماتی که از ابوطاهر سهل و آسانست ازتوخواهش دارم و آن این است که من بکنیزان میل ومحبت بسیار دارم.

چند نفرازایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است ومحتاج میشوم باینکه‌در هرجمعه خضاب نمایم تا این‌سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، درخصوص خضان زحمت بسیار دارم .

زیرا باید این کار در خفیه وپنهان کنم تا اینکه ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من‌درنزدایشان ظاهرمی‌شود، آنگاه نزدیکی من‌بایشان بدوری وصالم بهجران مبدل‌می گردد دلم می‌خواهد، مرا ازخضاب کردن‌بی نیازنمائی ازاین مشقت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه طباعت تو راقبول کنم وباعتقاد توقائل میشوم وخلایق را بمذهب تو دعوت میکنم .

اگر این معجزه اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل میشود و ترا اعانتی

است وقتیکه حلاج این سخن‌را شنید دانست، درمراسله نوشتن باو خطا کرده است، دراظهار مذهبش جهل ونادانی نمود!!

پس بعد ازاین دیگرجواب اونداد ورسولی بنزد وی فرستاد وابوسهل بعدها این حکایت صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه‌کس او را سخریه واستهزاءکردوپیش بزرگ وکوچك امراورا ظاهر ومشهور گرداند وبسبب همین عمل آن مراسلات واستاد باطن امرش را کشف نمود، شیعیان ازاو متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلفان‌بود در روزوشب.

۱۸۴ - مؤلف گوید، نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابیهای شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته‌که من بروم بآنجا یا خلق را دعوت کنم بسوی ایشان.

من بایشان گفتم راست میگوید مرا احظار کنید نزدخود. همین علامت ونشان اگر اینکار نتوانید که از عفریت وجن‌بوقوع میآید رنج بواسیردارم بشدت آزارم میکند در کل بدن بمدت یکسال قبل از طاعون‌بزرك حال‌بیست وهفت سال است عارضم شده ده سال است بر سرو چشم زیاده از جمیع بـدن نشست کردو دو بار کل و خال برچشمم آورد بصارت مرا بسیار ضعیف کرد که بعینك تاربینم از کار تحریر مشقت میکشم لااقل از من این را رفع‌کنید هیچکدام نشد، از ماماًیوس‌شدند و کینه برداشتند، ایشان هم بسیارمراسلات باشخاص نوشتند همان‌مراسلات نشر احوال ایشان کرد و سند رسوائی‌ایشان شد، تامدتی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود (اسرار الشهادة ص۹۴۰)

کلمات شریعتمدار بدون‌کم وزیادنقل‌شد تامعلوم‌شود چگونه شریعتمدار در مقام سخریه واستهزاء اصحاب قلعه طبرس برآمد.

۱۸۵- درجای دیگر از ظهورالحق نوشته شده است قطعات جسد حاج محمد علی قدوس‌را شریعتمدار نماز خواند ودرمدرسه میرزازکی به ثلث‌آخر شب دفن‌نمود گویا نویسنده کتاب ظهورالحق درموقع نوشتن‌این‌سطورفراموش نمودکه درهمان‌کتاب ازشریعتمدارجمله زیر را نقل‌کرده است؟!

حاج محمدعلی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند میان سبزه میدان و او را آتش زدند! هرگاه‌جمله مزبور که نویسنده ظهورالحق از شریعتمدار نقل کرده درست باشد؟!

دیگر جسدی برای قدوس باقی نماند که شریعتمدار بر آن نماز بخواند شریعتمدار که بنا بمندرجات ظهورالحق آشکارا درروی منبر مسلمین اظهارات قرة العین و فرقه بابیه را تصدیق میکرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آنرا بثلث آخر شب نیاندازد در هر حال آنچه مسلم است اینکه وقایع مزبور ، همچنین وقایع دیگری که در ظهورالحق ذکر شده از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نودسالگی باخواهر قدوس ونظیر این وقایع که بظاهر نیز دور ازعقل وعادت آنعصر بنظر میآید دور از مآخذ و سند تاریخی است و حتی مخالف با آثار و نوشتجاتی است که از شریعتمدار در دست است

۱۸۶ ـ آنچه معروف و مشهور است نوشتجات و کلمات شریعتمداردر اسرارالشهاده نیز آنرا تأیید میکند این است شریعتمدار در واقعه جنك شیخ طبرسی که باعث ریختن خون عدهٔ از مردم جاهل و نادان شده بود بسختی مخالفت کرد زیراعقاید ونظم اجتهادی وی این بود فرقه بابیه رانبایستی محکوم بلعن ونجاست ومهدورالدم دانست ، شاید بهمین جهت بود که بعد ها فرقه بابیه بسوی او گرویدند ، او را حامی خود پنداشتند اساس قضیه این است در واقعه جنك شیخ طبرسی که در مازندان رخ داد .

دو نظر مختلف در بین بزرگترین علمای آن عصر وجود داشته است عده‌ای از مسلمین به تبعیت از سعید العلمای مازندرانی که از علمای بزرك عصر خود بود معتقد بکفر فرقهٔ بابیه و لزوم قتل آنان بودند ، عده دیگری از علماء که از شریعتمدار پیروی میکردند بر خلاف آن عقیده را داشتند ، بخصوص شریعتمدار که عالمی پاك دل و صریح اللهجه و خالی از تظاهر و عوام فریبی بود در عقیده خود بشدت اصرار میورزید و پا فشاری میکرد

۱۸۷ ـ مبنای عقیده شریعتمدار چنانکه از کلماتش در اسرارالشهادة بر میآید این است : فرقهٔ بابیه مانند سایر فرق اسلامی از **قبیل سنیان و صوفیان موحد صرف و مذعن بقر آن هستند و بخصوص فرقه بابیه شیعی محض و معتقد بائمهٔ میباشند** بنابر این نمیشود حکم لعن و نجاست بر آنان جاری ساخت بخصوص که اکثر پیروان این فرقه مردمی جاهل و نادانندو ریختن خونشان دور از انصاف و عدالت و رضایت خداست!!

۱۸۸ ـ همینکه واقعه شیخ طبرسی رخداد، عده‌ای‌ازمردم بیگناه هدف اغراض پست و پلید مغرضین آن عصر قرار گرفتند شریعتمدار سخت متأثر و متألم شد، در مناجات با خدا بزبان مازندرانی می گفت : بارخدایا این‌مردم جاهل ونادانند گناهانشانرا به بخشای، ازسر تقصیراتشان درگذر شریعتمدار درعین اینکه آنی ازمطالعه و تألیف و تصنیف فارغ نبود همواره مراقب حال مردم بود، بانصایح ومواعظ سودمند خود مردمرا به اخوت و برادری ارشاد میکرد، تمام سعی وهمتش این بود نفاق‌ودوئیت راکه مولد فتنه‌وفساد وجنگ وجدال بود ازمیان‌بردارد! بجای‌آن وحدت وصمیمیت برقرارسازد! بنابراین مخالفت شریعتمدار درآن عصر بامسئله بابی‌کشی قطع نظر ازمبنای اجتهادی بیشتر روی اصول بشر دوستی و جلوگیری از خونریزی و برادرکشی بود، بهمین جهت در چند جای‌کتاب اسرارالشهادة این نکته را یادآوری کرد، وعقاید خود را دراین‌زمینه با آنکه شاید چندان موافق باسلیقه عوام‌آن عصر نبود. آشکار اظهار داشته وعملاهم در اجرای‌آن مقاومت وپایداری‌کرد.

۱۸۹ ـ کلمات شریعتمدار : مجرد قول بابیت انکار ضروری دین یا مستلزم انکار ضروری‌دین است یا نه ؟ محل‌کلام است چه عام را دلالتی‌نیست برخاص بهیچ نوع ازانواع‌دلالات. درجای دیگرمی‌نویسد: درآخرفروع‌کافی حدیثی است‌که هررایت‌که پیدا شود قبل ازظهور حضرت قائم عجل‌الله فرجه صاحب آن طاغوت وشیطان است ! پس‌حذرکنند دراستقبال زمان اگرخدای نخواسته روی دهد و در مرحله گذشته جماعت بابیه بنگرند وبخاطر آورند و تنبیه شوند وکاررا بفتنه وفساد نکشانند تا خسارات وملالت دنیا وآخرت بار آورند : در جای دیگر: پس تکفیر ولعن این طائفه مقصود بابیه است ازراه اخلال واهمال وترك فروع‌دین حرام‌وبالضروره جائزنیست درشریعت‌احمدیه باجماع وحل وعقدوالا ابوحنیفه وقاطبه سنیان را بایدکافر دانست: درصفحه ۹۲۷ اسرارالشهادة در پاسخ سؤالیکه از شریعتمدار در بیان معنی‌کلمه بابیه می‌شود چنین نگاشته است: باب بمعنی در است، جمعش‌ابواب چنانچه رسول خدا شهرعلم بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن بفرموده‌اش‌که انا مدینة العلم وعلی‌بابها چنانکه درخانه داخل شدن‌خانه از دراوست وبدون او محال است، آن طایفه نیزخود را چنان میدانستندکه باب‌وابواب وصول بحق‌وعلم حضرت قائم علیه‌السلام‌اند، این طایفه در اول غیبت صغرای حضرت قائم‌علیه

السلام طلوع کردند، توقیع امام غایب علیه‌السلام بیرون آمد برلعن ایشان‌و بیزاری ازآنها بسبب‌انکارازراه دروغ‌وافتراء ادعا نمودند، ما سفراءآنحضرتیم وابواب شیعه هستیم یعنی‌نسبت بشیعه‌بمنزله درهائیم‌بسوی حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام وبسبب‌این‌توقیع‌امام ودروغ وافتراء درمیان شیعه مذموم گردیدند، وقایع‌ایشان‌مسطوراست درکتاب اصحاب «صفحه۹۴۸» در زمینه شرائط صحت دعوی بابیت چنین نگاشته است.

اول شرط است در صحت بابیت و صدق وکالت و دروغ و باطل‌نبودن دعوی ببابیت اینکه امام با مرواذن و رخصت امام نصب کند او را چنانچه‌در نواب اربعه و غیر این چهار تن موجود بود و اگر هیچ کدام نباشد دعوی بابیت باطل است زیرا که کسانی غیرمعصوم هم مساویند در احتمال کذب و خطا و خیانت و انتقاء عصمت وتعیین بعضی دون یاترجیح بلامرجح یاترجیح مرجوع یا ترجیح راجح است، تعیین هیچیك در وسع وطاقت غیر امام‌نیست مثل تعیین امام که باید از روی نص پیغمبر یا منصوب پیغمبر باشد زیرانایب در حکم منوب عنه است. خاصه در احکام دینیه و خاصه متعلقه بامانت.

دوم‌شرط است در صدق و صحت دعوی بابیت ونیابت آنکه قادر باشدبر معجزه و کرامت‌بقوت امام‌زمان علیه السلام امام بدست او اجرا کند معجزه را اگر عاجز باشد هر آینه دعوی و دعاوی کاذبه و غیر مقبوله میباشد اگر گفته شود که چه‌عیب‌داردباب حضرت باشد میان‌خود و حضرت وخدای‌خود؟ نتواند بر غیر اثبات کند؟ میگوئیم خود بداند و دیگر صدق‌باب بودن اودر کار نیست! زیرا باب یعنی‌درشیعیان بسوی‌حضرت ومفروض عجزاواست اثبات دعوی مگر اینکه باب برای خود بتنهائی باشد، هیچ باب نفس خودنمیشود مگر حسب مراتبش باشد این هم صحیح نیست زیرا مراتب‌هر شخصی‌ازحواس پنج گانه ظاهره تا حواس پنج گانه باطنیه و مراتب نفس تا بر نوع عقلی و عقل مفارق از شئون نفس است و دخلی ببابیت و سفارت ندارد.

اگر گفته شود مدعی مذکور هر گاه خطب فصیحه و بلیغه و قرآن و سوره‌های قرآنی مطابق نظم همین قران بیاورد و سرعت انشاء و قلم داشته باشد که دیگران عاجز باشند از اتیان بمثل آن یا شرح سوره قرآن کند به عبارت مغلغة و مشکله که‌کسی نتواند مثل آن بیاورد و امثال اینگونه‌چیزها! آیا اتیان باینها موجب صدق ادعا و دعوی با بیت میشود یانه جواب آن‌است



شبیه ابراهیم خان ظهیرالدوله استاندار معروف کرمان و بلوچستان در عهد فتحعلی شاه که نسبت بمرحوم شیخ احسائی ارادت میورزید - اینمرد پدر مرحوم حاج محمدکریم خان کرمانی معروف است

که نه ؟! زیرا هر کسی قادر است بر تصرف کردن مثل آن و آن کس که نتواند آورده خود را بیان تام کند و بکنار آورد و عامی و عاری باشد از درك مقدمات و فهم مبادی و تفهیم آن از علوم مصطلحه دعوی بابیت او خطا است ! بر فرض که دیگران عجز داشته باشند برایتان بمثل آن بسیار علوم و صنایع و حرف و لغات واصطلاحات است که او هم عجز دارد از اتیان بآن! دیگران ممکن است قادر بر آن باشند وترجیح او بردیگران از حیث صدق دعوی بابیت ترجیح بلامرجح است ! چه بسیار از عوام شهدای دشت کربلا که در نزد خدا بربسیاری از علما وخواص مرتبت و منزلت بیشتری دارند!! چراکه علم وادراك حتی صنایع وحرف وکیمیا سازی وغیره ملاك دعوی بابیت نمیشد زیرا باب بودن راهی است بسوی امام دخلی به علم و معرفت ندارد ! غایت الامر از جمله علماء است نه از جمله ابواب ، نائب امام کجا است او را که مدعی بشود بر باب بودن بسوی شیعیان خود پس بمانداو و ادعای باطل خود تا ظهور قائم عجل الله فرجه بود .

سوم شرط است در دعوی بابیت ونیابت صحیحه ووکالت صادقانه اینکه مدعی بتواند ادعای خودرا کنار آورد والا چند نفرمثل خودرا بدورخودجمع کردن همه مدعیان محسوبند وادعا بلادلیل درهیچ ماده قبول نیست ومصادره برمطلوب و دلیل قرار دادن نفس مدعاکاری بیهوده وخطاست!!

چهارم شرط است در صدق دعوی بابیت آنکه امام زمان و باب و نائب خودرا یاری کند تا درهمه جا غلبه کند واحکام خودرا بر گردن خلقان گذارد یعنی درتمام اقطار بلاد نه درمیان چند مشت مردم عوام وچند قریه و بلاد که هیچ مفید نخواهد بود.

پنجم دعوی بابیت در زمان طولانی غیبت تا ظهور قائم عجل‌الله فرجه غلط وبیجاست زیرا مدعی اگر دعوی کند که اوباب شیعیان است بسوی احکام جدیدکه در شریعت پیغمبر نبوده‌وتازه پیداشده لازم میآید نسخ شریعت وانقلاب ماهیت اما لزوم نسخ مثل بطلان آن واضح است .

اقلا ازبابیت بمقام نبوت که بالاتر ازمقام امامت است چه رسد ببابیت‌و اگرمدعی باشد که‌باب شیعیان است بوی احکام قدیمه که حلال وحرام‌الی‌یوم القیامه باشد . پس او مثل سایرعلماء راشدین است که مرشد واهل ارشادباشد نه باب، وبابی !!

پس دعوی بابیت بهر حال در زمان طولانی غیبت باطل و بیجاست در شریعت وطریقت وهمینقدر ازمیزان بابیت وقانون برای تمیزوفرق حق‌از باطل این باب کافی است .

۱۹۰ ــ شریعتمدار در مسافرت دوم خود به عتبات درمشاجره میان بالا سری و شیخی شرکت داشت. مختصری از آنرا دراسرار الشهادة بشرح زیر آورد :

۳۱ ــ محاکمه سید کاظم رشتی

نظیر این واقعه‌درزمان مامشاجره‌ایست که میان بالاسری وشیخی (شیخ احمد استادکه دریای‌علوم معقوله ومنقوله خاصه فن توحید وعرفان بود)رخ داد درآن مشاجره سیدمهدی‌مجتهد دراصول وفقه (پسرسیدعلی‌صاحب ریاض) سه بار اجلاس‌کرد و شاگرد ارشد شیخ حاج سید کاظم رشتی صاحب تصانیف و تألیف عدیده‌درآن‌اجلاس بود (که همه‌اتباع ظاهربین آقا سید مهدی‌بودند) به تنهائی حاضر شد! یك‌کتاب شرح زیارت شیخ زیربغل داشت این اجلاس درخانه برادرش سید محمودکه صاحب تصانیف دراصول و فقه بود بر گذار شد من در آنموقع بعزم زیارت ازبار فروش بکربلا رفته بودم ، در آن اجلاس حاضر شدم و بعد ازآن دو اجلاس دیگرهم درکربلا شد نرفته بودم درمجلس ایشان ، بعلت اینکه سید مهدی وعلمای تابعینش عاری وبیسواد بودند از فهم کلمات شرح زیارت! ازطریقه شیخ مجلس‌درس شیخ دراصفهان بزمان کم‌نفع کثیر برمردم داشت ونصیحت‌ووصیت بفقیر کردخوض‌در کتب شواهدصدرالعرفای شیرازی واسفار اربعه وغیرها را بدل‌کنم بدقت در شرح عرشیه وشرح‌زیارت جامعه‌وفوائد و شرحش وسایرمؤلفاتش، بخط شریف خود در این باب وصیت نوشته درمیان‌قرآن گذاشته بودم والان هم‌هست،بعد از ورود ببار فروش‌حسب الوصیته بتدریس شرح عرشیه مشغول شدم وآنرا شرح ومزج کردم به بسط‌تام جلد اول سه جلد شرح ایشان‌میشود.سبب دیگرحاضرنشدن‌این فقیر دراجلاس دیگران نشانه آن بود مخالفت کردن با سید مهدی و علمای تا بعین ایشان امری مشکل بود مخالفت حاجی سید کاظم اشکل چون طرفین مراجع میان صورت و معنی و مالك هرسه فن (که دوفن ملاصدرا و شیخ که برنقیض‌اوست!

دیگر فن فقه واصول و سایر علوم ادبیه و غربیه) مسلم میدانستند ، هر سمت توقع نصرت و حمایت خود داشتند.

۳۲ - دعوت سید کاظم رشتی برای مشورت

۱۹۱ - جلسه سوم در خانه سید محمد علی کلید دارحضرت امام‌حسین علیه‌السلام بود آقا سید مهدی چند مورد شرح زیارت شیخ را سؤال کرد ؟ حاج سید کاظم بیان ، نمود ، علماء مجلس (شیخ خلف و ملاشریف و حاجی ملا جعفر استر آبای و دیگران) در جواب و مکالمه حاجی سید کاظم‌عاجز شدند ! هیچ خبر از فن و قواعد شیخ نداشتند ؟! آقا سید مهدی بحاج سید کاظم گفت ظاهراین کلمات شرح زیارت که تومعتقدش‌میباشی برخلاف ضرورت شرع و دین است ! خود من باین ظهور ومظنه ظن دارم بکفر تو وکفرشیخ استاد تو و کفر ظنی را کفر میدانم ! دیگران خود دانند ! شریف العلماء دید که بحضار مجلس بدگذشت از حاج سید کاظم پرسید ! این نزاع منتشره مابین دو دسته در امر دین آیا صغروی است یا کبروی ؟ حاج سید گفت هم صغروی است و هم کبروی ! در این هنگام چون مجلس پر از علماء و طلاب و تماشاچیان بود بحاج سید کاظم خندیدند !! از مجلس متفرق شدند ! البته مخاصمه ایشان علمی وامر دینی و زبانی بود ! هرگز بفتنه و فساد وضرب و جرح نرسیده بود ! چه اینواقعه جلسه در سال هزار و دویست و چهل و شش وقوع یافت درذی الحجة این سال ! تا درآخر ماه محرم طاعون عمومی در کربلا و نجف و سایر بلاد عرب چنان شدت کرد هر خانواده عرب و عجم‌ده یك که حساب نمودیم باستقراء باقی ماندند از آنزمان تا کنون سال هزار و دویست و هفتاد و دو است نصف آن جمعیت فراهم نیامد ونخواهد آمد نظر بوبای مستمر که کم کم میبرد انشاءالله طوری شود که ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه نزدیك گردد و دنیا بآخر رسد (ص ۹۳ اسرارالشهاده).

۱۹۲ - شریعتمدار پس از تکمیل تحصیلات خود دست از مطالعه بر نداشت تمام اوقات فراغت را بتدریس و تألیف مشغول بود میگویند سیزده نفر کاتب داشت هشتاد جلد کتاب تألیف کرد که قسمتی از آن پس از نوشتن‌در دست اشخاص از بین رفتو آنچه تا کنون در دست خاندانش باقی است بدین

شرح است: ۱ ـ اسرارالشهادة کتاب مبسوط ومفصلی‌است حاوی ۱۰۲۸ ورق بقطع وزیری که ۲۰۵۶صفحه میشود مشتمل برمصائب وارده بائمه‌اطهار(ع) متضمن مباحث دقیقی از فرق مختلفه وپاره‌ای از مسائل فلسفی وعلمی‌تاریخی است از احوال یکایك ائمه معصومین(ع) که در چهار نسخه آن در خاندان خطی که یکی بخط خود شریعتمدار است و اکنون یك نسخه آن در خاندان شریعتمدار باقی است عالم جلیل آقای شیخ‌آقابزرك تهرانی درکتتب الذریعه بشماره ۱۸۶ مینویسد اسرارالشهادة شریعتمدار کبیر در بلاد عجم چاپ‌شده است این‌کتاب تاکنوبچاپ نرسیده‌است تألیف دیگرمتجاوز ازبیست وشش‌جلد است که فهرست خطی آن نقل میشود :

بشرح زیرصورت برداری شده: ۱ـ رساله الامربین‌الامرین ۲ـ طرائق الشریعه ۳ـ الشرح‌برشرح عرشیه ۴ـ اصول‌دین‌فارسی ۵ ـ تقلید میت ۶ـشرح برشرح زیارة ۷ ـکشکول ۸ ـ اصل وفصل ۹ ـ حظوظ الایام ۱۰ ـ روحیات ۱۱ ـاسرارالشهاده ـ ۱۲ ـ انوارلامعه۱۳ ـ در رغیبیه ۱۴ ـ رساله بقابرتقلید میت ۱۵ ـ اسرار المکارم ۱۶ ـ علوم غریبه ۱۷ ـ (رمل وجفرواشکال)۱۷ ـ اربعین ۱۸ـ تفسیر قرآن مجید ۱۹ ـ شرح‌قوانین تا امر ۲۰ـ اصول (ناتمام) دو جلد ۲۱ ـ لمعان ۲۲ ـ سیرحیثیت ۲۳ـ رساله رضاعیه ۲۴ ـ مواعظ ۲۵ـ اصول سبعه ۲۶ ـ حواشی براسفاراربعه ۲۷ ـ واردات

۱۹۳ ـ شریعتمدار برادر دیگری بنام حاج ملا یعقوب از خود داشت که ازعلمای بزرگ‌وصاحب تقوی و احازه اجتهادازشیخ مرتضی انصاری‌داشت این دو برادر بقدری بیکدیگر علاقه داشتند که ازجان ومال دریغ نمیکردند بموجب نوشتجاتی که‌ازآنان دردست است چندین بارهرکدام آنان تمام‌اموال ومایملك خودرا ازمنقول وغیرمنقول به یکدیگر صلح وبخشش کرده‌اند. این مصالحه از دوطرف بطور مکرر به عمل‌آمد.

ملاحمزه شریعتمداردرهزارودویست وهشتاد ویك وفات‌کرد

۳۳ ـشیخیه آذربایجان

۱۹۵ ـشاگردان بزرگ‌شیخ‌احمداحسائی‌وسیدکاظم‌رشتی درآذربایجان وعالم عربی مشرب خاصی‌داشته ودارند با راه و رسم شیخیه کرمانی جدااست.

مشرب شیخیه آذربایجان این‌است که دراصول عقاید پیرو مدرسهٔ شیخ وسیدبوده وهستند. درفروع احکام‌مذهبی پیروان خودرا بسوی مراجع بزرگ مذهب جعفری رهبری وهدایت مینمایند.

مختصری از شرح احوال وآثارآنان است.

۳۴ ـ ملامحمد حجة الاسلام ممقانی

۱۹۶ ـ ازشاگردان‌ارشدشیخ‌احمد احسائی بشهرتبریز قدم نهادآخوند ملا محمد حجة الاسلام ممقانی بود . در فقه وحکمت وتقوی وعفت و جهاد و شجاعت سرآمد اقران خود بشمارمی‌رفت با سرعتی فوق‌العاده در همه‌صفحات آذربایجان شهرتی اکتساب نمود .

رجال دولت واشراف واعیان وتجار وبازاریان بوی تقلیدکردند درکمترمدتی‌ممتازترین مسجدی رابرای نماز وموعظهٔ‌ایشان بناکردند. این مسجدکه همسایه مسجد جامع و درمدرسه طالبیه تبریز واقع است بمسجد حجة الاسلام معروف شد ازلحاظ وسعت و زیبائی و مزایای بهداشتی در تمام آذربایجان بی‌نظیر است .

بعد ازاشتهارکامل وعظمت مقام وموقعیت‌خاص حجةالاسلام طبعاً دراثر تلقینات سوء بعضی ازحسودان و ماجرا جویان شعله اختلاف در این صفحات نیز شیوع یافت وبارقابت یك دوخانواده‌علمی وتحریکات ایشان نائره‌دوئیت واختلاف مشتعل گشت . اما علم ومعرفت . زهد و تقوی . منطق وشجاعت این عالم مبارزغائله را بر علیه محرکین منعکس ساخت توجه شاه مرا بخود جلب کرد . دراثر راستی ودرستی واعمال مثبت حجةالاسلام تشبثات رقیبان ومنفی بافیهای ایشان نه تنها در اواثری نداشت بلکه موجب بزرگی ومحبوبیت وی می‌گشت. وبالاخره پس‌از مجاهدات ومبارزات دامنه دار در راه ترویج‌فضائل ومناقب‌آل محمد (ص) درسال ۱۲۶۹ قمری جهان فانی را وداع گفت.

۳۵ - میرزامحمد حسین (حجةالاسلام)

۱۹۷ ـ حجة الاسلام سه فرزند بیادگارگذاشت (میرزا محمد حسین .

میرزا محمد تقی میرزا اسماعیل) که هریك ازاین اخلاف سه گانه درعلم وعمل وحید عصر بشمار می‌رفتند .

فرزند ارشد حجة الاسلام میرزا محمد حسین حجةالاسلام مصنف کتاب علم المحجه ازتلامذهٔ سیدکاظم رشتی می‌باشد علاوه برعلم وفضل و زهد وتقوی دارای منطقی بلیغ ورائی مصیب وشهامتی فوق‌العاده بود. شجاعتی بارزواراده‌ای توانا داشت .

تمام عمرایشان درراه مبارزات مذهبی بسر رفت حتی ناصرالدین‌شاه‌قاجار درنتیجه غوغائیکه رقیب برپا کرده بود هردو را بپایتخت جلب کرد حجةالاسلام باستدعای شاه عقیده خویش را در رساله‌ای بنام علم المحجة نوشت وآن‌رساله مورد پسند وتمجید ملوکانه واطرافیان شاه قرار گرفت ناصرالدین شاه پس از قرائت وپسند رساله مزبور را جهت رقیب فرستاد واو را بصلح واصلاح‌دعوت کرد. امارقیب سرسخت سرپیچی کرد وجوابهای منفی داد وعاقبت وی‌راقهوه خورانیدند و از رنج رقابت و حسد آسوده‌اش ساختند !! حجة الاسلام مظفر وفیروز به تبریز مراجعت فرمود.

در زمان میرزا محمد حسین حجة الاسلام‌ایشان علماء و فقهای ناشرین فضائل آل محمد در تبریز و سایر امـاکن آذربایجان زیاد شدند و مساجـد بسیاری در شهر بـا عظمت تبریز مـرکـز نشر فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام گردید حتی جهت تربیت عوام نیز درس خصوصی فضائل ومناقب گذارده شد . عمده ترین ایشان حـاج میرزا شفیع ثقةالاسلام سید میرزاعلی آقا طباطبائی که‌از بزرگوارترین‌شرفای تبریز بشمار میرفتند ودر عصرخود صاحب رساله و مرجع تقلید بودند حاج ملا علی معین الاسلام که هر کدام‌را مسجدی با عظمت و مریدهائی فراوان و تشکیلاتی قابـل توجه بـود و حـاج میرزا موسی ثقة الاسلام وحاج سید مصطفی‌حائری‌اسکوئی(۱) اما میرزامحمد حسین حجة الاسلام پیشوای کل‌محسوب میشد ودر سنه ۱۳۰۳ قمری برحمت ایزدی واصل گردید

۱ــ حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام وحاج ملاعلی معین الاسلام ازشاگردان سید کاظم رشتی و سید میرزا علی آقا طباطبائی وحاج میرزا موسی ثقة الاسلام و حاج سید مصطفی اسکوئی از شاگردان‌آخوند میرزا محمد باقر اسکوئی‌بودند

۳۶ ـ میرزا محمد تقی حجة الاسلام متخلص به نیر

۱۹۸ ـ شادروان محمد علی صفوت تبریزی در داستان دوستان نوشته است: (نیر) در آسمان علم و ادب آفتابی بود جهان تاب که صدها ستارگان درخشان از او کسب روشنی کرده است. « زیکچراغ توان صد چراغ روشن کرد ».

حجة الاسلام درسال هزار و دویست وچهل وهشت قمری در تبریز تولد یافته و در ۲۲ سالگی برای تکمیل و تحصیل دانش به نجف سفر کرده پس از استفاده از محاضر استادان ومشایخ آنسامان به تبریز برگشته آنجناب بحدی دارای عزت نفس ومناعت بود که جز خانهٔ مسکونی چیزی نداشت و اندوخته نکرد آنهم پس از درگذشت وی فروخته وبوام وی داده شد. بزندگانی بسیار ساده وگوشه نشینی بیشترمایل بود تا باختلاط مردم و تحصیل مال. در این باب گوید:

منم آنکه بار خسرونکشم که خرندارم   خرشیخ درتك ودوبرهرخس ازپی جو

ازآثار باقیهٔ آن بزرگوار است: صحیفة الابرار. مفاتیح الغیب. لآلی منظومه. آتشکده. دیوان غزلیات. مثنوی درخوشاب که با تخلص عمیداختم شده و بطبع رسیده است.

ای عمیداختم قال و قیل کن   ختم دفتر با همین تمثیل کن

ختم کن این دفتردرخوشاب   کآب شدنك مثنوی قاردوشاب

کتاب کشفه السبحات. رسالهٔ علم الساعة. رسالهٔ لمح البصر. رساله نصرة الحق، الفیه که بدینسان شروع کرده:

قال التقی الهاشمی النسبا   بقیة الماضین من طباطبا

وپارهٔ رسائل دیگر ومکتوب مفصل علمی و ادبی که درپاسخ نامهٔ میرزا یوسف خان مستشار الدوله (۱) در خصوص الفباء اسلامی نوشته است هم از آثار فکری وقلمی او بوده که چاپ نشده است.

---

۱ ـ دانشمندی معروف و پیش قدم ترقی خواهان آذربایجان و از اهل تبریز بود در داخله و خارجه مأموریت های مهم دولتی داشته است. گنجینهٔ دانش طبقات الارض. رسالهٔ خط اسلامی. یك کلمه از تألیفات او بوده در دهه اول قرن چهاردهم هجری در زندان قزوین در گذشته است.

۱۹۹ – نیر در زمان خودبرفرض اینکه ازمعاصرین دانا همپاونظیری داشته در قسمت ادبیات و قریحهٔ شاعری از نوادر روزگار بوده . درغزلیات حود از اشعار سعدی شیرازی که ایرانیان را مایهٔ سرافرازیست بیشتر استقبال کرده وبا بهترین وجهی ازعهدهٔ آن برآمده است ، چنانکه خود گوید:

شعرمن گر بسرتربت سعدی گذرد کاروان‌شکر ازمصر بشیراز آید

نیر درحسن خط و خوشنویسی ماهروزبردست بود . درقدرت قلمی او همین بس . آنگاه که به‌بیماری فلج مبتلا گردید. بادست چپ چنان‌خط درشت می‌نوشت که از کار دست راست فرقی نداشت . ادیب فراهانی در زیبائی‌خط او گوید :

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان برشکسته خط طغرای صفاهانی‌را

۲۰۰ -- چیزیکه درکام حجة الاسلام زندگی را تلخ کردی وبا همان مرارت عمرخود را ازغره بسلخ رسانید . رشك حسودان و بدخواهی مردمان خود خواه بود. در خلال اشعار وآثار اوعدم رضا وشکایتی ازمکاره و آلام که درهرزمان ندیم مردمان‌حساس بوده بطورصریح یا ایهام وابهام دیده نمی‌شود مگرازکوته نظری ومناقشه ومنافسهٔ بعضی‌ازمردم . دریکی‌ازقصاید گوید :

گنجی‌است دردلم زغم‌ورنج مهروماه زین‌بس‌عجب مدار که پیچم‌بخودچومار
دستی‌بخوان دهرنیالوده‌چون مگس شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای هوش‌دیگرآهن‌سردم بسرمکوب ای‌فکر دیگر ازرگ اندیشه خون ببار
ای چشمهٔ مداد من از غصه قیر شو ای خامهٔ نزار من ازغـم چونی بزار
در بوستان دهر رخ انبساط نیست تاغنچه تنگدل بود و لالـه داغدار
ای کاش مام دهرز زادن شدی عقیم تـا این بنین زباب نماندی بیادگار
ننگست این سرا بسر آایزمان عمر سیرم زجان شتاب کن ایمرك ناگذار

نیز از رنجشهای‌طاقت فرسای درونی وناسازگاری‌محیطزادگاه‌خوددر یکی ازغزلها هم بدینگونه دل تنگی وفشار روحی خویش را ابرازداشته :

دلم از خطه تبریز بزنهار آمد نیرا خیمهٔ ما بین که بویرانه زدند

۲۰۱ – آری‌این جهان پرشرونیرنك بمانندگان نیرزندان تنگی‌است که تنهاتونس دانشمندان زندگیرا با آنان ممکن یا آسان کند . خوشبختانه حجةالاسلام با چندتن معدود ازکبار فضلای معاصر که لایق‌خلوت وخلت‌بودند مألوف ومرتبط بودکه غالباً شبها برای انس وصفاگردهم می‌نشستند.

(صحبت بشب انداز که صحبت گل شب بوست) اسامی مصاحبان نیر بدین قرار بود:

میرزا محمد تسوجی معروف بملا باشی (۱) حاج میرزا کاظم طباطبائی معروف بحاج وکیل (۲) میرزا فضلعلی مولوی متخلص بصفا (۳) میرزا علی منجم باشی خلف میرزا جعفر منجم باشی. شریف العلماء اصفهانی . با امیر - الشعراء فراهانی (۴) نیز مصادقتی داشته واشعار زیرین را محض پاسداری از فضل ودانش امیری ورعایت حق ارادتی که ازاو بظهور آمدی ساخته و بدو فرستاده است :

سزد ار سجده برد میر فراهانی را — گر زخاقان گذرد مرتبه خاقانی را
ای امیر قرشی زاده کت اعجاز سخن — بند بر ناطقه زد منطق سحبانی را
عرق از خجلت تشبیب تو از نیل گذشت — چهرهٔ طبع منوچهری دمغانی را
مدعی گو گله کم کن که بهر خس ندهند — فیض روح القدسی رتبهٔ حسانی را
شعر ارا همه گر سحر حلالست حدیث — دیده بگشا و ببین آیت عمرانی را
تا نیامد بسخن نطق تو معلوم نبود — کا بر نیسان زکه آموخت درافشانی را
گر شود ختم سخن بر تو امیری چه عجب — کآخرین پایه همین است سخندانی را

۱ــ مرحوم محمد علی تربیت در تذکره خود گوید : نصف الفیهٔ نیر از تسوجی بوده است .

۲ــ زمانی دراز حکومت تبریز سپرده وکیل ملقب باعتضاد الممالك بود. کتابخانه مفصل ونسخه‌های خطی زیاد داشته با دستور امیر نظام گروسی کتاب کلیله ودمنه را تصحیح وتنقیح کرده باخط مرحوم میرزا باقر فخر الکتاب نگارش یافته و چاپ شده است وکیل درسال ۱۲۴۶ درتبریز متولد شده وسنه ۱۳۴۱ درگذشته است .

۳ــ شرح مرحوم صفا دراین نامه گفته آید .

۴ــ میرزا صادق ادیب الممالك ازسلسلهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام بوده، درسال ۱۳۰۷ درایام حکمرانی امیر نظام گروسی به تبریز آمده تا آنوقت پروانه تخلص داشت. سپس امیرالشعرا لقب یافت وامیری تخلص کرد سال ۱۳۱۰ از تبریز رفته درسنه ۱۳۱۴ با امیر نظام برگشته سال ۱۳۱۶ نایب رئیس مدرسهٔ لقمانیهٔ تبریز شده و روزنامهٔ ادب را نوشته است . استاد نامبرده سال ۱۲۷۷ قمری متولد وسنه ۱۳۳۶ درتهران فوت کرده است .

کوس تسخیر فرو کوب کـه در کشور نظم
بخت بر نام تو زد سکـهٔ قاآنـی را

۲۰۲ ـ در پاسخ نامه وچامهٔ حجة‌الاسلام . امیری هم اشعاری را که فرسنگها از اغراق و نفاق دور می‌باشد ساخته و بدو تقدیم داشته . این است آن چکامه :

عجبی نیست مرآن آیت ربانی را — گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را
ای بتاریك شب کفر برافروخته باز — پدرت (۱) در ره دین شمع مسلمانی‌را
تو ازآنشاخ برومند بزادی که‌زفضل — درس تـوحید دهد نخله عمرانـی را
حجة الاسلام‌آمد لقبت زآنکه بخلق — بشناسانـی مـر حجت یـزدانی را
توئی آنعاقلهٔ دورمه و مهرکه عقل — نـزد فرهنك تـو گیرد ره نادانی را
ملکات کلمات تو به نیروی کمال — عقل بالفعل کند عقـل هیولانـی را
تا بمیدان خرد اسب هنر تاختهٔ — دست بستی بقفا فاضل میدانی را (۲)
رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان — برشکسته خط طغرای صفاهـانی را
دم عیسی ز عقیق لب لعل تـو وزد — گهرت خیره کند تاج سلیمـانی را
بنده آن‌رتبه ندارد که‌تودرچامهٔ‌خویش — در حق وی کنی اینسان گهرافشانی را
لیك در سایهٔ مهرت بشعیری نخرم — زین سپس مخزن‌شعرحسن‌هانی‌را (۳)

---

۱ ـ پدرنیرملامحمد مامقانی‌بوده که‌در فقه وفلسفه وتخلق بملکات‌فاضله‌از نوادر عصر خود محسوب بوده وسال ۱۲۶۹ ازسرای فانی‌بدار باقی‌ارتحال‌یافته

۲ ـ ابوالفضل‌احمد میدانی مؤلف کتاب مجمع‌الامثال والسامی فی‌الاسامی بوده میدانی‌ازاهل‌نیشابور وفات او هم ۵۱۸ قمری همانجا بوده است شعراوست:

تنفس صبح الشیب‌فی‌لیل‌عارضی — فقلت عساه یکتفی بعذاری
فـلمـا فشا عـاتبته فـاجـابنی — ایاهل تری صبحا بغیرنهار

۳ ـ حسن نام ابونواس وهانی اسم پدر اوست. حسن از مشاهیر وبزرگان شعرای تازی است . زادگاه او بصره و بقولی اهواز بوده . پدرش از اهل شام‌و مادرش اهوازیه بوده . نوادر وآثار ابونواس را کتابی مستقل بایدکسی از نسب او پرسید گفت «اغنانی ادبی عن‌نسبی» در حسن ظن بخدا گوید :

تکثرما استطعت من الخطایا — فـانـك بـالغ ربـا غـفـورا
ستبصران وردت عـلیه عـفواً — و تـلـقی سیداً مـلکا کبیرا
تعض نـدامـة کفیك عـمـا — ترکت مخافة النار السرورا

در عراق ساکن بوده در بغداد سال ۱۹۵ درگذشته است .

سرو سامان شهی دارم و در بندگیت
بفلك یاد دهم بی سر و سامانی را

۲۰۳ ـ بالجمله حجة الاسلام مردی بسیار بزرگوار و در عین شهرت و مرجعیتی که داشت مجهول القدر زمان خود بوده در قصیدهٔ که ندبه نام داده و بعربی ساخته است. گوید:

فکم حللت رموزاً طالماقصرت — عن حلها حکماء الاعصر الاول
وکم ملکت کنوزاً شد ماجهدت — فی نیلها طلب العلیا ولم تنل

آن راد مرد نامی شصت وچهار سال بامناعت طبع زندگی کرده در تاریخ ۱۱ ماه رمضان سال ۱۳۱۲ قمری روان او از تنگنای جهان رمیده در گلشن رضوان آرمید. چونانکه خود گوید:

خیز تا رخت بسر منزل عنقا فکنیم — پیش ازین حالت دمسازی انعامم نیست

۳۷ ـ شهید الفضیلة میرزا علی ثقة الاسلام

شادروان محمدعلی صفوت در داستان دوستان نوشته است:

۲۰۴ ـ علی بن موسی بن محمد شفیع درشب یکشنبه هفتم شهر رجب یك هزار و دویست و هفتاد وهفت (۱۲۸۷) قمری در تبریز تولد یافته. پس از آنکه در اوایل شباب از محضر جد خود و زمانی در خدمت پدرش کسب علم نموده بعراق عرب رهسپار شده ودر نزد علماء اعلام به تکمیل معلومات پرداخته ودر علوم اصول، فقه، حکمت، کلام، ادبیات، ریاضیات، تاریخ نجوم، بپایهٔ بلند رسیده بود.

شادروان ثقة الاسلام مجموعهٔ بود از کمالات کسبی وفطری هر کس از هر طبقه که بمحضر اورسیدی یا باستماع وعظ و سخنرانی اوتوفیق یافتی خرسند وبهره‌مند برگشتی.

۲۰۵ ـ ازآثارقلمی اوآنچه تاکنون بچاپ رسیده بدینقراراست: رسالهٔ لالان ولاحقهٔ آن. ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاو مقتل سیدالشهدا تلگرافاتی که در موقع انقلاب مشروطه بمحمد علی میرزا مخابره کرده است. ترجمه بثالشکوی، اثر ابوالنصرمحمدبن عبدالجبار عتبی (۱)

---

(۱) عتبی معاصرومعاشرابوالفتح بستی وسرآمد شعرا ونثرنویسان زمان

بقیه پاورقی درصفحهٔ بعد

۲۰۶ – پیش ازآنکه مرحوم امیرنظام گروسی از تبریز به پیشکاری کرمان انتقال یابد درجلسهٔ که جمعی از ادبای وقت حضور داشتند گفت: بخش عمدهٔ تاریخ یمینی را (تاریخ ایام سلطنت محمود سبکتکین) ابوالشرف ناصح ابن‌ظفرالجرفادقانی بفارسی ترجمه کرده. بخش دوم رساله‌ایست درمرثیه نصربن ناصرالدین سبکتکین که آنرا هم حبیب‌الدین محمد ازاهل گلپایگان در سال (۱۲۷۲) قمری بفارسی نقل نموده بخش سوم آن (بث‌الشکوی) است بهتر آنست که آن نیز ازلغت تازی بزبان فارسی ترجمه شود.

امیرنظام درهمان جلسه ترجمهٔ آنرساله را بعهدهٔ ثقة الاسلام که حضور داشت محول کرد. آنمرحوم هم به‌ترجمهٔ بث‌الشکوی بپرداخت وبفاصلهٔ چند روز اولین جزء نگارش خود را پیش امیر نظام فرستاد امیر پس از مطالعه بشادروان ثقة الاسلام نوشت:

عرض میشود رقیمه‌را زیارت کردم وترجمهٔ چون‌لوء لوء منثوروکلبرک مسطور را دیدم بی تملق ونفاق وبی‌مبالغه واغراق حقیق لك آن تکتب بالتبر علی الاحداق لابالحبرعلی الاوراق.

روکه بـرآمد ترابکلك‌سخن‌گوی   آنچه علی را بذو الفقار برآمـد

باین زودی وباین‌خوبی ترجمهٔرساله عتبی را دربحبوحهٔ رمضان‌نوشتن آیتی باهراست و کرامتی زاهر. روان عتبی را شاد فرموده وجرفادقانی را پس پشت نشانده‌اید «انه‌لقول فصل وماهوبالهزل»

مستدعیم خاطرشریف را باتراکم مشاغل با تمام ترجمه مشغول بفرمائید تابدهم طبع نمایند ومنتشر نمایم‌وادبا وفضلارا نمیمه باشد. زیاده زحمت‌نمیدهم ادام الله علینابرکاتکم ۱۹ رمضان ۱۳۱۶

۲۰۷ – ازجملهٔ آثار قلمی و ادبی ثقة الاسلام کتاب مرآة الکتب است که اسامی تألیفات علماء شیعه راگردآورده واز سال ۱۳۱۱ قمری تا آخر عمرش بتدوین وتهیه آن مشغول بوده است.

۲۰۸ – چند سطر ازشرحی که راجع به تسهیل زیج مرقوم داشته‌برای

خود (۴۰۰) بوده ثعالبی چند فصل ازمقالات ویکعده ازاشعار عتبی را درکتاب خود یتیمة الدهرآورده. ازآنجمله است:

اذا رمت من سید حاجة   فراع لدیه الرضی والغضب
فان التهجم نیل المنی   فان الطلاقـة صبح الادب

نمونهٔ نثرنویسی او بلحاظ خوانندگان این تذکره میرساند :

این مجموعه چنانکه در دیباچهٔ آن اشاره شد باکمال تدقیق و تنقیح تصحیح شده وبین الامثال خودبی نظیروبی‌قرین است وازکثرت عوائق‌وموانع که در تهذیب وترتیب این‌کتاب اتفاق افتاد. مراگمان این نبودکه حوادث دهراندازه یابد واین اوراق پریشان شیرازه پذیرد. آهوی مراد به بندآیدو شکار مقصود بکمند افتد ولیکن‌سپاس بی‌قیاس خداوند متعال راکه تسهیل‌طرق فرموده وهمت اولیاء حقه را نعم الرفیق نمود تا با تمام این نسخه موفق‌شدم وازحضرت رب‌العزةمسئلت‌مینمایم که چون گوهر گرانبهای عمربگرو ومزرعهٔ حیات را هنگام‌درو برسد وارادهٔ مالك الملك این‌کتاب را بدیگران تملیك نماید. این نسخه عزیز را رایگان نشمرند «دونه‌المنیه» و زحمات مرا بهدر نبرند. وکمال افسوس دارم ازاینکه تحمل مشقت‌که در ترتیب این‌کتاب مرا روی داده‌کاش در امری بودی‌که درآخرت مرا یاری‌کردی. باز از رحمت حق مأیوس نیستم وازفیض نامتناهی او ناامید نمی‌باشم‌که شاید صاحب نظری همتی نماید و رحمتی بفرستد .

«والله مع ظن عبده المؤمن»

۲۰۹ – ثقة الاسلام باوضاع عصر و رموز سیاست آشنا وآگاه بود ودر این نامه بچند سطرآتی اکتفامی‌شود: در موقع انقلاب‌ایران (۱۳۲۷)قمری روسهای تزاری‌بابهانه جوئی به تبریزآمدند وباغ شمالراکه یکی‌ازمهمترین عمارات دولتی بود اشغال نمودند و درآنجا بعنوان عبادتگاه نظامیان‌تصرفاتی کردند. ثقة الاسلام متحمل نشده بواسطهٔ ثقة الملك‌کارگزار وقت درآن باب بقونسولگری روس و رئیس‌ارتش مراجعه واعتراض نمود. پاسخ قونسول‌روس که در تاریخ ۲۲ شوال (۱۳۲۷) بکارگزاری رسیده بدینقرار بوده:

ازمضمون مراسلهٔ شریفه مورخه ۱۶ شهرحال بنمرهٔ ۱۱۱۶ آنجناب. دوستدار استظهاری، استحضار لازم بعمل آمد جواباً بـا نهایت توقیرو احترام زحمت افزاست: بطوریکه درملاقات خصوصی اظهار داشته‌ام درباغ شمال‌بنای مخصوصی برای کلیسا نشده‌وبلکه برای اینکه‌سالدات وقزاق از اجرای‌آیین روحانی‌مجبورندروی سه دیوارکه دریك‌نقطهٔ باغشمال بوده چند تیرانداخته وپوشیده شده تا از باران وبرف وغیره محفوظ باشد ویکدیوار چهارم اضافه کرده‌اندکه نصب‌در و پنجره نمایند. درموقع‌معاودت اردوی روسی بحال اول

اعاده خواهد شد. محض استحضار خاطر شریف در تکمیل اظهارات شفاهی بمقام مزاحمت برآمده دراین موقع احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

هنگامی که نظامیان دولت اجنبی به تبریز آمدند بیشتر متنفذین وقت وثروتمندان نه تنها جرئت نفس کشیدن را نداشتند بلکه متظاهر بحسن‌قبول و متمایل به نزدیکی آنها بودند تا بدانوسیله منافع خود را تأمین کنند لیکن ثقة الاسلام بامضای صریح خود بمناسبت نزدیکی عید نوروز مقالهٔ در روزنامهٔ محلی نوشته از این لحاظ که بیگانگان بخاك ایران تجاوز کرده‌اند مردم‌را بترك عید وبرعایت سوگواری دعوت و بدینشعر تأثرات خود را آشکارساخت:

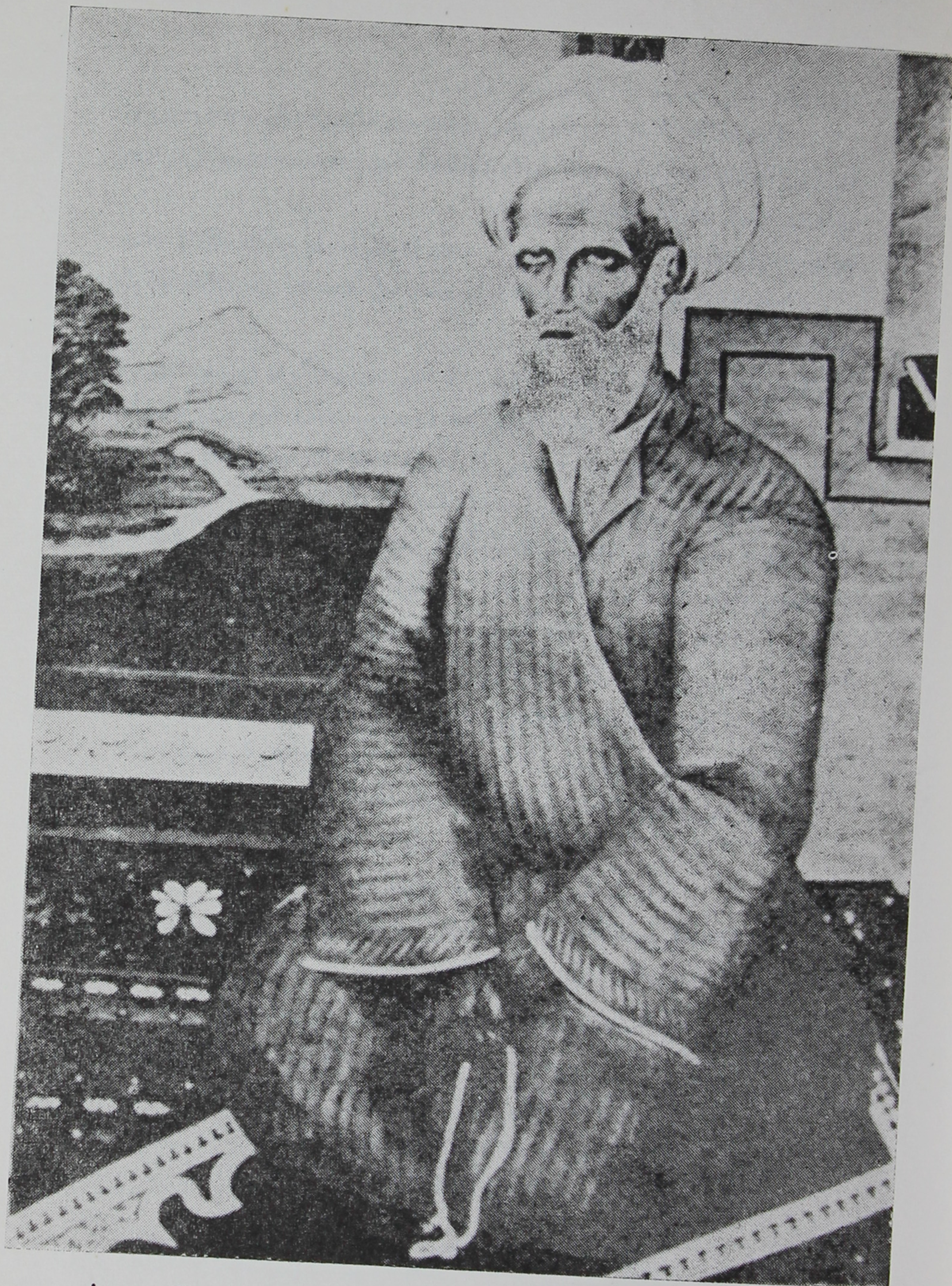
عید آمد وافزود غمم داغم دیگر ماتم زده‌را عید بود ماتم دیگر(۱)

صاف درونی ونیکمردی‌هر کس‌از گفتارازکه باکردار توام باشدنمایان گردد. متن پیغام‌ثقة الاسلام راکه بانجمن ایالتی آذربایجان در سال ۱۳۲۵ قمری فرستاده و درشمارهٔ ۷۹ مورخ ۲۹ ربیع‌الاول روزنامه درج شده دینداری وخردمندی ونیکمردی اورا گواهی دهد:

خانوادهٔ من‌پدر برپدرچندین سال است درآذربایجان بوده و ده‌دوازده پارچه ده از بابت وقف وثلث در دست ما میباشد. خدا شاهد است‌که تا حال چگونه با رعایا رفتار نموده و رعایت حال ایشان راکرده‌ایم چنانکه دراین مدت از رعایای علاقجات که‌در دست من است اظهار تظلمی نشده و هیچوقت که برعایا ظلم وتعدی وارد شودتا حال تصدیقی و زحمتی برای اعضاء محترم نشده است. مگررعایای اندبیل که سابقا از مباشرشکایت کرده بودند بعد از رسیدگی رعایتی درحق آنها مقرر نمودیداطاعت‌شد ولی‌آنها بهمانقدرها کفایت نکرده وقانع نشدند بخانهٔ کدخدا ریخته و انبارکاه وعیره را داغون کردند بنابراین انجمن را اطلاع دادیم که یکنفر معین نمائید باندبیل رفته درآنجا رسیدگی نماید.

ازقرار معلوم کسی ازخدام‌انجمن معین شده است برای تحقیق باندبیل برود چون آن مأمور یکی ازقوم و خویشان‌کسان داعی است و مأموریت او باعث پارهٔ گمانها خواهد بود. خواهشمندم مأمور دیگری که بعمل‌دهات‌ورعایا

۱ــ گویندهٔ شعرحیرتی قزوینی ازشعرای‌قدیم شهرقزوین وشغل اوسراجی بوده است



تمثال مرحوم شیخ احمد احسائی که بنا بر روایت قدما یکی از اولاد فتحعلی‌شاه
که کمال مهارت را در نقاشی داشته در حال نماز شیخ آنرا کشیده است

بصیرباشد معین نمائید تا احقاق حق نماید .

بالجمله ثقة الاسلام درتاریخ‌عصردوشنبه روزعاشورا سال ۱۳۳۰ قمری در اثرپافشاری ودفاع از حوزهٔ اسلام واستقلال میهن دردست روسهای تزاری بدار زده شد. چنانکه خود گوید:

ره بسرمنزل مقصود نخواهد بردن هرکه بیم ازستم سنگ ملامت دارد

مفهوم این شعر را از مرحلهٔ قول بمقام فعل آورد وبا یك فداکاری قابل ستایش تا ابد سربلند گردید:

(ترك سرکن که‌درین دایرهٔ بی سروپا تاکسی سرننهد گوی زمیدان نبرد)

۲۱۰ - بی‌مناسبت نیست که‌باین‌تصادف عجیب اشاره شود درسربازخانهٔ قدیم تبریزکه شهید نام برده وجمعی از احرار وفدائیان میهن بدار زده شد. اکنون‌کاخ پرعظمتی بنام دانشسرا ساخته شده وازآن عجبتر این است که‌جای نصب چوبهٔ دار سالون سخنرانی وُجایگاه‌تریبون (منبرخطابه) واقع شده‌است

در زمینی‌کاندرآن احرار آذربایجان برفرازچوب دار دشمنان دادندجان

از پی آمـوزش اولاد آن آزادگـان اینچنین‌دانشسراها سرکشدبرآسمان

۲۱۱ - ادیب‌الممالك فراهانی حسبحال آذربایجان وخراسانرا‌ترکیب بندی ساخته‌کشته شدن‌ثقة الاسلام‌شهید را بدین نحوتقریر واشعار نموده‌است:

علی فرزند موسی عالم راد جهان فضل و دانش‌کرسی‌داد

گرامی فحل‌ودانشمنداستاد بدار الخلد شد از دار بیداد

فلك گفتا که در ماه محرم

علی بردار شد مانند میثم

۲۱۲ -علی‌رضا تبیان‌وقایعی‌متخلص‌برضائی‌عضوانجمن ادبی آذربایجان درتاریخ‌کشته شدن آن شهید سعید گوید:

ان الفوأد لهذا الرزه ملهوب و الدمع فی ذلك‌المفجوع مسکوب

کیف‌السلوعن الخطب‌الفظیع وقد اشجی القلوب ومنها الصبرمسلوب

ان الرضائی اذاً بـالحزن حررفی

تـاریـخه « ثقة الاسلام مصلوب »

(۱۳۳۰)

۳۸ - میرزا اسماعیل حجة الاسلام

- ۲۱۳ -- فرزند سوم آخوند ملا محمد حجة الاسلام - میرزا اسماعیل

حجة الاسلام بود که درزهد وتقوی. ورع وپرهیز کاری معروف بود ازشاگردان ارشد آخوندمیرزا محمدباقر اسکوئی (۱) بشمار میرفت. درسامراء هم خدمت میرزا حسن شیرازی درس خواند و از مقربین و موثقین آن حوزه محسوب شد .و از هر دو اجازهٔ اجتهادو در ردیف فقها بشمار میرفته است.

میرزا اسماعیل حجة الاسلام از طبع شعر هم بهره‌ای داشته و درمدح حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) قصاید و مدایح غرائی انشاد نمودکه یکی از آن قصاید با بیت ذیل آغاز میشود .

دلا تا کی در این دنیا غم وجور ومحن بینی
بکار خویشتن هر دم دو صد عقد و شکن بینی

در نزد عموم محبوبیت داشت و روحانیتش درمیان خاص و عام‌مسلم بوده است و در سال۱۳۱۷قمری نهم شهر رجب روان پاکش در شجرهٔ طوبی‌مأوی گزید و از هم و غم دنیاآسوده گشت

۳۹ - میرزا ابوالقاسم (حجةالاسلام)

۲۱۴ -- پس‌از وفات‌مرحوم میرزااسماعیل‌حجةالاسلام.میرزاابوالقاسم فرزند میرزا محمد حسین آقاحجةالاسلام که درنجف اشرف مشغول تحصیل بود بشهرتبریز رفت مانند آباء خود زمامداری مسجد حجةالاسلام‌را بعهده گرفت و مدتی‌مدید آنمحراب را اداره نمود در زهد و تقوی وروحانیت حقیقی‌مانند

۱- میرزا محمد باقر اسکوئی در زهد و تقوی وعلم وعمل‌سلمان‌عصر بود علم‌اصول وفقه را ازدشیخ‌مرتضی انصاری وعلم‌حکمت وفلسفه راخدمت‌مرحوم‌میرزا حسن گوهر فرا گرفت از کلیهٔ اساتید خود باخذ اجازات مفصله اجتهاد نائل‌آمد و در مقام فضل واحاطه بر علوم بدرجه‌ای رسید که اکثر علماء وفضلای آنعصر از وجودش‌استفاده و استفاضه‌میکردندو در زهدوتقوی بین‌اقران خودضرب‌المثل گردید و مدت مدیدی مرجع تقلید اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز وترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصا تبریزواسکو واقع شد و نماز را در اوقات سه گانه باجمعیت‌انبوهی در روضه مقدسه حسینیه طرف رأس مطهر بجا میآورد و تقریبا شصت کتاب و رساله در غوامض فقهیه و مسائل حکمیه تألیف نمود که بعضی از آنها بطبع رسیده است در دهم شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۳۰۱ قمری درشهر کربلا وفات یافت .

آباء واجدادشان ضرب المثل بود ولی با نزوا وکناره گیری از هیاهوی اجتماع بیشتر علاقه داشت این شخص آخرین فرد روحانی خانوادهٔ حجة الاسلام بود در تاریخ ۱۳۶۲ قمری در شهر تبریز وفات یافت .

۲۱۵ـ خانوادهٔ حجة الاسلام تقریبا مدت یکصد و پنجاه سال در راه نشر اسلام و فضائل و مناقب آل بیت اطهار و ترویج مذهب جعفری ومشغول بودند، با اینکه در این مدت طولانی مرجع و پیشوای عدهٔ بسیاری از اعیان و تجار و ثروتمندان آذربایجان بشمار میرفتند و عاید سرشاری داشتند و حقوق شرعیه و هدایای فراوانی بدست ایشان میرسید باز هم در اثر ورع وزهد وتقوی بعد از وفات ایشان خانه و کتابخانه شان در برابر قرضها و دیون ایشان بعرض بیع گذارده شد

۴۰ ـ حاج محمد کریمخان کرمانی
۱۲۲۵ ـ ۱۲۸۸ ه.ق

۲۱۶ ـ در اثر نشر آثارو افکارشیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی یك انقلاب فکری و سیاسی بصورت دینی سر تاسر ایران وعراق رافرا گرفت. افکار را متوجه ساخت که قائم آل محمدص قریباً ظهور خواهد کرد . درجهانی که پرازجور وستم بنیاد عدالت را بنا خواهد نهاد.

مردم از فشارحکام استبداد بجان آمده بودند. افکار جامعه به ـ ظهور علی محمد باب که تمام علوم رسمی را قیل و قال میدانست متوجه شده بود .

۲۱۷ ـ باب با قیام و دعوت خود تمام معتقدات دینی ثابته علمی راکه هزار سال در استحکام اساس آن دانشمندان فکر کرده و کتاب هائی نوشته بودند میخواست متزلزل کند !! البته در این هنگامهٔ سیاسی و دینی دانشمندان و روحانیون هر کدام باندیشه وسلیقهٔ خود مقاومت و مبارزه کردندولی بسیاری از مردم از کارهای متشرعین مزور بیزارشده و سر گردان و نگران بودند ! بپیروان شیخ و سید گرویدند چه اینان تقریباً روشن تازه تری در بارهٔ علوم آل محمد (ص) پدید آورده بودند سخنان دیگری داشتند که علماء روحانی دیگر آنانرا مدرسه شیخی میگفتند .

۲۱۸ ـ سید علی محمد باب میخواست پیروان شیخ و سید را متوجه خود سازد. می گفت آن ظهوری که منتظرید من هستم ! اما این گروه یعنی پیروان شیخ و سید که صفات مهدی موعود را در سید باب نمی دیدند سخن وی را

نمی‌پذیرفتند ! نیروی‌علمی و مبارزه راهم در برابر باب و بابیان کمترداشتند.

۲۱۹ ـ دراین گیرودار سیاسی که بصورت مذهب تجلی‌می‌کرد ایران محتاج بیك قائد روحانی و دانشمندی بود که با سخنان شیخ وسیدبتواند اهل علم و دین را متوجه خود سازد باب را در هم شکند ! این زور آزمائی علمی و دینی کار همه کس نبود یکی از دانشمنداینکه توانست در این معرکه داخل شود وپیروزآید! حاج‌محمدکریم‌خان کرمانی‌قاجاربود باقدرت ظاهری نژادی و نیروی علمی ومعنوی یکه و تنها در این مبارزه درآمد تاااندازه‌ای ثابت کرد که سخنان شیخ و سید این است که من میگویم و تنها شاگرد مدرسه آنان‌منم که میتوانم بگویم آنان چه گفته‌اند و چه میخواهند بگویند سید محمد علی باب که درسی نخوانده و چیزی نفهمیده است ؟!

۲۲۰ ـ این غوغای علمی و دینی در تمام ایران و عراق عرب طنین انداز شد ! شاگردان با سواد مدرسه شیخ و سید هم وقتی استاد توانائی را در برابر دشمنان عالم اسلام دیدند که هم با قدرت علمی خودآراء وسخنان‌باب وپیروان او را نقض می کند وهم معتقداتی‌که نسبت بسید و شیخ دارند محفوظ واستوار میدارد این بودکه بپیروی و اطاعت وی با رغبت تمام گردن‌نهادند! بنام «مشرب شیخی» دستگاه جداگانه‌ئی در برابر مشرب های دیگر اسلامی تشکیل گردید. مردم تازه نفس با دوستی‌اهل بیت (ع) شروع بکار کردند و در اخلاق و رفتار از فرق دیگر ممتاز گشتند!!

۲۲۱ ـ شیخ محمد محلاتی نویسنده کتاب شیرین «یارقلی» در مقدمهٔ رساله‌ای که در خصوص مشرب شیخیه نوشته میگوید «در کربلا کفشی را از کفش دوزی خریدم و بیکی‌از رفقا گفتم که فلانی آیـا خبرداری کفش دوزی در بازار کفاشان دکانی دارد که خیلی خوش اخلاق و خوش مشرب است و غیر از مسلمانان دیگر او را دیدم گویا مسلمان نباشد ! دوستم گفت آری‌او پالانش کج است شیخی کریمخانی است . روز دیگر رفتم به نزد کفش‌دوزو پس از سلام و تعارف بوی گفتم یارو معلوم میشود تو هم زیر نمدکلاهی داری کفش دوز مرا بدکان خود برد و ساعتی بـا هم نشستیم و صحبت نمـودیم » از حسن سلوك و رفتار شیخیان‌از معلوم میشود از همان اوقات مردمی خوش‌خلق و پاك دامنی بوده‌اند که شیخ محمد محلاتی دانشمند روحانی(۱) تحت تأثیر

---

۱ ـ شیخ محمد محلاتی‌فرزند شیخ‌اسمعیل‌محلاتی‌مؤلف‌کتاب انوارالعلم و

بقیهٔ پاورقی درصفحه بعد

اخلاق یك کفش دوز شیخی قرار می گیرد و از وی ستایش‌ها مینماید واو را قهرمان کتاب خود قرار میدهد.

۲۲۲ ـ مبارزه حاج محمدکریم خان کرمانی با بابیه داستانی دلکش و تاریخی است که در خور مطالعه و توجه است. بقول عباس‌افندی اگر حاج محمد کریمخان امر باب را اطاعت مینمود تمام ایران بابی میشدند ؟! چه نیروی سلطنتی و علمی و سرمایه دار بود کریمخان باب را خورد کرد و امر باین بزرگی را بمردم مشتبه ساخت !

۲۲۳ـ صبح ازل درخطبه خودکه شروعش این‌است میگوید:

بسم الله الخالق الباری المصور المقتدر القدیر

الحمدلله الذی تجلی علی الامکان باشراق انوار وجهه الطالع من افق مشیته المبدعة التی او جدها لنفسها بنفسها عن نفسها علی هیئة نفسها علی ما تجلی لها بها منها الیها فجعلها هیکل اسمائه وصفاته واظهر منها جمیع افعاله .

پس از ذکر ظهور نقطه بیان ـ میگوید :

ولایری فی شئی الآیات تجلیات ظهوره ولقد ملاء ارکان کل‌شئی من طراز جلاله و صار کل الذرات بجوهریة‌الذات مرآت شارق جماله فانبسطت بساط‌الوحدة والتوحید وار تفعت‌الویة التسبیح والتقدیس والتمجید و تلاطمت یمایم التهلیل والتکبیر والتحمید وتموجت بحارالقدرة والعظمة والعلووالتفرید وانطوی السماء والارض کطی السجل الکتب و ظهرفی الملك طراز جدید و قامت‌القیامة فهذالهوالرجع البعیدو نفخ‌فی‌الصور فحشر من فی القبور بامرالله‌العزیز المجید فجاء الحق وظهر امرالله والیوم یوم‌الله علی الکافرین شدیدان هذه‌هی الساعة ظهرت وانشق‌القمر وان الایات نزلت وقال المعرضون سحر مستمر و بذلك رأوا العذاب الاکبر ورجعوا الی قعرالسقرذلك‌جزاءمن‌اعرض وادبر واعترض علی الله ونفر وجحدبربه وانکر واتبع هواه فاستکبر وما آمن بالله وقدکفرقل ذوقواالعذاب بشر کلهم هذه شجرة الزقوم بئس الشجر یا ایها المنکرون‌این المفر هذاقهرالله الجبار الاقدر فی هذاالجحیم المنقعراما اوعدناالاثیم بالعذاب الالیم والسموم والحمیم ونارالجحیم قدقضی الوعید ذق یا ایهاالعزیزالکریم .

نظر بآیات عدیده قرآن مجید است که مواردی را ذیلا اشاره مینماید

المعرفة «چاپ نجف» ازجوانان روشن فکر بود که نخستین مجله ماهانه زبان فارسی را بنام «الغری» و بعد بنام «درة‌النجف» در اوائل مشروطیت ایران در حدود یکسال در نجف اشرف منتشر کرد

با تذکر باینکه حاج محمد کریم خان در آثارش معمولا ار خود چنین یاد نمود چنین گوید بنده اثیم کریم ابن ابراهیم: حتی فرزندانش هم اغلب نام اثیم را برعایت قافیه بر خود پذیرفته اند مثل اینکه نخواسته اند توجه بمضامین حساس آن نموده باشند.

۱ - در سورهٔ بقره : والله لایحب کل کفار اثیم

۲ - درسوره نساء : ان الله لایحب من کان خوانا اثیما.

۳ - در سوره شعراء : هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاك اثیم.

۴ - درسوره دخان : ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحمیم ذق انك انت العزیز الکریم ان هذا ما کنتم به تمترون.

۵ - درسوره جاثیه : ویل لکل افاك اثیم یسمع ایات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و اذا علم من ایاتنا شیأ اتخذاها هزوا اولئك لهم عذاب مهین.

۶ - در سوره مبارکه قلم : ولا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلك زنیم ان کان ذا مال وبنین اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین.

۷ - سوره مطففین: ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین وما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون.

ترجمه ظاهر آیات مبارکه که با عداد نمایانده شده تقریباً چنین است :

۱ - وخدا دوست نمیدار هرپا فشار درکفر گناهکار را.

۲ - بدرستیکه خدا دوست نمیدارد کسی را که بسیار خیانتکار اثیم باشد.

۳ - آیا خبر بدهم بشما که شیاطین بر کی وارد میشوند نازل میشوند برهر بسیار دروغگوی اثیمی.

۴ - بدرستیکه شجره زقوم خوراك اثیم است مثل چرك ویاسم که میجوشد درشکمها مثل جوشیدن داغ شده بگیرید اورا وجایش دهید درمیان جهنم پس بریزید بالای سرش از رنج وعذاب آب خوش بچش زیرا که تو هستی عزیز کریم این است آنچه تردید بآن مینمودید.

۵ ـ وای برای هر بسیار دروغگوی اثیمی که‌میشنود براوخوانده میشود آیات پس پافشارشوداز روی‌سر سنگینی‌وتکبر که گویا نشنیده آیات را پس بشارتش ده بعذاب دردناك وچون بداند ازآیات‌ما چیزی‌را سخریه گیرد آنرا براین جماعت است عذاب خوار کننده .

۶ ـ پیروی مکن هر بسیار سوگند خورپستی را که خورده گیررونده بسخن چینی وباز دارنده از نیکی و تجاوزکاراثیم لئیمی استکه از قوم خود نیست بعداز این همه اینکه دارند مال وفرزندان است چون‌خوانده شود براو آیا ما گوید افسانه پیشینیان است .

۷ ـ وای در امروز برای تکذیب کنندگان کسانی که روز دین را تکذیب می کنند و روز دین را تکذیب نمی کنند مگر هر تجاوز کار گناه کاری چون‌خوانده شود براو آیات‌ما گویدافسانه پیشینیان‌است چنین نیست بلکه مهرنهاده بردلهاشان آنچه کسب می کرده‌اند حاشا بدرستیکه اینان از رب خود در امروز محجوب شدگانند .

وهرکس آیات پیش وآیات بعد این آیات درهفت سوره مبارکه راخوب توجه ودقت فرماید میبابدآنچه راکه ساکن‌القلب عظمت امرالله را درك نماید.

اماکنت(۱) ذاکراهذا الیوم‌العظیم وماخفت عن‌الله‌المقتدر الحی‌القدیم هذامقامك شرالمقاعد للظالمین الذین (۲)جادلوافی آیات الله‌المهیمن الملك المبین ولقدکانوا بذالك من الکافرین هذایوم الظهور و زمان الحضورولقدا احاط الملك قمص‌النور نعم المقام‌للموحدین وحسن‌الدار‌للمؤمنین دارالسرور فادخلوامساکنکم‌هذه‌حبذاطرزالقصورهذاماوعدکم‌ربکم‌الرحیم‌الغفورفابشروایها الصالحین بما اعطاکم‌الله العزیزالشکوروان‌الذین‌ظلمواعلیکم‌دخلواعلی‌النارساء الحال وبئس‌القرارقداحاط علیهم قهرالله المهیمن‌الجبار فلاملجاء لهم ولایزید

---

۱ ـ حاج محمد کریم‌خان دراوائل بر گشت بکرمان در تمام‌درس وبحث و مواعظ خود بیشتر در وصف امام زمان وآثار وعلائم ونزدیکی ایام ظهورداد سخن می داده وشنوندگان را مستعد مینموده است .

۲ ـ او است که در مقابل فرستادگان وآیات حضرت اعلی‌بمجادله قناعت نکرده‌کتاب های ردیه نوشت وگویند یکی ازاین‌کتب‌که بنظر حضرت اعلی‌رسید اشاره به‌آیه مبارکه ان‌شجرة الزقوم طعام الاثیم فرموده وآشکار ساخت این‌قبیل آیات چه مواردی دارد .!!

هم الاالخسار ولیس لهم عن‌الله من فراران هذا ما کانوا به یوعدون .

- ترجمه آنچه از خطبه درج شد تقریباً این است از سطر نهم صفحه ۱۷۵ در هیچ چیز دیده‌نشود مگر نشانه‌های خود نمائیهای ظهورش و بتحقیق پر کرده پایگاه هرچیزرااز زینتهای جلالش و همه ذرات شدند آئینه‌درخشنده جمالش پس گسترده شد بساط یگانگی‌و یگانه پرستی افراشته شد علمای تسبیح وتقدیس و ستایش گری و موج برداشت دریای تهلیل و تکبیر و سپاسگزاری و بموج‌آمد دریاهای توانائی وبزرگی وبلندی و یکتائی وبهم نوردید آسمان وزمین مثل بهم نوردیدن جلدکتابهارا وآشکار شد درملك زینت تازه‌ئی وبر پاشد قیامت پس همین است همان برگشته دورودمیده شد درصوروهر کس در قبرها بود محشور شد بامر خدای عزیز ستایش شده پس حق آمد وامر خدا آشکار شد وامروز است روز خداکه بر کافران دشواراست وهمین‌است همان ساعتی‌که آشکار شده‌است و دو پاره گشت ماه و نشانه‌ها فرود آمد و معرضین گفتندجادوی وجاری شده است وباینجهة دیدند بزرگترشکنجه را وبرگشتند بگودی دوزخ این است پاداش آنکه روگردانده وپشت‌کرده و برخدا حورده گرفته وبیزاری نموده وانکار کرده رب خودرا ومنکر شده وهوس خویش‌را پیروی نموده وسرکشی‌کرده ونگرویده بخداوبتحقیق کافرشده‌است بگو بچشید عذاب بواسطه مشترك شدنتان این‌است درخت زقوم چه‌بد درختی‌است‌ای‌انکار کنندگان گریزگاه‌کجا است این سرکوبی خدای جبارتواناتر باشد دراین دوزخ گود آیانترسانده بودیم اثیم را بعذاب دردناك وزهرها وداغها وآتش دوزخ بتحقیق ترسانده شده انجام شد بچش ایکه عزیز کریمی آیا تونبودی یادکنندهٔ این‌روز بزرگ‌ونترسیدی‌ازخدای‌توانای‌زنده‌پاینده‌این‌است جایکاهت بدجایگاهی است برای ستمگرانیکه مجادله کردند درنشانه‌های خدای غالب پادشاه آشکارشده وباین واسطه بتحقیق ازکافرین شدند این است روز ظهور وهنگام پیشگاه آمدن که فراگرفته‌است ملك را جامعه نور نیکوجایگاهی‌است برای یگانه پرستان وخوب خانه‌یی است دارالسرور برای مؤمنین پس وارد شوید جایگاههای آسایش‌خودتان راچه نیکواست زینت کاخها این است‌آنچه که پروردکار مهربان‌آمرزنده شمابشما وعده داده‌پس‌شادمان باشیدای شایسته کاران بآنچه خدای عزیزسپاسگزار بشما عطافرموده‌است کسانیکه برشماستم نمودند بیدترین حال وارد بر آتش شدند وبد جایگاهی است که قهر خدای

مهیمن جبار آنرا فرا گرفته در صورتیکه نیست برایشان و پناهگـاهی و جز زیان برایشان افزون نشود ونیست برایشان از خدا هیچگونه گریزی بدرستیکه این است آنچه بآن وعده داده میشد (۱)

۲۲۴ـ درکتاب ظهورالحق داستانی ازاین مردعلمی وروحانی نوشته اند که برای نمونه بخشی از آن در اینجا نقل میشود تا معلوم شود کـه پس از سالیان دراز هنوز بهائیان چه داغ دلی از خان کرمان داشته و دارند . (۲)

« کرمان ارض الکاف والراء » حاجی محمدکریم خان مقتدای معروف شیخیه درآن بلد بسال ۱۲۲۵ متولدشد و پدرش ابراهیم خان که درآن ولایت و نیز بلوچستان وغیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی وصاحب مال ومکنت و تعلق نام بعقیده شیعت ونیز محب شیخ احسائی بود و بناء مدرسه درکرمان با مضافات واوقاف ازابنیه خیریه اوست وفرزند مهتر مذکور خود را بتحصیل علوم و رسوم وملائی گماشت چنانکه درعنفوان جوانی تحصیلات اولیه اش حصول یافت وپس از فوت پدرحسب اعتقاد وانجذاب قلبی بکربلا شتافته در حوزه درس حاجی سیدکاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود وسفری نیز بمکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سیداجازه گرفته به کرمان برگشت وبساط درس ووعظ وامامت جماعت بر قرار داشته نشرعقیدت نمود وباوی مراسله ومرابطه ممتدداشت وباعظمت نسبت وفرط مال وعلم وکثرت برادر وخواهر وخویشان غنی حکیم پرور مقام وشهرت وعظیمه حاصل کرد ودر آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خودرا یکی از معارف چهار گـانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باوگرویدند وصاحب ریاست خطیره علمیه ودینیه گردید وباجتماع هرگونه اسباب سروری ومهتری خصوصاً تقرب سلطنت وکثرت قوم و عشیرت وجمعیت پیروان درعقیدت صاحب نفوذ وقدرت تـامه شد ونسبت و

---

۱ ـ این رشته از اطلاعات توسط یکی از دانشمندان بابی بنگارنده این سطور رسید.

۲ ـ کتاب ظهورالحق تألیف شیخ اسدالله فاضل مازندرانی درنه مجلد بزرگ تالیف شده است که جلد سوم آن بی تاریخ درتهران چاپ شده ونه جلد خطی آن در نزد مؤلف دیده شد واین قسمت اقتباس ازجلد سوم چاپی آن است .

زندگانیش در خاندان ظلم وقاجاریه ونیز شئونات مال وجلال ومخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاء وعباد وزهاد اصحاب شیخ وسید ناپسند مینمودو وسید غالبا او را نصیحت وتذکر داد .

«آورده‌اند که جناب مقدس حامل دوتوقیع منیع برای دوتن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریمخان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقیع رفیع اسلوب ادب وحسن اخلاق ونیز طریق حزم واحتیاط را پیش گرفته گفت علمائی برتر ازمن در عراق عرب موجودند ومن ازایشان تبعیت دارم آنچه رای وفتوی دهند اطاعت مینمایم ولی حاجی محمد کریم خان بغایت حسد وعدوان برخاست وبتعرض ومقاومت پرداخت وصدمات اذیات بسیار براصحاب واحباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملاکاظم ابن استاد یوسف بنا است که ازطبقه علماء شیخیه وتبعه خان بود وبزیارت توقیع حضرت ذکرالله الاعظم ونیز برای اموری چندکه در عالم رؤیاء مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد . (۱)

---

۱ ـ حاجی محمد کریم‌خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سیصد برادر زاده وخواهر زاده داشت وهمه از ملاکین معظم ومتمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان درمحضر شان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی‌نشستند وهر یك در سالی ازده الی صد هزارتومان عائدات ملکی داشتند وهمه در رکابش پیاده ودر حضورش ایستاده بودند ودرسال از دویست الی سیصد هزارتومان خمس وزکوة باو می‌دادند وپدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت ودر مجلس روضه خانی که سالی یکبار ایام معدود در خانه‌اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعداز روضه خوانان بمنبر می‌رفت وصد وپنجاه قلیان سرطلا ازقهوه خانه‌اش بیرون می‌آمد وپیشخدمتها باقمه های مطلاهمگی ساده رو وکلابرادرزاده‌اش وخواهرزاده بودند وحاجی علی نام ارباب درکرمان صدهزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت وآقا مهدی نام رفسنجانی سالی دوبار ویرا بازیاده از صد نفر اخوان واصحاب وخدامش بمشهد رضا دعوت وضیافت می کرد ودر هربار تقریبا بیست هزار تومان مصاریف سفر می شد وسالی پنج شش هزار تومان خمس وزکوة باو می‌داد وخان دردومسئله فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل بمجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه‌اش تغییر نیابد متنجس نمی‌شود بلکه طاهر ومطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز میباشد وهر گز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیده‌تش برخودش معلوم گشت وتصریح ببطلان قول خود ولزوم متابعت عقیده مشهور نمود .

خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا علی اصفهانی .

و در مسجد علی المغبر باحضور خان زبان بمدح وثنای این امر گشوده واقامه دلیل و برهان برحقیقت نمود لذا در همانروز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریمخان ویرا باچوب کثیر مورد ضرب وفیر ساخت وایامی قلیل بیش گذشت که ملا کاظم از اینجهان فنا رخت بعالم بقا کشید و حاجی محمد کریمخان باذیت وتعذیب احباب اکتفا نکرده ودر کتب مؤلفه خویش بنام فطرة السلیمة وازهاق الباطل وتیر شهاب فی الرد علی الباب وغیرهما رد وایراد و طعن وسخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت ودر کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته وعد داد که توقیع منیع سابق الذکر رادر هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه‌اش ثبت نماید لکن بوعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان وتوابع گشت و شاه در بدو امر از اوتجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکنونه‌اش برده بنای تحقیر گذاشت واواحتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص ومحارم خودرا رکن رابع میخواندند وبابیه او را رجعت سفیانی گفتند ودر صف اول از حروف نفی شمردند آورده‌اند که روزی خان در مسجد باجمعیت ماموءمین نماز ظهررا بجماعت خواند ودر محراب نشسته مشغول باوراد ومنتظر وقت اداء صلواة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبر برآمده رؤیای عجیب ومکاشفه غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود مأثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنك جوانرا از منبر پائین کشیدند و چنان زدند که مدتی در بستر رنجور وناتوان افتاد وبالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ ه. ق در کرمان بحال مذکور باقی بود ودر آنسال بعزم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب رهسپار بسوی بندرعباس گشت ودر منزل چهارم مسمی بنهرود در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال در گذشت ولاجرم جسد را عائله وهمرهان بقریه لنگر باز گرداننده بامانت گذاردند وپس از تقریب دو سال بکربلا برده دفن نمودند واو کثیر التألیف بوده کتب ورسائل بسیار درانواع علوم ورسوم متداوله ومباحث دینیه نوشت وپیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش جمله هوالحی لایموت را (۱) برگزیدند وبابیه جهله خسوف السفیانی بالبیداء محققاً را انتخاب نمودند وتتمه از احوال او وخاندانش را در بخش

---

۱ ـ ظهورالحق جلد سوم ص ۳۹۹ـ۴۰۱ چاپ تهران.

ششم مینگاریم . »

۲۲۵ ــ خلاصه آنچه که در تذکرة الاولیاء تألیف نعمت‌الله رضوی نوشته شده این است :

« حاج محمد کریم پسر ابراهیم «ظهیرالدوله» پسر مهدیقلی خان پسر محمد حسنخان پسر فتحعلیخان قاجار است وابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود چندی حکمران خراسان وبعد حکمران کرمان وبلوچستان شد بسیار نیك سیرت وعادل و دین دار و مراقبت کامل در امور مذهب داشت و ارادت واخلاص مخصوص نسبت بشیخ احمد احسائی داشت باآنکه شیخ احمد با امراء وحکام مراوده نداشت ولی در یزد بخانه ابراهیم خان رفت ، آن در زمانی بود که ابراهیم‌خان بطهران میرفت آثار خیره خان درکرمان واطراف آن بسیار است ، بنای مدرسه ابراهیمیه وقیصریه وحمام وعمارات ارك کرمان واملاکی که آباد کرده شاهد این مدعا است .

حاج محمد کریمخان در کرمان شب پنجشنبه ۱۸ محرم ۱۲۲۵ هجری متولدشد، ابراهیم‌خان که آرزوی فرزندی داشت ازمولودجدید بسیارخوشحال شد مدرسه عالی با مضافات بنیاد نهاد.

۲۲۶ ــ بعد از آنکه حاج محمد کریم خان ازکتب فارسی بی‌نیازشد در نزد اساتید کرمان بتحصیل علوم عربی پرداخت بسیاری ازخطوط را بپایه اساتید باستان مینوشت ، درنقاشی گل وبرك را فی المثل بطراوت محل بوستان مینگاشت ولی‌پس ازآنکه درکربلا درنزدآقا سید کاظم رشتی شتافت ،اسلوب خط را تغییرداد! بحکم محبت وارادت برروش او شتافت اسلوب خط راتغییر داد! به‌حکم محبت وارادت برروش اوشتافت .

۲۲۷ ــ هم خود را فقط مصروف علم وعبادت میداشت ولی بحکم‌همت بلند بعلوم ظاهری قناعت نداشت طالب انسان کامل بودپیوسته تجسس مینمود چون دیدکه دامن مقصود بدست نیفتاد آستین برهمه برافشاند وترك معاشرت کرد تا روزی یکی‌از دوستان فرصتی بدست آورده اندوه را سبب پرسید گفت اندوه من نه از امور دنیا است بلکه برای این‌است که مرا جزخورد وخواب کار دیگری باید وطی این طریق بسمت استاد واصل نشاید !!

«قطع‌این‌مرحله بی‌همرهی‌خضرمکن　　　ظلماتست بترس از خطر گمراهی»

اگر چنین کسی رادیده‌اید ولی اسمی از او شنیده‌اید بازگوئی‌وگرنه

اب فروبند آن دوست گفت من خود ندیدم لکن درديه ماحاج اسمعیل نامی
است که مردی عالم ووارسته وصاحب ذوق است او میگوید در عتبات عالیات
خدمت سیدی جلیل القدروحکیمی عظیم الشأن رسیده‌ام که اسمش حاجی‌سید
کاظم است دل در محبتش باخته وقلاده طاعتش بگردن انداخته‌ام ومرا امر نمود
که حاج اسمعیل را حاضر سازم از خدمتش رفتم و اورا ملاقات نموده ماجرا
گفتم نخست از آمدن ابا نمود وبعرض رسانیدم که‌مردی‌منزوی است وازمعاشرت
با مانند شما خودداری دارد خان بر مبالغه واصرار افزوده بالاخره بهرجور
بود حاج مزبور را بحضورش بردم آنقدر با اومهربانی نمود که ترس ایشان‌از
بین رفت ! بخدمت وصحبت خان مایل گشت بعد از آن بیشتر اوقات به‌نزد
خان حاضر میشد و ذکر محامد حالات ومکارم اخلاق سید کـاظم رشتی را
مینمود و او سراپا گوش بود واز هر چه جزذکرمحبوب‌خاموش .

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره　　　　هوالمسك ماکررته یتضوع

۲۲۸ ـ تا آنکه‌ذکر محبوب آتش‌عشقش را مشتعل کرد و پنهانی‌بتهیه
اسباب سفر مشغول شد موانعی چند برای حرکت بود تا روزی به بهانه سر-
کشی املاك خود که در پنج فرسخی شهراست واز راه طهران ودیگر شهرها
جدا است ازکرمان بیرون‌آمد تا باصفهان رسید در اینجا چند روزی‌ماند‌این
اوقات گاهی به مجلس درس حاج محمدابراهیم کلباسی میرفت ، بعد ازچندی
نیز از اصفهان‌شتخعلی‌فرزند شیخ‌احمد احسائی را ملاقات نمود ، چند روزی
نزد او درس خواند، ازکرمانشاه نیز حرکت نمود ودیگردرهیچ‌نقطه درنگ
نکرد تا وارد عتبات عالیات گردیده بمقصد و مقصود رسید.

۲۲۹ ـ پس‌از زیارت حضرت سیدالشهدا بخدمت سیدکاظم رشتی‌شتافت
وآنچه از خداوند طلب میکرد در وجودش یافت حاج محمدکریم خان تمامی
ثروت خود را برسم پیشکش تقدیم سیدکاظم رشتی کرد وخواست هرچه دارد
تسلیم کند . ولی سید کاظم بملاحظاتی قبول ننمود وسپس خان یك پنجم‌ثروت
خود را معین نموده خواهش قبولی آنهارا کرد این نوبت سید قبول نمودو
این در وقتی بودکه با جمعی آشنایان خیال‌مکه را داشت پانصد تومان‌فراهم
کرده بود این وجه را از بابت خمس مزبورخدمت سید کاظم بـود بعضی از
آشنایان خان را ایراد کردند که آهنك مکه دارید وپولی را که برای‌خرج
راه فراهم آورده‌اید خدمت سید می برید در جواب گفت حج یك فریضه است

و خمس يك فريضه بچه دليل حج بر خمس است امسال را نمی رویم سال دیگر میرویم ولی باز همان روزها اسباب سفر را فراهم کرده روانه شدند.

۲۳۰ ـ حاج محمد کریم خان با آنکه سمت شاهزادگی داشت بجوری خود را در کنار سید کاظم بنده خوار انگاشت که از هیچگونه خدمت ونوکری خودداری نداشت! بلکه با کمال میل ورغبت بهر خدمت اقدام واقبال مینمود! حتی آنکه چندی پنهانی ازسید بجهت استاد خود با دست خود خوراك می پخت! بارها میگفت که این بصیرت وعلم که خدایم عنایت فرموده از برکت دودهائی است که در مطبخ سید «کحل الجواهر» دیده خود نموده‌ام وهر وقت ازخدمت فراغت داشت تحصیلی مینمود و درمجلس درس حاضر میشد ولی بیشتر تحصیل خان ذکر وفکر محبوب.

۲۳۱ ـ سلوك سید کاظم رشتی باحاج محمد کریم خان چنین بود که ازابتدای ورود مقدمش راگرامی داشته بود، در هر هفته یکبار یا بیشتر بمنزل خان میرفت! هر ماه دوسه مرتبه قبول ضیافت از وی می کرد پیوسته مراحم کامله و عنایات خاصه مینمود، هیچوقت تصریح باسم او نمینمود، سرکارخان خطاب مینمود مجملا یکسال وکسری بدین منوال در خدمت سید احوال گذرانید، وقتی باین خیال افتاد که بکرمان باز گشت نماید وخانواده را بعتبات عالیات انتقال دهد تا بافراغت بال درخدمت سید بزرگوار روزگار بگذراند لذا خیال خود را برسید کاظم رشتی عرضه داشت واجازت یافته روانه کرمان شد سیدخانرا مشایعت کرد وگفت بایران میروید و نیازی بهیچ یك از علمای آنجا ندارید! سن خان در آنوقت بیشتر از بیست سال نبود! در خدمت سید زیاده از یکسال و کسری زیست ننمود و چندان تحصیلی ننموده بکرمان باز گشت کرد.

۲۳۲ ـ درایام اقامت کرمان بازبتحصیل وتدریس اشتغال داشت، گروهی بدرس حاج محمد کریمخان حاضر میشدند.

۲۳۳ ـ پس از انجام امور املاك خود باخانوادهٔ خود روانه عتبات شد، باز بمقصد و مقصود رسید وخدمت سید کاظم مشغول تحصیل شد، چندی که بدینمنوال گذشت باجازت سید سفر بیت الله کرد و سید کاظم باآنکه يك سفر دیگر بمکه مشرف گردید دوباره عزم نمود که این سفر هم مشرف شود چون میدانست اگر دوستان بر عزم سفر وی آگاه شوند مانع خواهند شد از اینجهت باسرکارخان قرار داد که شما بروید ببغداد من هم بجهت زیارت

کاظمین ع حرکت مینمایم وبشما پیوست میشوم وچنین کرد و تا شهر مسیب که یك منزلی کربلا است رفتند در اینوقت مردم کربلا خبردار شدند که‌سید عازم‌مکه است گروه بسیاری‌از عرب وعجم بشهر مسیب شتافته ایشان راباصرار والتماس بکربلا باز گشت‌دادند سید کاظم‌رشتی‌چون‌دید چنین‌شد مراتب رابخان نگاشت حاج محمدکریم خان باتنی‌چند ازراه‌شام‌راه‌بیت‌الحرام رابر گرفت، از سفر حج دو باره به کربلا باز گشت‌کرد وبحضور سید کاظم رشتی شتافت بقول شاعر :

خیال در همه عالم برفت و باز آمد   که ازحضور توخوشتر ندید جایی‌را

و باز چندی در حضرت سید مشغول به تحصیل شد .

۲۳۴ـ دراین وقت باز سید کاظم‌رشتی‌حاج کریم‌خانرا مامور کرمان و تعلیم وهدایت مردان کرد ، او روانه‌کرمان شد ، در همدان دختر محمدقلی میرزای ملك آراء را که ابراهیم خان از طرف مادر برادر بود خواستارشد وقبول افتاد ، این دختر از طرف پدر پسرزاده فتحعلیشاه قاجار واز طـرف مادرازاولاد شاهرخشاه بودکه درنسبت بنادرشاه وشهریاران صفویه می‌پیوندد و چندی در تهران توقف کرد وچون با محمد شاه قاجـار سوابق معرفـت و اختصاص داشتند وزمانی که شاه با ولیعهد نایب‌السلطنه عباس میرزا بکرمان آمده بود معاشرت تا سه داشتند ولهذا گاه گاهی بحضرت شاه‌مشرف میشدمورد مراحم والطاف ملوکانه میگردید وبعد از چندی روانه کرمان شد وشاهزاده را باخود به‌کرمان برد.

۲۳۵ ـ از زمانی‌که از نزد سید کاظم رشتی‌بسوی ایران حرکت‌کرد هر وقتی باقتضای زمان نامه‌ها از سید برای حاج محمدکریم خان‌میرسید که همه آنها دلالت مینمود بروفور مرحمت و فرط اعتماد بسرکار خان کرمان بیشتر روزها خان یکساعت‌درس‌میگفت و درس او در حکمت الهی بودو گاهی اصول فقه و فقه جعفری نیز میگفت و اگر در اثنای درس‌کسی مشکلی داشت و سؤالی میکرد توجه تام باو میکرد و بسؤال او تا آخر گوش میداد ، در نهایت مهربانی پاسخ میداد واگرملتفت نمیشد دو باره بیان می‌کرد وهرگاه کسی جدل میکرد در جوابش خاموش میشد ! همچنان مشغول تدریس میشد ! بعد از مجلس درس اگر دید و باز دیدی لازم بود میرفت وگرنه یکراست بخانه بازگشت میکرد . در اینوقت یك جزء قرآن تلاوت می‌کرد و ثواب

آنرا بروح شیخ احمد احسائی هدیه میکرد همچنان مشغول امور علمی و تصنیف و تألیف میشد.

تا در روز دوشنبه پانزدهم شهر شعبان هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری بعزم عتباب عالیات از کرمان بسوی بندرعباس حرکت کرد ودر روز دوشنبه بیست و دوم شعبان همانسال نزدیك بظهر جهانی فانی را بدرود گفت و عمر ایشان شصت و سه سال قمری و هفت ماه و چهار روز بود و جنازه ایشانرا در صندوق گذاشته و بقریه لنکر امانت گذاشتند وپس از یکسال وده ماه حاج محمدخان فرزند وجانشین حاج محمد کریم خان جسد رادر تخت روان گذاشت و در رواق حضرت اباعبدالله ع طرف پائین پا در کنار قبر سید کاظم رشتی دفن کردند (۱) »

۲۳۶- در مقدمه کتاب نقطة الکاف تألیف میرزا جانی کاشانی راجع بشیخیه واصول مذهبی آنان چنین نوشته‌اند (۲)

غلاه چندین فرقه بوده‌اند که در جزئیات با هم اختلاف داشته‌اند ولی بقول محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل معتقدات ایشان از چهار طریقه بیرون نبوده است.

۱ - تناسخ ۲- تشبیه یا حلول ۳ - رجعت ۴ - بدا

شیخیه یعنی پیروان شیخ احمد احسائی را در جزء طریقه اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب ورقیب او حاج محمد کریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب او است هردو ازاین فرقه یعنی شیخبه بودند بنا بر این اصل وریشه طریقه را دربین معتقدات وطریقه شیخیه باید جستجو نمود اصل عقاید شیخیه ازقرار ذیل است :

۱ - ائمه اثنی عشر یعنی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای صفات الهی بوده‌اند.

۲- از آنجا که امام دوازدهم در سنه دویست و شصت از انظار غایب گردید و فقط در آخرالزمان ظهور خواهد کرد برای اینکه زمین را پر کند از قسط وعدل بعد از آنکه پر شده از ظلم و جور و از آنجا که مؤمنین

---

۱ - تذکرة الاولیاء چاپ بمبئی ازص ۲ - ۶۳

۲ - قسمت اول مقدمه که عیناً در اینجا نقل می‌شود که ارزش تاریخی دارد بقلم علامه فقید محمد قزوینی است.

دائماً بهدایت و ولایت او محتاج باشند و خداوند بمقتضای رحمت کامله خود باید رفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد بنا بر این مقدمه همیشه باید ما بین مؤمنین یکنفر امامت وامت باشد این شخص را باصطلاح شیعه کامل گویند .

۳ ـ معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی کـه بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان جسم هورقلیائی گویند بنا بر این شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند واز این قرارند:

۱ ـ توحید ۲ ـ نبوت ۳ ـ امامت ۴ ـ اعتقاد بشیعه کامل درصورتیکه متشرعه یا بالای سری (یعنی شیعهٔ متعارفی) به پنج اصل معتقدند.

۱ ـ توحید ۲ ـ عدل ۳ ـ نبوت ٤ ـ امامت ۵ ـ معاد .

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغواست و غیرمحتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن را با آنچه قرآن متضمن است از صفات بثبوتیه وسلبیه خداوند واقـرار بمعاد وغیر آن واگر بنا باشد عدل که یکی از صفات ثبوتیه خداوند است از اصول دین باشد چرا سایر صفات ثبوتیه از قبیل علم و قدرت و حکمت و غیره از اصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض یك اصل دیگر که آنرا (رکن رابع) خوانند درباب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه دائمی فیض بین امام وامت است براصول دین افزوده‌اند وشکی نیست که شیخ احسائی بعد ازو حاج سید کاظم رشتی در نظر شیخیه شیعه کامل و واسطه فیض بوده‌اند بعد از فوت حاج سید کاظم رشتی در سنه هزار و دریست و پنجاه ونه ابتدا معلوم نبود کـه جانشین وی یعنی شیعه کامل بعد از او که خواهد بود ولی طولی نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاج محمد کریم خان کرمانی که رئیس کل شیخیه متأخرین گردید دیگر میرزا علی محمد شیرازی که خود را بلقب باب یعنی در میخواند و مفهوم ومقصود از این کلمه تقریباً همان معنی بود که ازشیعه کامل اداره میشد (۱).

۲۳۷ ـ نایب صدر در کتاب طرائق الحقایق درباره حاج محمد کریمخان

---

۱ ـ نقطة الکاف یکمرتبه در لیدن از بلاد هلند چاپ شد ومقدمه آن یکمرتبه جداگانه در ۱۳۲۹ هـ . ق قمری در بمبئی چاپ شد مقدمه جداگـانه در تهران بچاپ رسید .

کرمانی قاجار چنین نوشته است (۱).

جنازه‌اش را بعتبات عالیات حمل نمودند و در پایان‌شباك شهد را بدخمه نهادند ، آن مرحوم را اخلاف نیکو اوصاف است از آنجمله دانشمند فخیم حاجی محمد رحیم خان چند سال مقیم تهران گردید در میان مشاهیر شیخیه رکنیه متفرد بود بنیان منبرش را از این جماعت احدی نداشت ، عاقبت در حدود سیصد همانجا وفات یافت ، دیگر عمدة الامراء والعلماء آقای حاج‌محمد خان در فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و تأویل وتطبیق ما بین ظاهر وباطن و جمع میانه معقول و منقول در زمره شیخیه رکنیه عادم النظیر و در بیان منبری همچون‌پدر و برادر کسی برتبه وی ازاین‌جماعت نمیرسد درسال‌سیصد و پنجاه و شش از مکه تا مدینه و ازآنجا تا بجده صحبتش دست داد و در سیصد وشانزده‌که از خاورستان بکرمان آمده ملاقاتش حاصل گردید بانگارنده‌لطفی بی اندازه مسلوك داشت وعلی‌الجمله در حسن محاضره ولطف محاوره وی‌را کمتر شریك یافت شود (۲).

۲۳۸ ــ حاج‌محمد کریم‌خان کرمانی باآنکه روحانی وپیشوای‌طریقه شیخیه بود و باحب اهل بیت (ع) که داشت دسته‌ای او رابواسطه شدت دوستی بخاندان اهل بیت غالی‌ویاکافر میدانستند در تجدد واصلاح طلبی گوی‌سبقت را از همه ربودکتابی بنام ناصریه ، در همان اوقات در بمبئی‌چاپ شد درآن کتاب در باره اصلاح کشور وتجدد خواهی مطالب دلکش‌وشیرین در بردارد بیش از سید جمال الدین افغانی و شیخ هادی نجم آبادی گفته و نوشته وبنام ناصرالدین شاه شهریار وقت تألیف کرد در آن کتاب بخوانندگان‌خود می‌آموزد که‌چگونه متجدد و اصلاح طلب‌باشند ، فکر نوکه تازه ازاروپا بایران ومشرق‌کم کم میرسید وهنوز باتحولات سیاسی واجتماعی‌که ازسیدجمال‌الدین ونجم‌آبادی آغاز شده بود خیلی‌تازگی داشت که یك روحانی وپیشوای‌طریقه شیخیه باآن سخنان و آراء مذهبی دراصلاح طلبی و تجدد سخنان تازه‌بتازه

---

۱ ــ طرائق الحقایق جلد ۲ وصل ششم.

از حاج میرزامحمد حسین مجتهد شهرستانی کتابی‌است‌نامش تریاق‌فاروق وبطبع‌رسیده ولی به‌اسم شخص مازندرانی‌عنوان‌نموده وفرق میان شیخیه ومتشرعه را در آن بیان فرموده «منه»

۲ ــ جلد دوم‌طرائق

بنویسد ، برای شهریار قاجار ارمغان کند. آری باید چنین باشد چه سیدمحمد باب که خود را مجدد مذهب میدانست گروهی تازه نفس و ساده لوح را بنام بابی بدور اوجمع میشدند حاج محمد کریم خان خواست برساند که تجدد و اسلام با هم یکی است ، هیچکدام از یکدیگر تفاوتی نـدارند ، میگفت سید علی محمد باب میگوید که بابی باتجدد یکی است چنان نیست!! بلکه بابی دشمن دانش وتجدد است ! کتاب ناصری از قدیم ترین کتابهائی است که در باره بیداری ایرانیان نوشته شده .

حاج محمد کریم خان در انواع فنون رساله ها نوشت

۴۱ـ آثار علمی وادبی حاج محمد کریم خان کرمانی

۲۳۹ ـ حاج محمد کریمخان در فنون ادب استاد بود ، گاهی به تفنن اشعاری بعربی وفارسی می‌سرود، اشعار عربی اوبیشتر در رثاء ائمه اطهار ع و وصف سیدکاظم رشتی استکه‌یکی ازشاگردانش آنرا بنثرفارسی ترجمه‌نموده و در ذیل اشعار عربی چاپ نمود واین‌مجموعه بنام:

۱ ـ دیوان مراثی‌درطهران‌چاپ‌شدارجوزه‌ای بعربی درالهیات‌سرودند که درکرمان‌چاپ شد .

سید احمدبن سیدکاظم رشتی الفیه‌ای‌بعربی سروده و درهربیت عربی‌یك مصراعش رایکی از مصراعهای الفیه این مالك قرار دار و شاهدآورد و تفنن ادبی دراین‌هزاربیت کرده که قدرت ادبی‌وی را میرساند، الفیه خود را برای شاگرد پدر خود حاج محمد کریم‌خان‌بکرمان فرستاد، خان کرمان هم‌بشکل الفیه درجواب‌آن اشعاری‌بعربی سرود ومضامین‌این دوالفیه درحقیقت‌نامه‌های دوستانه‌ای استکه دو ادیب روحانی ازهم پرسش احـوالی کردند و اشتیاق دیدار خود را بشعرعربی وصف نمودند .

۲ ـ ازاشعار فارسی‌حاج محمد کریمخان‌رساله‌مثنوی که در حدودهزار بیت استکه بارهادرطهران وبمبئی وکرمان چاپ شده ومضامین‌آن دراحادیث استکه بسبك مثنوی سروده شد.

۴ ـ رساله‌ای درصرف ونحو زبان فارسی

۵ ـ رساله‌ای در املاء زبان‌فارسی‌نوشته، بسیاری ازنکات و دقایق‌زبان

فارسی را مانند یك استاد محقق زبان، برشته نگارش درآورد.

۲۴۰ ـ حاج محمد کریم خان تنها دانشمندی است که ازلحاظ وسعت فکر ومشرب وعلم بعدازمجلسی تألیفات بسیاری ازخود بیادگار گذاشت، اساس طریقه شیخیه را تجدید وبنا کرد حاج محمد کریم خان درکتاب ارشادالعوام خود که بزرگترین ومعروف‌ترین آثارعلمی اواست شیوه مباحث و آراه شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی را به بیانی ساده ورسا بزبان فارسی نوشته‌است، بقول خود خواسته دقیق ترین مباحث علمی را با قلمی بنویسد که هم فضلا و دانشمندان مشکلات علمی خود را با مطالعه‌آن حل نمایند، هم توده مردم با مطالعه ارشاد العوام اصول عقاید دینی را مطلع شوند، این کتاب که تاکنون سه مرتبه چاپ شد معرکه آرا است، کتابها در رد ویاتأیید آن نوشته ومنتشر کرده‌اند، دراین کتاب وصف دلکشی از روز قیامت دارد که مانند پرده سینما اوضاع واحوال شخص رادر روز محشرمجسم مینماید، برای کسانیکه میگویند چگونه ممکن است بحساب فرد فرد افراد رسیدگی نمود ؟ حاج محمدکریم خان کرمانی درسال هزارو دویست و شصت وچهارهجری درکرمان که یکی‌از گوشه‌های دورافتاده ایران بوده است نه پرده سینما ونه‌آثاراختراعات جدید را درآن ناحیه دیده و نه شنیده بود با نیروی علمی وفکری قیامت را خوب نقاشی کرد، و درحقیقت وصف روزجزای ایشان بهترین توضیحی است که‌بدرد ادیان میخورد ومشکلات بعضی از اسرار طبیعت را حل مینماید.

۴۲ ـ ارزش ادبی حاج محمدکریم‌خان کرمانی

۲۴۱ ـ دانشمندفقید استاداحمدبهمنیار کرمانی درمقدمه مجموعه‌رسائل صرف ونحو واملاء زبان فارسی درباره مؤلف‌آنها چنین نوشته :

«چه فضایل آن عالم جلیل بیش ازآنست که بامور نسبی و اعتباری از قبیل تقدم زمانی در تألیف نوعی‌ازکتاب‌یا تدوین علمی ازعلوم فضیلت‌تازه‌ای برای حضرتش اثبات شود واگر تقدم زمانی در اینگونه امور از فضایل باشد این فضیلت ازجهات بسیار بوجه اتم‌واکمل برای آنعالم ربانی ثابت و محقق است ، زیرا آن بزرگوار برای اینکه دانشجویان فرقه ناجیه اثناعشری و مخصوصاً مقلدین و پیروان خود را از مراجعه بکتب کسانیکه علم را از غیر



تصویر مرحوم شیخ احمد احسائی که یکی از زنانی که در یزد در خانه شیخ
میزیسته آنرا در سن پیری تصدیق کرده بود که کاملا شبیه بشیخ است

آل محمد (ص) گرفته‌اند مستغنی سازد در بیشتر و تقریباً در تمام علومی که
تعلیم وتعلمش بین طلاب علوم دینیه معمول ومتداول بوده وهست ازصرف ونحو
واملاء وتجوید و رسم الخط وفقه واصول وحدیث تفسیر وحکمت الهی وفنون
فلسفه طبیعی و ریاضی از طب وکیمیا وحساب و نجوم وهیئت وعلوم عربیه از
الواح واعداد و طلسمات ورمل وماسه وحصیات واقسام حکمت عملی از تهذیب
نفس و سلوك الی‌الله وآداب معاشرت کتابها و رساله‌ها بعربی وفارسی تألیف و
علاوه بر کتب مستقل رسائل بسیار در جواب سؤالات سائلین تصنیف و در آن
رسائل بسیاری ازمسائل مشکله انواع علوم و فنونرا شرح وحل کرده است و
کسانی که مؤلفات آنداشمند بی‌نظیر که از دویست و پنجاه جلد متجاوز است
آشنائی داشته وآثار علمی حضرتش را بدیده انصاف مطالعه کرده‌اند عموماً تصدیق
دارند که آنجناب درهرعلم وفن با عقلی مستمد از انوار آثار ائمهٔ اطهار (ص)
وفکری آزاد ازتقلید وپیروی کسانی که سلسلهٔ سند معلوماتشان بآل‌محمد (ص)
نمی پیوندد داخل بحث و تحقیق شده . و بتأییدات غیبیه بکشف حقایق
و حل رموز و دقایق و وضع مصطلحات و قواعد و اخترع آلات و ادوات
علمی.

موفق گردیده است که هیچکس پیش از آن جناب بدان دست نیافته و
بلکه متوجه نشده‌است وحتی درنحوعربی که از اوایل‌قرن دوم اسلامی تاباامروز
هزارها کتاب و رساله متنوع ازطرف فضلا وعلمای ممالك مختلف بالسنهٔ متعدد
واسالیب وترتیبات گوناگون درآن نوشته شده و بیش ازهرعلم مورد بحث و
تحقیق و تعلیم و محل توارد افکار بوده است بنکاتی تازه از قبیل اینکه عدد
مفاعیل در عربی دوازده است نه پنج و آنچه همگان نایب فاعلش پنداشته‌اند
فاعل است نه‌نایب فاعل متوجه شده وهرنکته‌را با ادله وشواهد بنحوی که‌مجال
رد وانکار برای احدی نماند بثبوت رسانیده است .

ازاین هم که بگذریم سبك واسلوبی که در تحریر وتقریر مطالب علمی
اتخاذ فرموده خود سبك و‌اسلوبی بدیع ومستحسن است که نظیرش درمؤلفات
دیگران جز بندرت دیده نمیشود واگرمجموع مزایا وخواص تألیفات آن‌نابغه
دهررا (از قبیل تفهیم معانی بروشنترین بیان و حسن ترتیب و تنظیم مواد و
موضوعات واستخراج مطالب ازقرآن وحدیث واز مبدأ رو بمنتهی سیر کردن
دربیان حقایق اشیاء) درنظر بگیریم بی‌اختیار اعتراف خواهیم کرد که‌حضرتش

درتألیف هر کتاب و رساله درهرعلم وفن در جواب هرمسائل مبتکر بوده ونه تنها بزبان بلکه برتبه و درجه هم مقدم بردیگران است).

«درحدود همین زمان وتقریبا دراواخرربع سوم ازقرن سیزدهم تدوین مجموع قواعد زبان فارسی ازصرف ونحو دریك کتاب معمول وسومین مرحله تاریخی این فن که مرحله کمال آنست شروع شد. وازاین تاریخ تا بامروزکه نزدیك بیك قرن است صدها کتاب صرف ونحو با دستور کامل زبان فارسی با اسلوب‌های مختلف تألیف واغلب آنها طبع و نشر شده و در دسترس است.

و بطوری که از مقایسه تواریخ نسخه های مختلف بدست آمده معلوم میشود قدیمی ترین آنها صرف و نحوی است که عالم بزرگوار حاج محمد کریم خان درسال ۱۲۷۵ قمری هجری برای یگانه‌فرزند جسمانی وروحانی و وراث علوم و حکم خود مرحوم آقاحاج محمد خان اعلی الله مقامه تألیف کرده وتاصرف ونحوی که‌تاریخ تألیفش براین‌تاریخ باشدبدست‌نیامده مرحوم آقا رانخستین دانشمندی میدانیم که در صرف ونحو زبان فارسی کتاب کامل و مستقل تألیف فرموده است.»

و اما آقای بزرگوار از تدوین‌و قواعد زبان‌فارسی مقصود معینی‌داشته و روشی اختیار کرده که وافی بدان مقصود باشد. مقصود آنجناب بطوری که در مقدمه تصریح فرموده این بوده است که فرزند عالی مقدارش که در آن‌تاریخ بیش از دوازده سال نداشته است‌آنچه را که در صرف ونحو عربی خوانده والفاظ آن را حفظ‌کرده بود چنانکه باید وشاید نقل کند و روح آنها راکماینبغی بدست‌آورده وبدین نظرقواعد صرف ونحوفارسی‌را باقواعد صرف ونحوعربی تطبیق ونظیرهر نوع فعل و اسم وحرف و ترکیب هر قسم جمله را که در صرف ونحو عربی تطبیق ونظیر هر نوع فعل واسم و حرف و ترکیب هر قسم جمله را که در صرف ونحوهای عربی ذکرمیشود تا حدی‌که ممکن بوده از زبان فارسی استخراج وبهمان‌ترتیب معمول درعربی‌بیان کرده‌است تا فرزند بزرگوارش‌پس‌ازفهم‌آن مطالب در زبان‌فارسی که زبان مادری وطبیعی است نظایرآنها را درعربی بآسانی‌تفهم کند. واتخاذ این‌طریقه واسلوب برای مقصودی که منظورآن جناب بوده بهترین و مؤثر ترین وسیله است.»

«و اما املاء زبان فارسی. فضلا ودانشمندان ایران‌توجهی بدان ننموده

و از تدوین قواعد آن در کتاب مستقل نیما در ضمن صرف و نحو غفلت ورزیده‌اند (۱)

ویگانه دانشمندی که بتدوین این فن توجه وکتاب مستقل و مخصوص در آن تألیف کرده آقای بزرگوار است که در سال ۱۲۷۳ قمری هجری یعنی دو سال پیش از تألیف صرف و نحو زبان فارسی بخواهش فرزند بزرگ خود حاج محمد رحیم خان نخستین وقدیمترین کتاب املاء فارسی را بنام تنبیه‌الادباء تألیف کرده در کتاب ازچگونگی رسم صورحروف وکلمات وآداب تحریر مراسلات فارسی کلیاتی ذکر شده است که قواعد املاء را از آن استنباط وبر طبق آن وضع توان کرد . ومؤلف بزرگوار درمقدمه کتاب تصریح کرده‌است که در این علم سابقا کتابی بنظر نرسیده که بعضی مسائل درآن ضبط شده باشد وبعضی را حقیر زیاده کنم و شاید بسیاری مسائل از حقیر فوت شود و بعداز این اگر کسی بنویسد آنچه حقیر نوشته‌ام ضبط و قدری هم خود علاوه کند تا به این واسطه علمی مبسوط گردد. درمقدمه صرف ونحو فارسی‌هم نزدیک باین معنی نوشته‌اند که چون از سابقین کتابی در این باب ندیده‌ام احتمال میرود که بسیاری‌از مسائل صرف ونحو از من فوت شود وهمه‌آنها را بخاطرم نرسد وبدیهی است که این‌علوم که مبسوط شده ازفکر یک‌نفرودونفر وصد نفرنیست و افکار عدیده تواردکردن وهرکس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببینند که بعضی مسائل ازمن فوت شده و بخاطرمن‌نمی رسد بر من نکته نگیرد. این بیان در مقدمهٔ کتاب حاکی ازکمال انصاف در تألیف وتصنیف و تحقیق علمی است که خود یکی از فضائل آن عالم ربانی بشمار میرود (۲)

۶ ـ کتاب دقایق العلاج درطب علمی وعملی دربمبئی بعربی چاپ شد . یکی ازپیران زنده دل خراسانی که استاد طب یونانی در طهران بود روزی

---

(۱) درسال‌های اخیر رساله‌های‌متعدد ومتنوع بعنوان‌املاء برای‌شاگردان مدارس جدیده تألیف و طبع ومنتشر شده و میشود لیکن این رساله هادر فن‌املاء و قواعد رسم وتحریر نیست بلکه مجموعه‌هائی از قطعات مختلف نظم و نثر فارسی است که‌تلفیق از کتب فارسی انتخاب می شود تا معلم بتدریج برشاگردان املاکند و آنها بنویسند و املاء بعضی از کلمات را یاد بگیرند .

(۲) قسمتی از مقدمه استادفقید احمد بهمنیار بر کتاب صرف ونحو فارسی و رساله املاء زبان فارسی چاپ کرمان از ص ی تا ص کب

مرا گفت هنگامیکه دقایق العلاج را در طب دیدم تمام کتابخانه طبی خود را فروخته وبی‌نیاز از همه کتب طبی قدیم شدم چه در این کتاب شیره همه طب یونانی را بسبك بسیارساده و مختصر نوشته شده است که طبیب وبیمار راآسوده میسازد وکتاب دیگری بنام حقایق الطب وجوامع العلاج بعربی تألیف کردند که هنوز چاپ نشده «نسخه جواهرسرمه حاج کریم خان بهترین ومؤثرترین دواهای چشم است که داستانها دارد ودوست ودشمن از جواهرسرمه استفاده ها نموده اند و هنوز هم در کرمان و تهران برای روشنائی چشم ازآن بکار میبرند .»

۷ - رساله اعجازقرآن بعربی چاپ شده : بسیاری ازشبهات وایراداتی که بقرآن مجید نموده اند بابیانی دقیق ورسا ردکرده و از لحاظ فصاحت و بلاغت اعجاز قرآن را ثابت نمود بعد ازکتاب اعجاز قرآن ابوبکر با قلامی بهترین کتاب این رشته ازبحث قرآنی است که بزبان عربی تألیف شده (۱)

۸ - رساله تجویدوقرائت قرآن بعربی که بحث درقرائت های مشهوده قرائت نموده و مانند یك عالم قاری و تألیف این علم شریف را بیان نموده است (۲)

۹ - تفسیرسورةالحجرات خلاصه دقیقی است ازآراء وعقاید شیخیه در باره قرآن وتفسیرسوره حجرات بعربی چاپ شد

۲۱۵ - کتاب معیاراللغه ، بهترین وجامع ترین و دقیق ترین کتاب لغت عربی در دوقرن اخیر است مؤلف آن میرزا محمد علی شیرازی است ؛ میتوان اورا ابن درید عصر نامید واز شاگردان حوزه علمی حاج محمدکریم خان بود ؛ بنا بدستورواشاره استادکتاب لغت خودرا تألیف کرد . ومیخواست کتاب لغت اوطوری تألیف شود که بدون اعراب خوانده شود از این جهت اوزان کلمات را در نظر گرفت حرکات آنرا بکتابت درآورد ! بدبختانه در هنگام کتابت چاپ ،کاتب اعرابی از خود گذاشته و همان قسم غلط چاپ شد ولی‌خواننده دقیق که‌آشنا بدقایق زبان عربی‌باشد می‌تواندازمعیاراللغة استفاده کند بدون آنکه توجهی باعراب کلمات کتاب «که نسخه چاپی آن زیر وزبر گذارده است» داشته باشد ، حتی بعد ازچاپ آن یکی ازفضلای کرمان از

---

۱ - طبقات قراء جلد سوم تألیف نگارنده «نسخه خطی»

۲ - طبقات مفسرین جلد پنجم تألیف نگارنده «نسخه خطی»

لحاظ زیروزبری که کاتب چاپ بر کلمات معیاراللغه گذاشته کتابی بنام اغلاط معیاراللغه در دو مجلد تدوین کرد ! ! هرگاه معیاراللغة بدون اعراب چاپ شود دیگر کتاب اغلاط معیاراالغه ارزشی نخواهد داشت چه اغلاط کاتب چاپ است نه اغلاط مؤلف بزرگوارآن ، در عصری که این گونه علوم ادبی ارزشی نداشت ابن درید زمان بود و بقول دانشمند فقید احمد بهمنیار حاج محمد کریم خان کرمانی که همواره دوستدار علم ومعرفت بود درتشویق مؤلف کتاب معیاراللغة کوشش بسیاری کرد وتمام‌مخارج روزانه اورا درآنزمان میداد، پس از تألیف معیاراللغة مؤلف بر سرذوق آمد وکتاب بسیار مهم و نفیسی به سبك «مجمع البحرین طریحی» در لغات قرآن وحدیث تألیف کرد بنام«فرائداللغة» که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه شیخیه کرمان است . ومیرزا محمد علی شیرازی که بدون فرزند فوت کرد ، و دیوان اشعاری بعربی دارد که قصائدی ازآن در وصف استاد حاج محمد کریم خان کرمانی‌است وتاریخ وفاتش بدست نیامد وتقریباً یك دوسالی بعد ازوفات خان کرمان زنده بود .

۲۱۶- چند سال بوفات سید باقی مانده او را مریدپر وپا قرص و پر شور مانند حاج محمد کریم خان کرمانی پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله والی کرمان (پسرعموی‌فتحعلیشاه) پیدا شد - گوئی حاج محمد کریم خان همان علاقه‌ای را در نهاد پیدا کرد که سید در آغاز عمر داشت ، بوسیله علماء و مجتهدین شیخیه‌وعرفاء متصوفه مانندحاج میرزا زین‌العابدین شیروانی‌صاحب بستان السیاحة وریاض السیاحة و غیره از کرمان بسید کاظم رشتی راهنمائی گردید - خود را مابین سال های ۱۲۵۰ الی ۵۹ قمری هجری از کرمان بکربلا به سید رسانید ویکباره دل ودین‌وعقل وآنچه دربرداشت دربرابر سید باخت ودراین موقع سن اوبین ۲۵ الی ۲۸ سال بود .

جائی که باب وشیخیه دربرابر یکدیگر قرارگرفتند

موضوع موقوفات ظهیرالدوله هم مزید بر علت شدکاربجائی رسید که موقوفات تحت اداره برگزیدگان حاج محمد کریم خان درآمد وپایه یك اختلاف غیرمذهبی را برای سالهای سال بنا گذارد.

برای تلخیص موضوع باید برای زندگانی حاج محمد کریم خان چند دوره قائل شد .

دروه اول ـ زندگانی او در دوره حیات سیدکاظم رشتی که با یك شور عجیبی هم خود را مصروف تبایغ امر شیخ احمد احسائی و سید نمود و البته فقها چنین نتیجه گرفتند

شیخیه پیروان عقایدشیخ احمدبن زین‌الدین احسائی‌میباشند و چون بنا باصطلاح خود آنها از(شیخ‌مرحوم) تبعیت مینمایند بنا براین بشیخیه معروف شده‌اند

شیخ‌احمد احسائی ازلحاظ رعایت‌احترام در موقع زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام و گویا سایر ائمه نیز همیشه در پائین پا میایستاد و آداب وزیارت را بجا میآورد و بخود اجازه نمیداد که در بالای سر بایستد شیخیه نیز همین عمل را انجام‌میدهند ولی چون‌سایر فرقه‌های‌اسلامی زیاد باین موضوع‌اهمیت نمیدهند واز هر چهار طرف آداب زیارت را بجا میآورند و در بالای سر هم میایستند بنابر این شیخیه سایرین را (بالاسری) میگویند این بود وجه تسمیه شیخیه و بالا سری واما تاریخچه ظهور مؤسس این فرقه .

در۱۲۲۱ قمری شیخ احمدبن زین الدین احسائی ـ از اهالی(احساء) جزء منطقه قطیف و از ملحقات بحرین در ساحل عربستان که ازعلمای زمان خود بود نظر بفتنه و استیلای(وهابی‌ها) در آن حدود راه کربلا واز آنجا راه ایران را درپیش گرفتو در این‌زمان در حدود ۵۵سال‌از عمروی می گذشت. در ایران در یزد سکونت کرد . پس از اندکی علمای فارس و خاك کرمان در مسائل‌باو مراجعه میکردند واندك اندك شهرتی بسزا یافت . زهد وورع‌او مورد توجه قرار گرفت درآن زمان فتحعلیشاه در ایران سلطنت میکردشهرت (شیخ) بگوش او نیز رسید و در دو مرتبه طی دو نامه از وی دعوت نمود که با تجلیل کامل بتهران بیاید وشاه را ازمحضر خود مستفیض‌سازد . دعوت اول را قبول نکرد ولی دعوت دوم را پذیرفت از راه اصفهان بتهران آمد .

دراصفهان بعضی مراجع تقلید زمان از قبیل مرحوم‌حاج محمدابراهیم کلباسی مجتهد معروف نسبت بوی احترام زیاد قائل و بوی اقتداء کردند . بوی اجازه داد و از وی اجازه گرفت.

چون بتهران رسیدفتحعلیشاه فریفته اخلاق‌وزهد او شد و هر چه اصرار کرد که در تهران بماند قبول نکرد و عازم یزد و بعد زیارت مشهد گردید از مشهد بسایرنقاط‌از آنجمله گویا بقزوین آمد. قبلایکی از مجتهدین‌قزوین

از شیخ دعوت کرده بود که در خانه وی منزل کند ولی شیخ بر حسب وعده قبلی بخانه مجتهد دیگری رفت . از همین جا بنای گله و شکایت آغاز شد .
ازقزوین بکرمانشاه آمد وبعد بعتبات حرکت نمود واز آنجا بطرف مکه ومدینه حرکت نمود و در سال ۱۳۴۱ قمری (۱۳۳ سال قبل) در سن ۷۷ سالگی در دومنزلی مدینه وفات یافت ودرجوار ائمه بقیع مدفون شد .
تألیفات شیخ بسیار واز لحاظ تألیف جزء اشخاص درجه اول محسوب میشود .

آغاز اختلاف

شیخ دارای عقاید و افکاریست که آن عقاید پیش قاطبه مردم وحتی بسیاری از اهل علم همه جدید وتازه فرض شده ولی با مطالعه درتاریخ اسلام و تحقیق و موشکافی میتوان گفت که مقداری از آن عقاید تازگی ندارد و سلسله های گوناگون دیگر اسلامی نیز نظیر آن عقاید راگفته وداشته اند .
ولی برخلاف سایرعلماء تاآن روز عقائد خود را با زبانی صریح ترو واضح تر وعباراتی روشن گفت که همه فهمیدند و بنا براین جنجالی بپاکرد .
خود شیخ همه جا گفته معتقدات من با اخبار وآیات منطبق است ، میگفت من غیراز (قال الباقروقال الصادق) هیچ نگفتم حتی در یکی از بیانات خود ادعامیکند ومیگوید که بکلمات من خطاراه بردار نیست زیرا که من پیرو ائمه اطهارم ولی مخالفین او اصل اخباری راکه وی بدانها اسناد و استدلال کرده بود مورد اعتبار نمیدانستند ، میگفتند این اخبار ازعلمای غلات (یعنی غلوکننده) یا اسماعیلیه بوده وبهمین جهت درفضائل ائمه اطهار (ع) بیش از حد لزوم مبالغه وغلو کرده اند واین برخلاف حقایق واصول دین اسلامی است.
آنچه در تاریخ مطالعه کردیم تا برگشت شیخ از سفر مشهد هیچگونه اختلاف نظر بارزی با اودرتاریخ دیده نمیشود ولی مثل آنست که ازشهرقزوین این اختلاف سر چشمه گرفت و دامنه آن بعراق عرب و بعداً بسایر بلاد کشیده شد .
درتمام مدت حیات شیخ مخالفت وضدیت با اوبصورت حاد وشدیدی که منجر بخونریزی شود دیده نشد .
عده ای ازطلاب وفقهای کربلا ونجف با او درمسائلی مانند معراج و معاد وفضائل ائمه (ع) اختلاف نظر پیدا کردند واظهار میداشتند که این عقاید

با ظواهر شرح و آنچه جزء معتقدات عامه مردم است منطبق نیست ولی این اختلاف اندك اندك عمیق ترمیگردید تادرزمان جانشینان شیخ بصورت حادتر وشدید تری بروز کرد .

– موارد اختلاف چه بود ؟

اختلاف اساسی در چند مورد مهم ودرچند مورد کم اهمیت تربوداصول اختلات بین شیخ وسایرین را میتوان دراین نکات خلاصه کرد :

معاد

مفهوم معاد درنزد عامه امامیه وغیرشیخیه این است که روزی مردگان دو مرتبه بدنیا بر میگردند وقالب هستی میپوشند . گرچه متکلمین و عـرفاء تصریح میکردند که عود فضولات بدن و چیزهای زیادی که غیراز نفس انسان باشد لازم نیست ولی شیخ صریحاً گفت دیگراین جسم (عنصری) بر نمیگردد و عود نفوس مردم دریك کالبد لطیفی است که بالنسبه بعالم برزخ و قیامت جسم محسوب میشود ولی جسمی لطیف تر ازاین جسم دنیائی اختلاف اول ازاینجا شروع شد .

معراج

عامه متشرعین معتقد بوده وهستند که پیغمبر اکـرم (ص) با همین جسم ظاهری مشهود ازحانه (ام هانی) خواهر امیرالمؤمنین (ع) بآسمانها وعرش اعلی وبهشت ومقام (قاب قوسین اوادنی) یعنی‌جائیکه فاصله او باخدا باندازه سر کمان بود عروج کرد شیخ اصل معراج ومعراج جسمانی را همچنانکه همه میگفتند قبول وبدان اظهار ایمان کرد ولی گفت پیغمبراکرم (ص) درهرفلکی ازافلاك جسمی متناسب باجرم وجسم آن فلك برای خود گـرفت تا خـرق و التیامی لازم نباشد وورود درافلاك مختلف برای بـدن ظاهـری وجسمانی او مشکلی ایجاد نکند .

(توضیح : این مسئله ازمعضلترین مباحث است ورود در آن ازمقتضیات روز دور است ؛ مانند بسیاری ازمتکلمین وفقها باید گفت این گـونه مسائل را باید تعبداً قبول کرد)

وجود امام عصر (ع)

سومین مورد اختلاف مهم موضوع وجودامام زمان (ع) میباشد که شیخ وجود او وظهور ویرا ازاصول مسلمه حتمی دینی معرفی میکند ، میگفت امام

زمان امروز جزء سکان یك عالم روحانی است غیر ازاین عالم مادی ازآنجا برهمه عالم امکان حکمرانی‌دارد وروزی هم که خدا بدو اجازه دهد بدین دنیا ظاهرشده وعالم را پس ازظلم وجوریکه فراگرفته پرازعدل وداد خواهد کرد، غیرشیخیه میگویندامام زمان (ع) با همین بدن جسمانی زنده وموجود ولی از انظار غایب است ، ایراد برشیخیه میگیرندکه این عده با این ترتیب منکروجود مبارك امام زمان (ع) دراین دنیا هستند .

مقام ائمه ونایب امام

اختلاف دیگر بر میزان اعتقاد بائمه است . غیرشیخیه معتقدندکه در این قسمت شیخیه راه مبالغه در پیش گرفته اند میگویند شیخ احمد احسائی و سایرین درکتب خود ائمه را بپایه ربوبیت رسانیده اند ! این برخلاف حقایق اسلام است .

نسبت بنایب امام وکسیکه ازجانب امام باید دراین دنیا راهنمای دینی مردم باشد نیزاختلاف بارزبین عقیده شیخیه وسایرین وجود دارد (شیخ) مثل بعضی ازفرق مسلمین و امامیه وجود رجال بزرگ وشیعیان کامل را واسطه بین مردم و حضرت امام زمان (ع) میداند ولی معتقد استکه یك فرد واحد ویك شیعه‌کامل انحصارا باید سمت نیابت خاص حضرت حجت را دردنیا داشته باشد وبعقیده شیخیه این‌شخص‌هم وجود پیشوای شیخیه اورا رکن رابع‌مینامند میباشد بدیهی‌استکه این‌عقیده مورد مخالفت شدید و صریح سایرعلمای اعلام ومراجع تقلید خواهد بود وبا شدت‌آنرا مردود میدانند .

اصول اصلی اختلاف ازموارد بالا آغاز شد .

۲۱۷ ـ مختصرآنکه فرقه شیخیه در زمان سیدکاظم رشتی نموو توسعه زیادی یافت وعلت اصلی آن زهد وتقوی و صراحت لهجه سید واقبال وتمایل درباریان وشاهزادگان قاجار باین فرقه‌بود ـ سید درسن ۴۸ سالگی درعراق عرب درگذشت ولی نفوذ او دردربار عثمانی قابل توجه بود ـ پسرسید (بنام سید احمد جزء چهار نفری بودکه کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی داشت و چون دست سیاست میخواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی منتزع‌کند تحت عنوان دین ومذهب . (سید احمد) را پس ازمرگ پدر با طپانچه مورد سوء قصد قرارداده واو راکشتند .

درزمان خود سید هم اختلافات مذهبی بیش ازپیش هویدا شدوچند بار

بجان خودش وشاگردانش سوء قصد شد بطوریکه این پیش‌آمدها برطبع حاج محمدکریم خان کرمانی که بالفطرة والی زاده وازخاندان سلطنت بـود بیش از سایرین گران آمد واز همانجا آماده جدال ومبارزه گردید .

بطورخلاصه اززمان دومین پیشوای فرقه شیخیه سیاست بنحوبارزی از سرزمین عراق عرب وارد مذهب شد ومثل تمام مسائل قرون اخیر سعی کرد ازراه دین ومذهب راهی برای پیشرفت خودپیدا کند وچون بعداز(سید مرحوم) مرکز شیخیه بکرمان منتقل گردید خواه وناخواه این اختلاف ونفاق را نیز با خود ازعراق عرب بسرزمین کرمان کشانید .

۲۱۸ ـ دوره دوم دوره زندگانی وی بعد از وفات استادش تاحدود سال ۱۲۶۸ الی ۷۰ و ۷۲ قمری هجری است ، دراین دوره گرفتار دشمنی با شخصی شدکه دشمنی باوی خصومت های سابق را تحت الشعاع قرارداد ! آن شخص (باب) بودکه با یك دعوت بسیار صریح وبزرگی قدم بعرصه گذارد ! حاج محمدکریم خان وهمه علماء بزرگ شیعه را دعوت بامرخودکرد ! یك عده اتباع پرشور وریاست طلب وازجان گذشته پیرامون او جمع شدند ودست به‌کشتارهای سهمگین زدند . رسما قیام کردندکه سلطنت را منقرض نموده زمام حکومت را دردست گیرند !

دو قوه برای سرکوبی بابیه لازم بود ـ یکی قوه‌مسلح دولتی ودیگری قوه تبلیغ و قلم و مذهب که در اینجا معدودی از مجتهدین در رد برآن‌طایفه مضایقه‌نکردند از همه بی‌محابا تر حاج محمدکریم خان بود که در عین‌حال با دستگاه سلطنت و قدرت نیز نسبت بسیار نزدیك داشت مساعی او را دراین مورد به‌خصوص سلطان‌عصر(ناصرالدین‌شاه) نیز مورد تأیید وتقویت‌قرارمیداد.

در اینجا نکته‌ای درکار بودکه چرا میبایست پرچمدارمبارزه‌با (باب) از لحاظ قلم و تألیف کتب و غیره از کرمان حاج محمد کریم خان و عهده دار مجادلات حضوری با باب در تبریز علماء شیخیه آن شهر باشند ؟ و آن نکته‌این بودکه این دسته برمصطلحات باب بهتروارد بودند زیرا که باب‌پس از یك دوره ریاضتهای شاقه چون بعتبات عالیات رفت به‌حوزه درس حاج سید کاظم رشتی دومین پیشوای شیخیه را یافت و از آنجا موضوعاتی راکم وبیش فراگرفت و خیالاتی عجیب بسر او افتاد .

وآنچه معلوم است بعد از وفات سید نخست او راه هوس اشغال‌مقام‌نیابت

سید بود وچون معتقدینی پیدا کرد دست بادعاهای بزرگترزد و از کدام‌موضع باز رمزخفی سیاست بقیام وی کمك کرد ؟ ! چیزی نیست که فعلا مورد بحث ما باشد ولی بطور حتم آن سیاست مرموز حد اکثر استفاده را از این دعوت جدید و بزرگ نمود .

۲۱۹ ـ باب بعد از نزول آیه‌ای درشأن حاج محمد کریم خان که‌متن آن اینست (ان الکریم کان فی الکرمان کریما) وشاید میتوان آنرا بررشوه بحاج محمدکریم خان کرد نامه‌هائی نیز باو نوشت ـ یکی رسمی و دیگری تا حدی خصوصی و در نامه اول از وی خواسته بود که امردهد تابعین وی در موقع اذان و اقامه نام او را بر زبان آورند در نامه دوم شخص حاج محمد کریم خان را دعوت بهمدستی کرده بود که باکمك یکدیگر دنیارامسخر نمایند.

(توضیح ـ متن این دو نامه محفوظ است وشاید روزی وسیله انتشار متن و کلیشه آن فراهم شود).

باب نامه‌دیگر نیز بمرحوم حاج آقا مجتهد رئیس اصولیه بکرمان نوشت که‌وی شفاها جواب داد و گفت (مامرجعیت تام نداریم ـ اگر این مرد خود را بر علماء بزرگ عتبات اثبات کرد و آنهاهم تصدیق نمودند ما طبعا تابع آن مجتهدین خواهیم بود).

اما حاج محمدکریم خان وجوه‌شهر کرمان را دعوت و دو نفر نماینده وسفیر باب راکه از اهم پیروان وارکان بابیه بودند حاضر کرد وازهمان جلسه مبارزه با باب را بسختی آغاز نمود ودستور داد آنان را از کرمان اخراج کنند.

۴۳ ـ هسته اختلاف جدید

۲۲۰ ـ در این مورد معدودی درکرمان و توابع که ادعای ذوق داشتند و یکی‌دو نفرشان ازشیخی های‌دوآتشه بودند قلبا به باب ارادت پیدا کردند!! ویك هسته مرکزی خیلی‌خفی برای دشمنی با حاج محمدکریم خان و شیخیه کرمان تشکیل دادند که بعد ها دشمنی‌های بسیار مؤثر وعالمانه و ماهرانه‌ای در راه منظور خویش بکار بردند ایجاد فرقه بابیه درکرمان وسپس انشعاب آن بنام (ازلیه) در آن شهر از این تاریخ شروع شد ، از این جا بود که علاوه بر اختلافات سیاسی، دینی و ملکی سابق هسته اختلاف دیگری نیز در کرمان ایجاد شد که جمعا دست بهم داده و آهسته آهسته باکمال مهارت نظر مساعد

اولیای دربار وقت را هم نسبت به حاج محمد کریم‌خان تغییر دادند ! او را در نظر در بار مردی معرفی کردند که گرچه با (باب) مبارزه میکند ولی‌خود با یك سازمان منظم واتباع معتقد وازجان گذشته‌خیال تشکیل سلطنت روحانی دارد ؟ در دربار چنین تلقین کردند که او برای این منظور گنجها واسلحه های بسیار جمع آوری میکند ! حال آنکه این دو موضوع صحت نداشت !!

۲۲۱ - هر چه بود جنگ شیخیه و باب در گوشه کرمان و در سرحد هندوستان و جائی که سیاست استعماری و دستورهای رمز نایب السلطنه هندوستان لازم میدانست که ویرانه‌ای بنام استان کرمان وبلوچستان بوجود بیاید مزید بر علت شده و به فاصله کمی آثار آن نیز هویدا شد .

جنگ هرات پیش آمد ایران هرات را با قوه قهریه مسخر کرد ، هر چه انگلیسها تدابیر وحیل بکار بردند که قوای ایران بر هرات مستولی نشود سودمند واقع نگردید لذا برخلاف صریح پیمانهای گذشته قوای بحری خود را برابر بوشهر متمرکز کردند ، بنای پیشروی در خاك ایران را گذاردند هیجانی‌عجیب از این پیمان شکنی درایران ایجاد وجبهه واحدی از مجموع ملت علیه انگلیس تشکیل گردید (درصدوا ندی سال‌قبل) چندتن از مجتهدین رسائل‌وکتبی‌علیه‌انگلیس‌دتألیف وانتشار دادند که‌از آنجمله‌حاج‌محمد کریم‌خان بود! چند‌کتاب دراین‌باب‌تصنیف و تألیف‌کرد که ازهمه مؤثر تر کتاب(خاتمه ناصریه) علیه سیاست خارجی بود ، از اینجا دست سیاست خارجی پدید تر در اختلافات کرمان واردشد ! مؤثرترین عوامل آن‌معدودی از رجال در بار وقت‌بودند که رسماعامل‌سیاست‌ایجاد اختلاف وپیشرفت منویات سیاست‌خارجی بودند ! باید اضافه کرد که هیچ یك از مجتهدین و مراجع تقلید که درقضیه فتح هرات و سایر قضایای مشابه آن از تمایلات ملی‌خود تبعیت کرده وعلیه سیاست خارجی واردمبارزه شدندکم وبیش‌ار لطمات وصدمات مصون‌نماندند!!

۲۲۲ - مرحله سوم - در مرحله سوم که چند سالی بیشتر طول نکشید اختلافات و خصومت های کرمان بجائی رسید که ناصرالدین شاه حاج محمد کریم خان را بتهران احضار کرد و وی با ۱۸ نفر از اولاد و خواص خود بتهران آمد ! دشمنان او اطمینان داشتند بازمینه سازیهائی که شده در همان روزهای اول موفق بقتل او خواهند شد ؟! در اینجا چند عامل دست بهم داد و مانع از حصول مقصود مخالفین و زمینه سازان شد که یکی از آنها وجود

(خانم شکوه السلطنه) ملکه زمان مادر مظفرالدین‌شاه وخواهرزاده حاج محمد کریم خان بود ـ عامل دیگر وجود رجال متعصب شیخی بود که در دربار خدمت می کردند وکم و بیش در شاه مؤثر بودند ! البته سابقه دوستی خودشاه و قرابت فیمابین نیز از عوامل مؤثر بود .

حاج محمد کریم خان در دربار و حرم خانه و نزد شاه رفته بی گناه بقلم رفت وشاید محبوب واقع شد ولی این محبوبیت بر بغضها واختلافات بیشتر دامن زد .

تا آنجا که از راه مجادلات علمی و تشکیل جلسات مناظره و تألیف کتب علیه او ـ پس از مدتی توقف در تهران او راخسته روانه کرمان کردند بطوری که ایشان تا حدی مجبور به گوشه گیری و تفسیر گفته های گذشته خود گردید (مثل کتاب سی فصل وغیره) و در آن گفته ها وکتب آخرعمر هم آهنگی بیشتری بین عقاید او و نظریات مخالفین دیده میشود ولی البته از حیث تأثیر زیاد مثمر واقع نگردید ـ مخالفان برمخالفت خویش باقی ماندند(۱)

۲۲۳ ـ در دوران آخرعمر حاج محمد کریمخان صلاح خود را درآن دید که بصرف امور اجتهادی وتألیف وتصنیف وموعظه ودرس واقامه عزاداری بگذراند ، غالباً سالی چندین ماه ازشهرخارج میشد ودرقصبه (لنگر) کرمان اقامت مینمود ودرامور سیاسی ومحاکمات ابداً دخالت نمیکرد .

دراین دوره تألیفات وتصنیفات بسیار کرد وحوزه درس مدرسه ابراهیمیه اهمیتی یافت وازکرمان نمایندگانی باکثرشهرهای ایران اعزام داشت .آنان درنشرعقاید استادشان منتهای جد را مبذول داشتند ، رویهمرفته دراین دوره بواسطه اینکه رؤسای طرفین عاقل وبیغرض تراز ادوار بعد بودندکار اختلاف ازحدود مباحثات علمی ومشاجرات قلمی بالاتر نرفت واگرهم وقتی صحبتی بین عوام دوطرف میشد البته رؤسای طرفین نمیگذاردندکار بزدوخورد برسد، دراین قسمت مساعی حاج آقا احمد مجتهد که گذشته ازهمشهری گری باحاج محمدکریمخان دوسال هم بامراستاد خودش در حوزه درس استاد حاج محمد کریم خان یعنی سیدکاظم رشتی درس خوانده بود قابل توجه است که هیچگاه این دونفرنسبت بهم از طریق ادب خارج نشدند ، پیروان یکدیگررا نیز به

۱ـ نقل از سلسله مقالات آقاسید محمد هاشمی کرمانی

مراعات شئون و احترامات دیگری توصیه میکردند ، رئیس دسته مخالفین خود شاگرد استاد شیخی بود ، تا روز در گذشت نسبت بشیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی احترام قائل بود، باحاج محمدکریم خان هم که رقیبش بشمار میرفت مراوده ودوستی داشت، حتی یك دختراونامزد پسرحاج محمدکریمخان بودکه بعداً تندروی های عوام ومرید های طرفین وتحریکات انگشت سیاست نگذاشت این وصلت انجام گردد !! در ایندوره رقابت بین مرید های طرفین فقط برسرموضوع خیرات و مبرات بودکه بجای خود ممدوح وباعث استفاده عموم بود .

۲۲۴ ـ ما میخواهیم این نتیجه را بگیرند که همه جا دست سیاست آتش‌افروزی میکنندوگرنه سران عاقل قوم درگذشته تااین اندازه بایکدیگر حسن تفاهم داشتند .

آن دوره که برای کرمان دوران خوشبختی بود بمرگ سه چهار نفر خاتمه پذیرفت .

وکیل الملك درگذشت . حاج سید جواد امام جمعه وفات یافت بعد حاج محمدکریم خان و در آخر حاج آقا احمد مجتهد نیز برفتگان ملحق گردیدند ونوبت ریاست به‌آقا زاده های جوان رسیدکه مسلماً دروجود هر یك ازایشان نظریات مریدان قدیم مؤثربود یعنی‌آنان که درسابق مطیع صرف بودند دراین موقع محلی برای اعمال نظریه خود پیداکردند .

۴۴ ـ موضوع وراثت ریاست شیخیه

۲۲۵ ـ حاج محمدکریم خان دارای اولاد متعدد ازآنجمله هشت پسر بود . پسربزرگ وی حاج محمد رحیم خان مردی فاضل وشاعروعلاوه بسیار با جربزه بود وعامه شیخیه وقاطبه اولاد ابراهیم خان نسبت باو احترام میکردند .

پسردوم وی حاج محمد خان که مادرش دختر (ملك‌آرا) پسرفتحعلی شاه بود جنبه اعیانیت و ظرافت شاهزادگی او برسایرجنبه هایش میچربید و اوودیگر برادرانش که ازشاهزاده خانم‌بودند بواسطه ادب درنزدپدرمحبوب‌تر از سایراولاد بودند .

حاج محمد خان درحیات پدرچندان بتحصیل نپرداخت وتمام همش مصروف خدمتگزاری وجلب رضایت پدر بود

۲۲۶ ـ چون حاج محمد کریمخان در گذشت روی مفاهیم عبارات وصیت نامه وی عامه شیخیه بحاج محمد خان گرویدند معدودی ازخواص و اهل سرحاج محمد خان را اولی بنیابت پدر دانستند ! در این میانه عده ای ازفحول اهل علم که پیرامون حاج محمد خان جمع شده بودند بحال وقفه در آمدند ؟ ! چنان معلوم میشود که از ارثی شدن ریاست شیخیه ناراضی بودند! گروهی ازآنان تأمل وتحمل کردند وچیزی نگفتند ؟

۲۲۷ـ بعضی افرادازقبیل حاج میرزامحمد باقر(درچه‌ای) که بعدامعروف به‌همدانی شدوغیره براین پیش آمد اعتراض کردند !! حتی حاج میرزا محمد باقر که دارای تألیفات بسیاری است ازکرمان با میرزاابوتراب ازمجتهدین شیخیه (از طایفه نفیسی کرمان) وعده ای دیگر بعنوان اعتراض از کرمان مهاجرت کردند ! ! حاج میرزا محمد باقر گذشته از اینکه در میان شیخیه کرمان وچند فامیل مریدان پروپا قرصی پیداکرد درنائین واصفهان وجندق وبیابانك وهمدان اتباعی پیداکردکه امروزبشیخیه **حاج میرزا محمد باقر معروفند .**

۲۲۸ ـ نتیجه این دودستگیها و انشعابات آن شدکه بهرصورت اولا ریاست شیخیه در کرمان و بعضی نقاط دیگر در خانواده اولاد حاج محمد کریمخان بصورت ارث باقی ماند ! ثانیا خواص طرفدار (حاج محمد خان) برعوام طرفدار برادر او پیروز شدند ! ریاست بدست حاج محمد خان افتاد ولی پیروان (حاج محمد رحیم خان) هم برعقیده خود باقی ماند وتا پس از درگذشت حاج محمد خان بازبسایرشیخیه ملحق شدند دوران ریاست حاج محمد خان بود !

۴۵ ـ علل اصلی جنگ شیخی وبالاسری

۲۲۹ ـ اثرات اختلاف دوبرادر لازم است برحالات حاج محمد رحیم خان پسرارشد حاج محمدکریم خان که اززمان او زد وخورد رسمی شیخی و بالاسری شروع شد اطلاع مختصری که ما را در فهم علل اختلافات رهبری میکند حاصل کنیم .

آنچه معلوم است حاج محمد رحیم خان برای پدر مقامی جز علم و فقاهت وتقوی قائل نبوده وشخصاً هم با متصوفه و بالاسری ها در کرمان سر سازش داشته وازاینجهت قبول عامه ای پیدا کرد .

اما حاج محمد خان برای پدر مراتب معنوی دیگری را قائل بود ! ! چند تن از اصحاب خاص حاج محمدکریمخان نیز برای وی گذشته از مقام علمی رتبه شیعه‌کامل را قائل بودند ؛ ووی رادرمراتب باطنی رشتی میدانستند وبعد ازوی هم حاج محمد خان را دارای‌آن روح ومرتبه معنوی میشناختند! وهمین اشخاص بودندکه از اقاریر صریح حاج محمد رحیم خان نسبت باینکه من نایب پدرم بآن معنی‌که شما میگوئید نیستم وازاشارات خفیه حاج محمد خان مشعربراین‌که من هستم ! حد اعلاء استفاده را بردند و منظور خود را که نفی اولی واثبات دومی باشد پیش بردند .

۲۳۰ ـ شواهد بسیار برای این امر میدانیم‌که بیك حکایت مختصری اکتفا میکنیم .

چون حاج محمد کریمخان وفات یافت گروه انبوه شیخیه و ابراهیمیه کرمان را حیرت فرا گرفت !! چشم همه بپسررئیس طایفه وبعداً بحوزه علمیه مدرسه ابراهیمی‌بودکه چه تصمیم اتخاذکنند ؟! حاج محمد رحیم‌خان دعوتی از وجوه شیخیه (اهل علم وخوانین) درمدرسه ابراهیم خان‌کرد ، بآن جمع چنین گفت گرچه پدرم درگذشت ولی ما رابلاتکلیف نگذاشت ! بدین معنی که علماء ومدرسین در هرعلم تربیت‌کرد وکتابهائی در هر علم نوشت‌که فهم آن سهل الحصول باشد اینك برای طلاب سلسله نسبت بتحصیل هیچ اشکالی باقی نیست علماء ومدرسینی درهمین مدرسه وجود دارند وحاضرند طلاب در نزدآنان بتحصیل بپردازند ، یعنی هرعلمی را نزد مدرس مخصوص‌آن تدریس کنند مثلاعلم لغت عرب را نزد جناب میرزا محمد علی شیرازی صاحب معیار اللغة و علم هیئت و نجوم و اسطرلاب را نزد جناب محمد باقر خراسانی و صرف ونحورا نزد جناب محمد علی معلم (پدر استاد بهمنیار) تحصیل کنند ، همچنین سایرعلوم را برشمرد ومدرس و متخصص آنرا حضوراً معرفی‌کرد ، همه حضارتصدین وتحسین‌کردند جزحاج محمد خان‌که هنوز آقا محمد خان وجوان بود ! ساکت ماند وچیزی نگفت ! حاج محمد رحیم خان بدو گفت عقیده شما چیست و چه میفرمائید ؟! جواب داد : اشکال من اینست‌که اگر

کسی علم انسانیت خواست تحصیل کند بچه کسی باید مراجعه کند ؟! از این بیان وتفرقه مجلس بینتیجه ماند !! رفته رفته حاج محمد رحیم خان ازتجمع اصحاب خاص پدرش پیرامون برادر کوچك تاحدی متأثر شد وبا برادر بتشدد گفت چرا علماء سلسله را دور خود جمع میکنی و بازاریها را بطرف من میفرستی ؟

وی جواب داد که بنده که نمیگویم آنان دور وبر من بیایند گفت اگر تو نمیگوئی ونگفته‌ای برو بالای منبر ورسماً این امر یعنی ادعای نیابت پدر را انکار کن حاج محمد خان قبول کرد وبمنبر بالا رفت وپس ازتمهید مقدمه ای رسانید که بمن امر کرده‌اند که علانیه موضوع را تکذیب کنم من بدین شعر اکتفا میکنم :

بسر مناره اشتر بشدو فغان برآورد — که نهان شده‌ام دراینجا مکنید آشکارا

وهمه بخوبی مقصد اورا دریافتند وتوجه بیشتری باو کردند و بهمین دلیل آن خواص درراه تثبیت ریاست حاج محمد خان از هیچگونه مجاهدتی کوتاهی نکردند .

۴۶ ـ اوضاع سیاست وروحانیت

۲۳۱ ـ این اختلاف داخلی که بعداً منشأ اثرات بزرگ گردید بجای خود باید اینك دید درآنروزگار وقبل ازشروع جنگ شیخی وبالاسری وضع روحانیت وسیاست درکرمان چگونه بوده است که زمینه رابرای یك خونریزی فراهم میکرد .

وکیل الملك بزرگ والی کرمان وفات کرد مرتضی قلی خان وکیل الملك ثانی پسر وی برمسند پدر تکیه زد واز اینجا درمقام رقابت با شیخیه این طایفه هم‌سعی کرد ریاست سیاسی کرمان را درخانواده خود توارثی سازد.

در خفا میرزا مهدی خان کلانتر واقعی که در سیاست مطلع وخبیر بود انگشت تخریبی بکارها میرسانید ودرآنموقع این مرد متظاهر بشیخی گری حمایت شیخیه بود .

جنگهای شیخی وبالا سری وقتل یحیی خان کلانتر پسر میرزا قاسم خان دیوان بیگی که در سرموضوع نان در چهار سوق کرمان اتفاق افتاد و قیام

تاریخی علیمحمد شالباف معروف به علی محمد خان و سلطنت سه چهار ماهه او در کرمان که تاریخ مفصلی دارد پیش آمد .

وضع سیاسی چنین بود .

۲۳۲ ـ اما وضع روحانیت ظاهری آرام ولی باطنی مستعد برانقلاب داشت .

اوضاع روحانیت کرمان بدست آقا زاده ها اداره می‌شد جزحوزه حاج آقا احمد که اوهم بواسطه پیری وضعف اغلب کارهارا بحاج شیخ ابوجعفر پسر خود واگذار نموده ولی مراقبت داشت که اطرافیان حاج ابوجعفررا وآقازادگان حاج محمد کریم خان وحاج سید جواد امام جمعه بهم نیاندازند ولی این میانجی گری بوفات حاج آقا احمد دراوایل سال ۱۲۹۵ هجری قمری خاتمه پذیرفت شاید چند ماهی نگذشت که جنگ میان خوانین ابراهیمی و مریدان حاج محمد رحیم‌خان (با حاج محمد خان‌اشتباه نشود) بامریدان حاج شیخ ابوجعفر در گرفت آنهم برسرموضوعاتی ازاین قبیل :

۱ ـ زیادی ارتفاع مناره ها وبادگیره‌های مسجد حاج آقاعلی(مسجد چهل ستون) که متعلق بشیخیه بود که اگرروی آنها میرفتند مشرف برخانه حاج ابوجعفرمیشد !این ارتفاع مناره ها بهانه ظاهری بود ولی اساس موضوع اختلاف بربنای بازار کاروانسرا ومسجدوآب انبار ووقت املاکین چند برای رئیس شیخیه بودکه مورد غبطه قرارگرفته بود .

۲ ـ بعضی مغرضین بحاج‌محمد رحیم خان‌خبردادند که‌حاج‌ابوجعفر بر خلاف یکی از احکام حاج محمد خان حکمی صادر کرده و اینموضوع در برانگیختن عرق برادری تأثیر کرد و منجر بفساد های بزرگ شد

۳ ـ اینکه بچه ها از روی پشت بام مسجد حاج آقاعلی‌سنگ اندازی میکنند و سنگ بمنزل (احمدی ها) اصابت میکند از این علل ظاهراً کوچك و مسخره زیاد بود! ولی در باطن‌امردستی قوی تر وعمیق‌تر که همیشه توفیق خود را در اختلاف میداند بآتش دامن میزد ! چنانچه که مثل همه قضایا و حوادث سیاسی ومذهبی‌این‌مملکت و شرق‌سر رشته را حتی از دست‌خودعاملین خارج ساخت.

جنگ شیخی و بالا سری کرمان با این مقدمات و علل شروع شد ! در حدود یکسال طول کشید از حمله بخانه حاج ابوجعفر و اهانت باو آغازو

کار بجائی رسید که کرمان یکسال روی آسایش ندید!!

۴۷ ـ حمله از اینطرف شروع شد و آن طرف با شلیك تیر جواب داد

۲۳۳ ـ علل اختلاف بین شیخیه و سایرین در زمان ریاست حاج محمد خان چهارمین پیشوای شیخیه و برادرش حاج محمد رحیم خان که منجر بزد و خورد های یکساله و عوارض آن در کرمان شد علل کوچك ومضحك ظاهری داشت ولی در باطن علل دیگری در کار بود همان علل کوچك و ناچیز ماده را منفجر کرد

۴۸ ـ اختلافات دیگر

۲۳۴ ـ باید دانست که قبل از عنوان جنگ مذهبی نیز در کرمان بعلل استعداد آشوب وفتنه وجود داشت . بدانسانکه از دو سال قبل از این عنوان جوانان و پهلوانان محلات با کلاههای دوشاخ نمدی ونمدهائی که بشانه میانداختند در دامنه قلعهٔ کوچك و صحرای زریسف صف بندی میکردند و بعنوان حیدری و نعمتی بافلاخن چوب و قداره وششپر باهم میجنگیدند هر دسته مدعی حیدری بودن میشد (این جنگ را ازاول زمان صفویه مردمان ایران بارث برده بودند ولی در آن اواخر بدون آنکه پی به مفهوم آن ببرند آنرا مایه نزاع قرار داده بودند) و با دسته‌ای دیگر می جنگیدند . حتی در این صف آرائی خوانین و اعیان زادگان محل نیز شرکت میکردند و باهل محله خود کمك های لازم را مبذول میداشتند تا از ضعف مرتضی قلی خان وکیل الملك ثانی والی وقت این جنگ‌ها شدت غریبی پیدا کرد ومخصوصاً در روزعیدقربان برسر شترقربانی ودر ایام ولیالی عاشورا در داخل شهر ومصلی شهر برشدت و خونریزی آن افزوده میشد.

این جنگ حیدری و نعمتی بامساعی حاج محمدرحیم خان تخفیف بلکه موقتا موقوف شد باین معنی که مشارالیه در حین جوش وخروش جنگ جویان سوار شد و با یك جلودار بمیان متخاصمین آمد و آنان را به نصایح مؤثر ازجنگ با یکدیگر منصرف گردانید . متأسفانه این آرامش طولی نکشید . حملات عوام مریدان به بهانه هائیکه قبلا ذکرشد جنگ شیخی و بالاسری را قائمقام جنگ

حیدری و نعمتی کرد .

۲۳۵ ـ جریان امر را بنقل‌از عین‌سندی که بقلم‌یکی ازمعاصرین مطلع که شخصا ناظر قضایا بوده اکتفا میکنند :

میرزا مصطفی‌خان‌مستوفی که ازمستوفیان معروف کرمان‌بود (پدرحسین محاسب الملك سعید) که نه شیخی ونه بالاسری بود بلکه درویش و از متصوفه معروف نعمت‌اللهی بشمارمیرفت ونوشته اوبیطرفانه بنظرمیرسید درذیل‌حوادث سال ۱۲۹۴ هجری قمری در نسخه اصل منحصر بفرد خطی بخط خود ایشان که دردسترس‌ماست چنین‌می‌نویسد: (عین‌عبارات نا برده نقل‌می‌گردد)عنوان جنگ شیخی‌بالاسری درکرمان شروع شدبعدازاین جمله شرحی از حاج شیخ ابوجعفر وحاج محمدرحیم‌خان معرفی‌نموده وآنگاه مینگارد(مریدهای‌طرفین بملاحظات‌اغراض‌شخصی یانفهمی یاحب و بغض و بنای فساد وفتنه راگذاشته و عنوان مذهب را بمیان‌آورده بنای زد وخورد ونزاع را گذاشتند !! جمعی از شیخیه بخانه حاج‌شیخ ابوجعفر ریخته در هتك‌احترام آن مرحوم کوشیدند . یکدفعه ازراه مسجد که بمنزل‌مراجعت میکردشبانه‌زحمت‌وارد آوردند وهمچنین ازحضرات متشرع که ببالاسری معروفنند سرراه حاج محمدرحیم‌خان راکه از مسجدمیآمد گرفته بعضی‌ازحرکات وحشیانه کردند درآن وقت اوضاع کرمان بی‌اندازه هرج ومرج بود ومرتضی قلیخان وکیل‌الملك هم‌از جلوگیری عجز داشت و باطنا‌بی میل نبودکه هر دو را ازکرمان بیرون کند پس‌بنای‌شکایت را بدارالخلافه گذاشت‌و از دولت مأموربرای بردن‌این‌دو نفربکرمان‌فرستاده شد حاج شیخ ابوجعفر برفسنجان برای سرکشی املاك خود رفته بود ازهمان جا تحت‌الحفظ آقا را روانه دارالخلافه که تهران باشد کردند و از کرمان مرحوم حاج محمد رحیم خان را فرستادند .....)

۴۹ ـ حمله و فتح

۲۳۶ ـ برای اینکه خوانندگان از موضوع سه چهار واقعه‌ایکه بین طرفین اتفاق افتاد بیخبر نباشد از قول و نقل علیمحمد خان که بعد ازیکی دو ماه پهلوان صحنه مخصوص درکرمان‌شدو واقعه (علیمحمد خانی)رابوجود آورد همت میگماریم :

او چنین‌میگوید :

(من جزو جوانان بسیاری بودم که از بیرونخانه حاجابوجعفر دراول شبی چوب و چماق و اسلحه برداشتیم و داوطلب حمله بخوانین و شیخیه در وقت مراجعت از مسجد شدیم چون بدر مزار سید علویه نرسیده به مسجدحاج آقا علی (مسجد شیخیه) رسیدیم گروه انبوه آنانرا مشاهده کردیم که از مسجد دسته جمعی میآمدند خوانین که جلو و مسلح بودند احساس خطر کردند ـ پیش از حمله ما باطپانچه بهوا شیلیك نمودند ـ ما پا بفرار گذاردیم وآن شب فتح بهمین آسانی نصیب خوانین شد . شب بعد مجهز تر پا بمیدان گذاردیم تا تلافی شب قبل را درآوریم . بتعلیم مردان آزموده صبر کردیم. آنها باز تفنگهای پر را خالی کردند و البته پر کردن مجدد دقایق چند لازم داشت‌در این موقع ما مجال ندادیم و باچوب و سنگ و زنجیر بآنها حمله بردیم ودر این شب فتح نصیب ما شد . باکمال خوشحالی به بیرونخانه مرحوم حاج ابوجعفر آمدیم و خواستیم گزارش فتوحات را بدهیم آقامتانت خود را از دست نداد از جای بر خاست و بنوکر خود (حاج علامرضا) در وقت ورود باندرون گفت : (حاجی بچه هارا مهمانی کن) رفتند وبره‌آوردند و باملحقات آن شبی را بخوشی گذراندیم .

۵۰ ـ دوست دولتیها

۲۳۷ ـ از همه این وقایع مهمتر دستور حمله حاج محمد رحیم خان بخانه حاجابوجعفر بود که‌خواست‌ازمرکزقدرت طرف دماغ‌سوزی کرده باشد. چنان تعصبات تحریك شده بود که‌هنوز حرف حاج محمدرحیم خان تمام نشده سیل جمعیت روبخانه حاجابوجعفر حرکت کرد . بقسمی که چون خود حاج محمد خان رحیم حان براثر تذکار حاج محمدخان خواست مردم را منصرف کند دیگر حریف نشد .

حاج محمدخان از محضربرادر بر خاست و تعظیم کردکه بیرون‌بیاید. حاج محمدرحیم خان‌علت را پرسید گفت دراینجا یك مشکل شرعی‌برای بنده پیش آمده است فکر کردم در میان ازدحام عوام اگر چندین خون بیگناه ریخته شود مظلمه آن بگردن چه‌کسی خواهد بود ؟

این سخن در حاج محمد خان‌بسیار مؤثر واقع شد با پای‌برهنه‌بیرون آمدکه مردم را منصرف‌کند دیگرکار از کارگذشته بود .

این اندازه را مینگاریم که‌عوام طرفین و دوستان متظاهر هر دوجانب که‌راه غلو درتعصب می پیمودند در ایجاد حوادث ناهنجار سهمی بسیار بسزائی داشتند و از این طبقه و دسته بیشتر مأمورین محلی دولت در آتش افروزی بین این دو طایفه سهیم بلکه محرك ومؤثر واقعی بوده‌اند زیرا زمامداران که صلاح و رفاه خود را در القاء فتنه و فساد میان مردم میدانستند وایران از این‌رهگذر بلاها کشیده ورنجها دیده که باکمال تأسف باید گفت هنوز هم‌آثار آن دراغلب نقاط ایران مشهود است .

بهر حال نتیجه آن شد که جماعتی بخانه حاج ابوجعفر ریختند و بدو توهین نمودند همین‌عمل‌عوام منشأ یك فتنه چهل‌ساله بنام (جنگ شیخی وبالا سری)درکرمان گردید .

۵۱ - قحطی وغلاء

۲۳۸ - بایدمتوجه‌بود که دراین‌موقع مردمان کرمان هم دچار قحط و غلاء وگرانی بودند . بدین معنی که نان ازخرواری ۱۵ ریال وبیست ریال بخرواری یکصد ریال که لااقل معادل با هزارتومان امروزبود رسید . بهمین مناسبت چون حاج محمد رحیم خان در صدد جبران امر برآمد وخواست از راه تأمین‌نان وگوشت وسایراجناس مورداحتیاج مردم جبران وتألیف‌قلوبی کندوحاج محمد خان بخوانین امرداد که گندم وآردی‌برای خبازخانه‌کرمان بقیمت ارزانتر بدهند و بمردم هم گفتند چند نفررا برای نظارت در امر نرخ تعیین کنند بازآن دست مرموز که ازهرحادثه ای نتیجه سوء میگیرد وهرپیش آمدی را ازمنظور اول منسلخ میکند نگذاشت وفتنه دیگـر برپا شد . یعنی رندان که البته بتحریك میرزا مهدی خان کلانترمعزول معرکه‌آرائی‌میکردند علیمحمد شالباف جوان ۱۷ الی ۱۸ساله را بنام (علیمحمد خان) برای اینکار علم‌کردند (برای تعدیل نرخ) ویك حادثه سه چهار ماهـه عجیبی را بظهور رسانیدند تاآنجاکه علیمحمد خان شالباف دم از استقلال کـرمان زد ومرتضی قلیخان والی وقت را مستأصل ساخت و متعاقب‌آن حوادث شوم دیگر مانند قتل یحیی خان کلانتروتجدید جنگ محلات شهرکرمان پیش‌آمدکرد .

مرتضی قلیخان درقلعه ارك را بروی خود بسته بود وپی درپی حوادث

کرمان را بعنوان یك یاغی گری عمومی به پیشگاه شاه وقت جلوه میداد تا بدان حدکه نزدیك بود آتش خشم ناصرالدین شاه زبانه کشیده وشدت عمل عجیبی درکرمان نشان دهد وبالاخره کارفقط به تبعید دونفرنافذالکلمه یعنی حاج محمد رحیم خان وحاج ابوجعفرپایان یافت.

بعد ازاندکی این دو درگذشتند وریاست شیخیه برای حاج محمد بلا منازع تثبیت شد وموقع آن رسیدکه جنگ دوم شیخی وبالاسری آغاز گردد.

افسوس که همیشه دین ومذهب آلت اجرای مقاصد دیگرشده و همواره ازبین عده‌ای خیال گل آلودکردن آب وگرفتن ماهی را دارند

۵۲ - نقش وقف درکرمان

۲۳۹ - موقوفه ظهیرالدوله در کرمان منشأ اصلی یك اختلاف عمیق و مداوم گردید.

باید دانست که ابراهیم خان ظهیرالدوله والی کرمان وپدرحاج محمد کریم خان سومین پیشوای شیخیه تحت تعالیم سر سلسله قراختائیان که در اوایل قرن هفتم درکرمان بنای مدرسه عظیم وعمارات چندی را گذارد (در محله ترك آباد یعنی قبه سبزوخواجه خضرامروزکه ویرانه شده است) اوهم مدرسه بزرگی بضمیمه دو بازار بنام قیصریه ویك حمام کم نظیروآب انبار با نهایت متانت و ظرافت بنا نمود وبرای این مدرسه و مخارج طلاب و روضه خوانی وخریدکتب واطعام وغیره رقبات مستعد وخوبی وقف کرد وخیلی مقید بودکه بناهای خیراو واملاکی که وقف میکند یا ازحاصل املاك مازندرانش باشد و یا املاکی که شخصاً خریداری ویا آبادکرده است باشد والبته این راهنمائی هم از برکت وجود شیخ نعمت الله بحرینی بودگویند چون رغبت فرزند خود محمدکریم خان را درمیانه چهل یا چهل ودو اولاد خود بتحصیل یافت بیشترهمت بکار مدرسه وتوسعه موقوفات آن گماشت سایرآثارآبادی او ازباغها وحمام ها وغیره که جزء موقوفه نبودند از محل مالیات کرمان ساخته وپرداخته شدکه ابراهیم خان ظهیرالدوله بهیچوجه مالیات کرمان را بدربار فتحعلیشاه نمیفرستاد وبا اجازه دربارصرف آبادی کرمان میکرد.

۵۳ - موقوفات واختلافات

۲۴۰ - ابراهیم خان ظهیرالدوله مدرسین چندی از مجتهدین و غیر ایشان بکرمان جلب کرد ، دراین مدرسه بامر تدریس مشغول و ازآن موقوفه هم بهره مند میگردیدند بعد از وفات واقف شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع - السلطنه پسرمعروف فتحعلیشاه وارد کرمان شد وکلیه امور مال وثروت اولاد ابراهیم خان راتحت نظر گرفت .وضع موقوفات بهمان طرزسابق ادامه داشت و حاج محمدکریمخان هم چنان مستغرق درامر تحصیل وتعلیم وتعلم (خوداو دراین مدرسه هم درس میخواند و هم تـدریس میکرد) غرق بودکه بموضوع موقوفات نمیپرداخت وعلاوه سن او هم مقتضی نبود .

تا وقتیکه ازکرمان بعراق عرب رفت ، در سلك شاگـردان سیدکاظم رشتی درآمد . مجدداً از طرف او بکرمان عازم شد ، ازاین زمان مخالفینی دربین مجتهدین پیداکرد . دراینموقع دو نفرمجتهد صاحب عنوان وقت مورد تأییدات خفی وجلی والی مقرروقت (فرمانفرما) نصرت الدولـه فیروز میرزا پسرعباسمیرزا نایب السلطنه نیزقرار گرفتند ، آن دو حاج سید جوادشیرازی داماد ابراهیم خان ظهیرالدوله و آخوند ملاعلی تونی اعمی (کـورمادرزاد) کهفقیهی معروف بود میباشند .

تابحدی که بمساعیفرمانفرما حاج سیدجواد امام جمعه کرمان گردیده، ودراینکار اولاد ابراهیمخان هم اکثراً ذیعلاقـه بودند وبوی کمك نمودند و بعداً همین حاج سید جواد سرسخت ترین وبیباك تـرین دشمنان حاج محمد کریمخان گردید .

این دو مجتهد هردو درمدرسه وموقوفات ظهیرالدوله دخالت داشتند ، این امر حدود سال ۱۲۵۵ قمری (۱۱۹ سال قبل) بودکه روز بروز دخل وتصرف این دو امرمدرسه ودکاکین واملاك وقف زیاد ترشد . وعـده بسیاری ازطلاب را درحجرات مدرسه سکونت دادندکه همه حکم یك قوای تدافعیرا داشت با این وضع برای حاج محمد کریم خان عنوان کـردن مـوضوع وقت میسوربلکه مقدور نبود . ازاین روبوقف نامه پدری مـراجعه و ازآن بقوه فقاهت استدلالی شرعی کرد ، حکم ببطلان کلیه وقف نمود ؛ برای قوه نظریه شرعی وفتوای خود استفتائیازحاج محمد باقرشفتیمرجع تقلید عصرفتحعلیشاه ومحمد شاه دراین بابت نمود و معلوم بودکه فتوای او قاطع امرخواهد بود،

آن استفتا را توسط دونفراز اهل علم و اطلاع باصفهان خدمت سید فرستاد ، سید هم صریحاً حکمی دادکه با عقیده حاج محمد کـریم خان درباب بطلان وقف و تعلق داشتن کلیه رقبات برحسب ارث شرعی به آنان مستحضرومطلـع ساخت .

بدیهی است دراینجا تقسیم آنهمه عمارات و املاك طرفدار وارث خور بسیاری پیداکرد ولی بااین حرفها نمیشد املاك ومدرسه رااز ید طلاب وعوامل بسیاری که همه ازآن منتفع بودند انتظارکرد .

گرچه مجتهدین ذینفع ازموقوفه هم نمیتوانستند در برابرحکم مرحوم حجت الاسلام لاونعم کنند ولی حاضرهم نبودندکه دو دوستی مدرسه را تقدیم حاج محمدکریم خان نمایند خاصه آنکه میدیدند حاج محمدکریم خان دست بدعوتی جدید وتشکیلاتی تازه زده است .

۵۴ ـ تصرف واشغال مدرسه

۲۴۱ ـ اینحال مدتی طول کشید ومدرسه ابراهیم خان بصورت یك‌دج وقلعه ای درآمده وطلاب رل سربازان مدافع آنـرا برعهده داشتند . بدیهی است دولت و حکام هم ناظر این اختلاف و دو دستگی وصف بندی بودنـد و مسلماً بآتش اختلاف هم دامن میزدندکه در نتیجه ازنفوذ فوق العاده هردسته بنفع تربیت نفوذ اداری خویش استفاده کنند

بالاخره یکی ازطلاب حوزه درس حاج محمدکریم خان موسوم به ملا علی اکبردشتابی که نیروی‌بدنی‌عجیب داشت ازحاج محمدکریم خان استجازه کرد وشبانه با تدبیرونقشه‌ای که قبلاطرح کرده بود درب همه اطاق طلاب را قفل نمود ویکی ازآنها رابا چماق وچوب از درب کوچه مدرسه اخراج نمود وباین ترتیب مدرسه را اشغال کرد وهنگام سحر نیزطلاب شیخیه راکـه قبلا مجهزکرده بود بجای آنها درحجرات مدرسه مستقرساخت و میتوان گفت در آنشب نهال فتنه های چندساله کرمان که ازموضوع بطلان موقوفات غرس شده بود آبیاری گردید .

۵۵ ـ موقوفه جدید

۲۴۲ ـ درسالهای آخـرسلطنت محمد شاه نظـر بضعف سلطان واختلال

امور دربار و وجود حکام وشاهزادگان مقتدر درکرمان دسته مخالف حاج محمدکریمخان نتوانستند کاری‌ازپیش‌ببرند یعنی‌درمحل نیروی اوهم‌ازجماعتی که بنام شیخیه بدوگرویده بودند وجمعیت بسیاری بودندویا خوانین ابراهیم خانی‌که و اولاد واحفاد و نوکران و غلامان وسواران خـود جمعیتی مهم را تشکیل میدادند و بهتراز سابق تحت زعامـت حاج محمدکـریم خان متشکل بودند بردیگران میچربید .

دقیقاً تاریخ‌اینقسمت را ندیده ایم‌که آیا قبل از تصرف مدرسه یا بعداز آن حاج محمدکریم خان خود باکثریت اولاد ابراهیم خان را حاضرکردکه ازنوقسمت خودرا از رقبات قبل مجدداً بصورت وقف درآورنـد بهرحال این امروقوع یافت وهمه حاضربرای وقف‌کردن سهمیهٔ خود شدند جزمعدودی‌که آنرا بصورت ملك طلق وسهم الارث خوددرآوردندمثلاآنکه جزئی ازموقوفه (سلسبیل) بصورت ملکیت درآمد وازوقف خارج شد .

این وقف هم‌جدا جداصورت نپذیرفت یعنی‌کلیه ورثه ایکه حاضربوقف شدند امرعمل‌کردن وقف رابصورت فقاهتی‌برادر حاج محمد خان واگذاردند واو وقف را برای منظور خاصی وتا اندازه انحصار بطایفه شیخیه و جزئی هم باولاد ابراهیم خان درآوردکه همین موضوع هم تا اندازه ای مـورد رشك و غبطه دیگران گردید وبرآتش اختلافات بیش ازپیش دامـن زد .

ولی‌باید تذکردادکه حاج محمدکریم خان شخصاً موقوفات را دردست نگرفت بلکه اداره آنرا باشخاص طرف اعتماد خود سپرد .

۵۶ ـ برای رفع اختلاف

۲۴۳ ـ شاهزاد عالم‌وفقیه ومقتدری مانندطهماسب میرزای مؤیدالدوله پسرزاده فتحعلیشاه والی وقت‌کرمان‌که بعد ازفوت محمد شاه دردوره اقتدار میرزا تقی خان امیرکبیرعهده دارنظم ایالت وسبعی مانندکرمان وبلوچستان گردید وسعی در اطفای نایره های فسادی‌که از سال آخرحیات محمد شاه و سال وقوع‌مرگ اتفاق افتاده‌نمود ودراشغال این‌آتش‌هم‌سابقه ـ هم موقوفات ـ هم اختلافات مذهبی‌وهم تندروی های عده‌ای ازخوانین وبازماندگان ابراهیم خان ظهیرالدوله دخالت داشت ولی طهماسب میرزا درفرو نشاندن آن خیلی کوشش کرد والی کرمان دوچار مخاطرات خونین وعجیبی میشد .

والی که قبل‌ازهرچیزخود عالم وفقیه مطلع وکم نظیربود تنها با چهل بار شتربکرمان‌آمد وسعی‌کرد اختلاف راازراه دین ومذهب وفقاهت واستفاده از وجود خود علماء مرتفع سازد درسال ۱۲۶۵ هجری قمری وسائل‌آمدن آقای حاج احمد مجتهد را ازرفسنجان بکرمان فراهم نمود .

این مجتهد ازفحول فقها ومجتهدین بشمار میرفت و ورود او بکرمان یکی از مبادی نفوذ علماء اصولیه بشمار میرفت طهماسب میرزا مجلس بحث علمی با حضور خوددر عصرهای دوشنبه بوجود آوردکه درآن‌جلسه سه نفر: ۱ ــ حاج آقا احمد مجتهد ۲ ــ حاج محمدکریم خان ۳ ــ حاج سید جواد امام جمعه شرکت داشتند وغیراز این سه نفرهیچکس حتی سایرروحانیون‌حق جلوس درحضور طهماسب میرزا را نداشت وجود این جلسه خدماتی بعلم و توسعه حوزه های علمی‌کرمان وبحث وحل مسائل وتا اندازه ای اختلافات نمود ولی‌متأسفانه همه حکام ومتنفذین وقت طهماسب میرزا نبودند وحسن‌نیت او را نداشتند بنابراین اختلاف کرمان که پایه ای عمیق پیدا کرده بود در سالهای بعد بنحو بدتروزننده تری ادامه پیدا کرد (۱)

۵۷ - ملاعبدالخالق یزدی

۲۴۴ ــ از مشاهیر شاگردان شیخ اجل احمدبن زین الدین الاحسائی بود و در فقه واصول و کلام و حدیث مقامی عظیم‌داشت در توحیدخانه‌مبارکه از ملحقات حرم مقدس رضوی تدریس می کرد کتاب مصائب الائمه از اوست ودریك هزار ودویست وشصت وهشت بمشهد مقدسه رضویه در گذشت: (ص۱۷۵ باب دهم الماثروالاثار)

۵۸ ـ عبدالخالق یزدی

۲۴۵ ــ اعتماد السلطنته در باره او چنین نوشته است صاحب مصائب الائمه‌درحدیث و معین الطالبین در اصول وکتابی دیگر در فقه‌از شاگردهای

---

۱ ــ ازبند دویست وشانزدهم تا اینجاازنوشته های آقا سید محمد هاشمی کرمانی‌که ازفضلا ونویسندگان بنام معاصرومؤسس روزنامه های بیداری واتحاد ملی بود اقتباس شد

مشهور شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی بعداز تحصیل اصول درخدمت شریف العلماء به یزد بازگشت و از آنجا به مشهد مقدس آمد و در توحید خانه مبارکه تدریس می نمود و در مراسم مخصوص به مواعظ اشتغال میجست و در این صنعت استیلا و تسلطی عجیب داشت ، بین اوکه بر مسلك شیخیه میرفت با علماء مشهد مجالس مناظره مکرر منعقد شد و ماده نزاع منحسم نگشت تا در هزار و دویست و شصت و هشت هم به مشهد درگذشت (۱)

۵۸ ـ آقا سید احمدبن آقاسید کاظم رشتی

۲۴۶ ـ درکربلا مرجع شیخیه بود درشب دوشنبه هفدهم‌جمادی لاولی سال‌یك هزار ودویست ونودوپنج درکوچه باب‌السدربدست اعراب مقتول شد فعلا فرزند هنرمندش سید قاسم بجای پدرناموراست (۲)

۲۴۷ ـ آقاسید کاظم رشتی‌را فرزند نیك اختری بود سمی جدش احمد اوقاتیکه راقم در مجاورت عتبات داشت مکرر صحبت با حضرتش دست داد بزرگوارمردی بود دراصلاح‌امور مردم‌خودداری‌نداشت با آنکه چندان‌علوم رسمی نمیدانست خانه‌اش ملجأ افاضل بود درشب دوشنبه هفدهم جمادی‌الاولی سال هزارو دویست ونود وپنج بعد ازاداء فریضتین‌مغرب وعشا ازصحن مقدس به باب معروف بسدربیرون‌آمدکه شریری بضربتی‌پهلویش‌راشکافت وباجدادش ملحق‌کردوخلف الصدقش آقاسید قاسم بجای پدر ناموراست (۳)

۲۴۸ ـ نگارنده ناچیزاین سطرها گوید :

که سید احمد شاعروخطیب عربی بودکه در عزل ونصب کلید دار حرم حضرت ابا عبدالله دخالت داشت .

پول هندی مدتی دست‌آقا سیدکاظم رشتی بود درحدود ویك یا دوسال ونهر رشتیه را ازنواحی حربه‌کربلا کشیدندکه اکنون هم‌آثارش موجوداست پول هندی را مدت یك یادوسال بیشتربعهده نداشتند

وسید قاسم پسرآقا سید احمد بن سیدکاظم رشتی بودکه از اعیان‌کربلا بشمار میرفت

---

۱ ـ ص ۳۹۹ مطلع الشمس جلد ۲، ۱۳۰۲

۲ ـ المآثروالاثارص۱۶۴

۳ ـ طرائق الحقایق جلد ۳

۵۹ - میرزا علی محمد مشهور به صفا

۲۴۹ - برادرحکیم الهی (۱) ازمشاهیرخطاطان عصرواز کبراء شعراء عهد بود وبطریقه شیخیه میلی مفرط داشت ودرادوات محاور. ومحاضره از افراد معدودی گردید ومال بسیار درراه صنعت و طلب اکسیرتلف نمودلختی از اشعارش درتذکره مجمع الفصحاء مسطوراست فوتش دریك هزارودویست و نود ونه هجری افتادوهفتاد وهشت سال زندگانی یافت تربتش درجوارحربن یزید ریاحی است (۲)

۶۰ - اعتضاد السلطنه وشیخیها

۲۵۰ - اعتضاد السلطنه «علی قلی میرزا» با شیخی ها شکرآبی داشته است آنها گفتنددرمرگ تو جشن خواهیم گرفت . شاهزاده گفته بود من وقتی خواهم رفت که شما جشن نمی‌توانید بگیرید . شاهزاده شب عاشورا مرحوم شد بالجمله نعش اورا روزعاشورا بحضرت عبدالعظیم نقل دادند. بیرون دروازه دسته سینه زنی ازحضرت عبدالعظیم می‌آمدنعش را گرفته برگشتند چون وارد صحن شدند روضه می‌خواندند تابوت را جلو منبر گذاردند . در آن اوقات معروف شدکه شخصی این حال را بخوددیده بود وملاآقای دربندی درکتاب خود یادکرده فرستادم کتاب راآوردند هیجده سال پیش‌ازفوت شاهزاده چاپ شده بود . کسی‌خواب دیده بودکه شاهزاده‌فوت کرده نعش‌اورا به‌مزارحضرت عبدالعظیم می‌برند چهارملك چهارگوشه تابوت راگرفته آزار میکنند . در آب متکا روضه خوانی بوده شاهزاده ازتابوت در آمد وبکنار منبرپناه برد ملکه عذاب وارد حوزه روضه نمیشوند (۳)

---

۱ - میرزا جعفرمشهور بحکیم الهی خلف میرزا حسنعلی لواسانی‌فاضلی خوش محاوره وبدیع المحاضره بود ودر تاریخ وحدیث وشعب معقول شرکتی با اساتید میکرد قرب هشتاد و سه سال بعزت زندگانی کرد ودرانشاء مهارتی کامل داشت وبدعاء صباح تعلیقاتی مفید نوشته ودرسال یك هزار ودویست ونودوهشت بطهران درگذشت وفرزندهنرمندش میرزاشمس الدین ازجمله اجله افاضل‌میباشد وازجانب ناصرالدین شاه به لقب حکیم‌الهی قرین افتخاراست ودرمجالس علماء وامراء بسیار بااعتبار(ص۱۹۹ باب دهم المآثروالآثار) ۲- ص ۱۹۹ المآثرو الآثار ۳- ازیادداشت های حاج مخبرالسلطنه هدایت ، خواندنیها شماره۴٤ سال پنجم شنبه ۲ تیرماه ۱۳۲٤ چاپ تهران

۶۱ - میرزا محمد تقی حجة الاسلام نیر

۲۵۱- خلف ملامحمد ممستانی ازمشاهیر فرقه شیخیه وعلمای آذربایجان بود ، درسال ۱۲۴۸ هجری درتبریز تولد یافته و درسنه ۱۳۱۲ درهمان شهر برحمت خدا پیوست مشارالیه ازادباو فضلای نامی این ایالت است ومجموعه اشعارش ازقصاید وغزلیات ومنظومه های آتشکده ولالی منظومه درتبریزچاپ شده ومعروف است مثنوی درخوشاب فی جواب قاردوشاب نیزازجمله منظومات اوست که رساله توحیدیه آقا میرزا محمود خوئی معروف به اصولی را درتاریخ ۱۳۰۷ بوظع شیرین وخوشمزه انتقاد فرمود ، وتخلص خودرا درآن منظومه «عمیدا» قرارداد.

مولانا نیزدر قوهٔ انتقاد قریحه فوق العاده داشت ازجمله انتقادات او منظومه عملیه معروف به الفیه عربی است که بشراکت میرزا محمد طسوجی معروف به ملاباشی هریك پانصد بیت گفته اند مطاع منظومه این است:

قال التقی الهاشمی النسابقیة الماضین من طباطبا .

صحیفة الابرار فی مناقب العترة الاطهار نیزکه قریب به هشتادهزاربیت می باشد یکی ازتألیفات اوبود ودر تبریزچاپ شد (۱)

۶۲ - گزارشهای سفیر روس درتهران راجع به بابیها بوزارت امور خارجه (روسیه)

سندشماره ۱

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ صفحه ۴۹/۵۰ گزارشهای سفیر دولگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی بسر میبرد شخص سیدی که در اینجامعروف است به باب و چندی پیش از شهراصفهان بعلت ایجادناراحتی اخراج شده بود و سال گذشته بنا به اصرار اینجانب او را از سرحد های ما که بآن نواحی سرنگون شده بود روکرده بودند جزوه انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که درآتیه نزدیکی تراکمه باینجا هجوم آورده وشاه مجبور به ترك پایتخت خواهدشد این گونه پیش گوئی ها تأثیر عمیقی درملتی

---

۱ - دانشمندان آذربایجان تألیف تربیت ص ۳۸۹ - ۳۹۰

زود باور مانند ملت ایران دارد .

وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن میرود (پیش گوئی باب) از هم اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم نموده و آنها با وحشت انتظار خاتمهٔ سال راکه زمستانش خیلی سخت بود دارند.

سند شماره ۲

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ صفحه ۳۶۰ گزارشهای سفیر دو لگوروکی بوزیر امور خارجه نسلرود ۲۵۰ دسامبر ۱۸۴۸ شماره ۹۶

اینجانب تاکنون چند مرتبه بوزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که به بـاب معروف است گـزارش داده‌ام این فاناتیك بعلت ایجـاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که در نتیجه فشار اینجانب او را از سرحدات روس دورکـرده بودند) حالیه در یکی از دهـات اطراف ارومیه تحت نظرمیباشد .

شخص مزبور خود را نایب امام دوازدهم معرفی مینماید و عقاید مضره او طرفداران زیادی پیدا کرده و سه روز قبل بمن اطلاع دادند که طـرفداران باب بین ساری و بار فروش به اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را بقتل رسانیده‌اند و در بین مقتولین نام مصطفی خان سرکـرده ایالت نیز دیده میشود .

پس از مشورت امیر (مقصود صدراعظم) باعده‌ای از اعیان مازندران که در حال حاضر در تهران میباشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی این فرقه بی بند وبار از قوای نظامی استفاده شود و به شاهزاده ملك قاسم میرزا دستور داده شده است مراقبت بیشتری در حفاظت رهبر این اخلالگران نظم اجتماعی مبذول دارد .

سند شماره ۳

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۹ صفحه ۲۳-۳۲ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرودتهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ شماره ۹۰

اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله درحدود دو هزار نفر از اصحاب بر ضد حاکم مـازندران قیام نموده‌انـد و در نتیجه حمله آنها مهدی قلی میرزا حاکم مازندران فرار اختیار نموده است و دو نفر ازشاهزادگان داور میرزا پسر ظل السلطان وحسین سلطان میرزا پسرفتحعلی شاه در منزلی که بابیها آتش زاده بودند تلف شده‌اند و همچنین پسرشاهزاده

ملك آقا عبدالله میرزا کشته شده است .
سردار عباس قلی خان لاریجانی که از طرف دولت مأمور مبارزه با این طایفه که مسلحانه کمونیزم را ترویج میدهند شده بود اقدام مؤثری معمول نداشته و اظهار داشته که با قوائی که در اختیار دارد قادر بمقابله با بابیها نیست .
طرز رفتار شخص نامبرده (سردار عباس قلی خان) با اینجانب درموقع اقامت او در تهران که در گزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته بعرض رسیده شاید مفتاحی باشد برای پی بردن بعمل اخیر او در مازندران .
باری بهر سو نظرمی اندازی نهضت انقلابی مشاهده میشوند .

سند شماره ۴

پرونده ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحه ۶۸-۵۶ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ شماره ۱۳
اخبار واصله ار مازندران از سابق وحشتناك تر میباشد. بابیها که روز بروز تعدادشان در آذربایجان و تهران رو به افزایش است طوایف سوادکوهی و هزار جریبی را تار و مار کرده‌اند آنها (بابیها) بادر دست داشتن شمشیر در حالیکه خود را آماده استقبال مرگ کرده‌اند حمله میکنند و حمله حود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) میباشد شروع مینمایند که ترس فوق العاده در بین اهالی مازندران ایجاد کرده .
این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده‌اند بدین معنی که هم بر ضد دولت و هم بر ضد علما قیام نموده‌اند ضدیت با علما بعلت آن است که آنها معتقدند که علما قادر نیستند احکام قرآن رااجرا کنند ومخالفت بادولت بسبب جلوگیری آن از حاکمیت روحانیت میباشد .
شنیده میشود که عباس قلی خان لاریجانی در خفا به بابیها پیغام داده که او اقدام به حمله نمیکرد ولی چون مجبور به اطاعت امر شاه است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه میباشد ولی سردار لاریجانی بقول خود وفانکرد و وقتی که بابیها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به آنها شده آنها پیشدستی کرده و چندین صد تن از افراد او را بقتل رسانیدند که در بین آنها افراد سرشناس و دو تا از برادر زاده های او بوده‌اند .
پس ازاین واقعه عباس قلی مدعی شد که نیمتوانند با قوائی که دراختیار دارد بااین فاناتیک هائی که دشمن خونین طایفه اوشده‌اند بمقاومت ومبارزه پردازد واز دولت خواستار شده که کمك مؤثری باو بشود .

حاکم ایالت نیز توجه امیر را (صدراعظم) باین نکته جلب کرده است که برای سرکوبی آشوبگران لازم است چند هنگ سرباز مجهز باتوپ به مازندران ارسال گردد.

صدر اعظم دراین باره با میرزا محمد خان گلبادی (گنابادی) مشورت می‌نماید ولی میرزامحمدخان اظهار میدارد که فرستادن قوای دولتی به مازندران نتیجه‌اش آن خواهد شد که اغتشاشات وحالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهد کرد واهالی محل دراین صورت با بابیها همدست خواهند شد ولی با وجود این نظریه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

سند شماره ۷

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۱۶۲ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۸ مارس ۱۸۴۹ شماره ۲۷

از قرار معلوم از ارسال قوای نظامی بمازندران خود داری شده است و سلیمان خان افشار برای تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت بآن صفحات حرکت کرده است و از موقعی که تصمیم گرفته شده که مأمور مخصوص را برای رسیدگی به عملیات و رفتار عیسی خان به گیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضایتیهائی که بین رجال این ناحیه بود شنیده میشود.

سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۵۴ – ۵۳ گزارشهای سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱– آوریل ۱۸۴۹ شماره ۳۲

طبق اطلاعات واصله ازمازندران سلیمان خان افشار که مأمور بوده با نصیحت بابیها را وادار به اطاعت بکند در مأموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردار عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که بمنظور تسخیر استحکامات بابیها که تعدادشان بمراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلا اثر مانده و درگیرودارزد و خورد سردار در ناحیه کتف زخمی شده‌است.

سند شماره ۹

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ صفحه ۹۳ گزارش سفیر به وزیر امور خارجه نسلرود مریم آباد ۵ مه ۱۸۴۹ شماره ۳۶

طبق آخرین گزارشهائی که بدولت پادشاهی رسیده موفقیتهائی در راه مبارزه با بابیها بدست آمده و به‌نگرانیهای دولت خاتمه داده‌است بنا به‌اظهارات

صدراعظم موقعی که این فاناتیک‌ها (بابیها) ازقلعه کوچکی که دراختیارداشته‌اند خارج میشده‌اند قوای عباس‌قلی‌خان لاریجانی وسلیمان خان باآنها واردنبرد شده و در نتیجه زد و خوردی که روی داده هزار وسیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند(وبعقیده اینجاب نظریه‌آنها بیشتر قابل است) که بابیها را برای مذاکرات‌دوستانه به خارج قلعه دعوت نموده‌اند و موقعی که آنها از قلعه خارج میشده‌اند قوای سلیمان خان بـآنها حمله ور شده وکشتاربیرحمانه صورت گرفته است .

آن جناب ممکن است اینطور فکر کنید که موفقیتی که بدست دولت آمده خیلی مهم‌است ولی نباید از نظر دور داشت که در مسائل مذهبی بخصوص موقعی که با فاناتیزم توأم باشد عدم موفقیت و نارضایتی تولید روح سر کش نموده و قدرت و مقاومت را زیاد تر مینماید .

سند شماره ۱۱

پرونده شماره ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحه۱۰۵ ـ ۱۰۰ گزارش سفیر دو لگوروکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ شماره ۱۱

به‌مناسبت واقعهٔ قتل‌فجیعی که چند روز پیش‌درمیدان بزرگ‌تهران‌اتفاق افتاده افکارعمومی‌تحریك ویك نوع حالت بهت زدگی‌حکم فرمامی‌باشد.

اینجانب قبلا یکمرتبه دیگرنیز متذکرشده بودم‌که عملی‌که برای از بین‌بردن بابیها درسال گذشته درمازندران بوسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنها خواهد شد . از همان موقع دولت متوجه شده بودکه تعدادآنها (بابیها) در تهران روز بروز زیادترمیشود این عناصرکه پای بند اصول مدنیت نیستند ومالکیت افرادی را که جزو فرقه آنها نیستند محترم نمیشمارند فوق العاده خطرناك میباشند و وزرای ایران چون نظام اجتماعی را درخطرمیبینند برآن میشوندکه عده‌ای ازپیروان این‌فرقه را دستگیر واگردرباز پرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله‌آنها را بقتل برسانندازجمله هفت نفرازدستگیرشدگان‌که به هیچوجه حاضرنشده بودند ایمان خود راکتمان‌کنند (تعداد بابیها درپایتخت ازچندین هزار تجاوز میکند) مرگ را باآغوش بازاستقبال نمودند ومسرتی‌که درموقع کشته شدن آنها ازخود نشان دادند نشانه فاناتیزم آنها است‌که باعلی درجه خود رسیده است (معاون وزیر امور خارجه ایران میرزا محمد علی اظهار میداشت‌که این اشخاص بهیچوجه هیچ‌گونه اعترافی نکرده‌اند و فقط سکوت

آنها را حمل بر کفر نموده‌اند) جای تأسف است که اولیای امور آن بصیرت را ندارند که بفهمند که اینگونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی وفاناتیزم نمیباشند بخصوص که دراینگونه موارد بهیچوجه موازین عدالت در نظر گرفته نمیشده وبرای ترسانیدن مردم هرکس بدستشان برسد مورد مجازات وقتل قرارمیدهند عده‌ای ازبابیهاکه تحت رهبری سید یحیی که خودرا شاگرد باب معروف میداند با عده‌ای ازلوطیهای یزدی تولید اغتشاشات پراهمیتی در شهریزد نموده بابیهای نامبرده به مقرحکومتی حمله نموده و ۸ نفرازسربازان را بقتل رسانده و ۲۶ نفررا زخمی نموده اند و نایب آقا خان فرار اختیار نموده واستعفای خودرا تقدیم دولت کرده است .

ازموقعیکه لوطیهای اصفهان شهررا ترک کرده اند انتظامات شهر بحال عادی برگشته ولی باید متذکرشد که طرقی که دولت برای اعاده نظم وآرامش بکار میبرد زیاد مورد اطمینان نمیتواند باشدونمیتوان امیدوار بود که آرامش دائمی برقرارشده است سیداسدالله پسرحاجی سید محمد باقرآقامجتهد معروف با عده‌ای ازبابیها باصوابدید سپهدار حاکم اصفهان ازاصفهان بعزم تهران حرکت نموده بامیدآنکه درتهران مورد عفوشاه قرار خواهندگرفت ولی پس ازطی سه منزل قوای دولتی که برای تعقیب وسرکوبی آنها فرستاده شده بود بآنها رسیده وعده‌ای ازآنها را بقتل رسانیدند . عده ای محدود مانند نواب وديگران خود را بقم رسانده وبست اختیار نمودند عده‌ای هم بسمت خراسان فرار اختیار کردند ولی دسته ای موفق شدند خودرا بتهران برسانند منجمله لوطی مشهوربه میرزا عبدالحسین با همراهان خودکه درحدود ۵۰ نفربودند به تهران وارد ودرمسجد شاه مقرگزیدندوعده‌ای راکه دولت به‌آنها دسترسی پیداکرده بود مستقیماً به زندان روانه ساختند .

این گزارش سفیرزیاد روشن نیست .

سند شماره ۱۲

پرونده‌شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه۱۳۷ گزارش سفیردولگوروکی بوزیر امورخارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ شماره ۱۶

در اینجا شنیده میشود که بابیها در نظر دارند دست به عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی نمایند وچون عقاید مضره این فرقه در بین توده ملت طرفداران زیادی پیداکرده دولت درحال نگرانی بسرمیبرد .

درزنجان (که بین راه تهران وتبریزاست) تعداد بابیها به دوهزارنفر میرسد وتبلیغات آنها دربین اهالی تولید نارضایتی فراوان نموده است .

سند شماره ۱۳

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۳۸۳ گزارش سفیردولگوروکی به وزیر امورخارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شماره ۴۸

خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده وآنها را متهم به انحراف ازاصول دین وعدم مراعات قوانین قرآن مینمایند وعقاید فاناتیزم پیروان این‌فرقه روزبروز نفوذ بیشتری درمردم پیدا میکند . چندی پیش دوباره درزنجان تولیداغتشاش‌نموده وعدهٔ زیادی از اهالی محل را بقتل رسانده وقوای دولتی قادر به‌جلوگیری ازعملیات آنها نبوده اند واین عدم موفقیت قوای دولتی بار دیگر ثابت میکنند که اقدامات شدید دولتیها ازفاناتیزم آنها نکاسته بلکه کمك به تشدید آن مینماید .

سند شماره ۱۴

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۳۵ - ۴۳۴ گزارش سفیر دولگوروکی وزیر امور خارجه (سنیاوین) مریم آباد ۳ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۳

از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل بخود گرفته است آرامش بیشتری درپایتخت حکمفرماست همچنین بااقدامات مؤثری که توسط حاکم جدیدشیراز شاهزاده فیروزمیرزا برای جلوگیری ازعملیات بابیها بکار برده شده است فعالیت آنها فوق العاده محدود شده است .

لردپالمرستن ازسفیرخوددرایران‌خواستارشده‌است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای او بفرستد و اینجانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که ازتألیفات یکی ازبابیهای مشهوردراختیارمن گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم .

فیروز میرزا موفق شده است به دستگیری ومحبوس ساختن سید یحیی که یکی ازرهبران انقلابی این فرقه میباشد ودرنتیجه افراد اوکه در حدود چند هزار نفربوده‌اند پراکنده ومتفرن شده‌اند .

همچنین فیروز میرزا مبارزات شدیدی علیه پسرایلخانی شیرازشروع کرده نامبرده با اقدامات وعملیات خود سرانه دراولیای دولت تولید نگرانی وعدم اطمینان کرده بود .

لطفعلی خان (تصور میکنم مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد)را بچوب بسته وکتك مفصلی باورزده‌اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکوئی در بر داشته باشد . راجع به اعاده نظم‌وآرامش در زنجان که بابیها در آنجا ایجاد اغتشاش و ناراحتی نموده‌اند دولت مجبور است متوسل به قوای نظامی بشود چونکه از کلیه اقداماتی که تا کنون برای قضیه بطور مسالمت آمیز بعمل آمده نتیجه گـرفته نشده است از قرار معلوم رهبر این فرقه راکه معروف است به باب وتا بحال در مجلس در ارومیه تحت نظر بوده است بامر دولت در تبریز اعلام شده است .

سند شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۷۱ ـ ۴۷۰ گزارش سفیر دو لگوروکی به سناوین مریم آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ شماره ۵۹

کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بابیها در زنجان بی‌نتیجه مانده و ملا محمد علی باعده‌ای در حدود سیصد نفر از این فانـاتیك‌ها در یـکی از محله های شهرسنگر بندی‌نموده وباعث وحشت اهالی شده‌است . امیر بالاخره مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده ومحمد خان بگلربگی سابق را باد وهزار سرباز و توپ به زنجان اعزام داشته است .

سند شماره ۱۶

پرونده‌شماره۱۳۴ تهران۱۸۵۰ صفحه۵۶۲ گزارش‌سفیر دولگوروکی به سناوین مریم آباد ۱۴سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۲

اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیهای زنجان‌که با جـان خود بازی میکنند در مقابل قوای شاهی‌مقاومت سختی نشان میدهند و از عهده‌دفع حملات محمد خان بخوبی برمیآیند جای بسی تعجب است‌که این‌عده با چه شهامتی و ضعیت خطرناك خود را تحمل مینمایند .

رهبر آنها ملامحمد علی به سفیر ترکیه سمیع‌افندی و همچنین به‌کلنل شیل(سفیر انگلیسی درایران)مراجعه و از او خواهش وساطت نموده‌است ولی همکارانگلیسی من(سفیر انگلیس) معتقد است‌که بعید بنظر میرسد کـه دولت ایران حـاضر بشود کـه دول خـارجی در این مورد بکمك ایـن فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۷۹ - ۵۷۵ گزارش سفیر دو لگوروکی به سناوین تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ شماره ۷۵

یگانه مسئله‌ای که افکار رامتوجه خود ساخته‌قضایای زنجان میباشدچه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یك مشت فاناتیك نشده‌اند بهمین جهت تصور میکنم آنجناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات‌زنجان اطلاع حاصل نمایند و بدین‌منظور نامه غلامباشی سفارت را که در معیت عزیز خان به زنجان رفته و از نزدیك شاهد قضایا بوده تقدیم میدارد .

قسمتی از نامه‌غلامباشی

در قزوین پسر وزیر میرزا موسی باعده‌ای سوار وکد خدا باستقبال‌ما آمده و با تشریفات حاصل که در خور مقام او باشد(مقصود عزیز خان) وارد شهر شدیم در اینجا چاپارامیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات مؤثر و خاتمه دادن اوضاع‌زنجان و ماندن‌در محل تا اتمام‌کار تسلیم مشارالیه نمود .موقعی که ما به سلطانیه(۱) رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای نظامی‌که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتم آنهااز حاکم تبریز محمد خان گله فراوان داشتند و اظهار مینمودندکه بدون وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود .

در روزجمعه سیزده‌هم ماه از سلطانیه حرکت ووارد زنجان شدیم‌حاکم زنجان اصلان‌خان‌وبگلر بگی تبریزمحمد خان وسران‌نظامی‌باستقبال ما آمدند در اینجا آژدان باشی باحالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرار داد وگفت شما خجالت نمیکشید از آنکه مدت پنج‌ماه است شخص ملائی رامحاصره‌کرده و هنوز نتوانستید او را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد آژدان باشی نامه‌ای گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را بعلت قیام بر ضدشاه سرزنش نموده وباوپیشنهادکرده بود باوبه‌تهران بیاید ووعده داده‌بود که ازشاه وامیرعفواورا خواهدبدست‌آورد.این نامه بوسیله نجف قلی‌خان از اهل ایروان برای اوفرستاده شده بود ولی ملامحمدعلی به پیشنهادات آژدان

۱ـ شاید سلیمانیه باشد . سلطانیه صحیح‌است بین‌خرم دره و زنجان‌قرار گرفته وگنبد معروف مقبره سلطان محمد خدابنده درآنجا قراردارد.

باشی جواب رد فرستاده بود . عزیز خان (آژدان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد اوفرستاد وتهدیدکرده بودکه اگرتسلیم نشودکلیه دارائی و زنهای او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد ولی ملامحمد علی در جواب گفته بود: من‌خودم پادشاه هستم هرچه ازدستت برمیآیدبکن .

در روزچهارشنبه آژدان باشی‌قوای خود رادراطراف زنجان صف‌آرائی نموده وباردیگرازملامحمد علی خواستارتسلیم شد ولی‌آن اقدام هم مؤثرواقع نشد . بالاخره روزیکشنبه عزیرخان پس از دعوت لشکریان برشادت فرمان حمله را صادرنمود وتوپها همگی بصدا درآمدند ولی بمحض آنکه سربازهـا به سنگرها نزدیك شدند ۱۰ نفرازآنها کشته وبقیه فراراختیارنمودند . عزیز-خان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر نموده ولی چون از نتیجه‌کار زار ناامید شد سواربراسب شده درحالیکه به سربازها تأکید مینمودکه بایستی‌در عرض دو روز زنجان را فتح نمود ازمحل دورشد . پس ازحرکت آژدان‌باشی سربازها ازادامه حمله (ازترس) منصرف شدند دراینموقع سه چهارم شهر در تصرف سربازها وفقط یك چهارم شهردردست ملامحمدعلی بود . خانه‌هائیکه درنواحی‌متصرفی سربازها بود تمام مخروب وچوب وتخته‌آنها بوسیله‌سربازها بفروش رسیده بود .

دربازدیدی‌که ازلشکریان شاهی بعمل‌آمده معلوم شده است‌که ازموقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ وزخمی از ۲۰۰نفر تـجاوز میکند . چادری نیست‌که درآن سرباززخمی وجود نداشته باشدکلیه بـا بیهائی راکـه دستگیر مینمودندبحضورآژدان باشی‌آورده وسربازها آنها رابقتل میرسانیدند درموقع مسافرت درهرمنزل (ایستگاه ـ توقفگاه ـ برای‌آژدان باشی‌هدایای زیادی (قاطرـ شال ـ نقدینه) میآوردند و رویهمرفته عایدات سرشاری نصیب او میشود .

سند شماره ۱۸

پرونده شماره ۱۳۳ تهران صفحه ۵۷۲ گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ شماره ۷۸

بعقیده‌اینجانب خیلی بجابودکه دولت قضایای زنجان را جدی ترتلقی مینمود . اکنون درحدود ۵ ماه میگذردکه بابیها با بهترین‌سربازان شاهی‌که تعدادشان به ۶۰۰۰ میرسد مشغول جنگ میباشند ومحمد خان‌که سه چهارم

شهر را در تصرف دارد نتوانسته است محله‌ای را که بابیها سنگربندی کرده‌اندو بارشادت وشجاعت خارق‌العاده‌ای از آن دفاع میکنند فتح کند.

گفته میشود که بگلربگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست وسربازانی که تحت‌فرمان اومیباشند دارای روحیه فوق‌العاده ضعیفی‌بوده وکاری ازپیش نمیبرند .

دراینجا باین موضوع هیچ توجه ندارند که درمسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمیتوان بابکاربردن قوای نظامی حل نمود - بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است .

سند شماره ۱۹

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰ شماره ۸۱

بابیها هنوزهم باشدت سابق مشغول نبرد میباشند و طبق اطلاعاتی که بدست مارسیده (از زنجان) سرتیپ فرخ‌خان که ازکرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود بزنجان نزدبیگلربکی برود گرفتار بابیها شده و این فاناتیکها او راآتش زده سوزانده‌اند تعداد بابیها را درزنجان درحال حاضردرحدود ۳۰۰ نفرمیدانند این‌اوضاع ناگواروزرای‌شاه را مجبورکرده‌است که دوهنگ تازه نفس‌بفرماندهی پسرعزیزخان بزنجان فرستاده شود واحتمال میرودکه قوائی که درآنجا فعلا هستند فراخوانده شوندشاید بعلت‌آنکه دروفاداری‌آنها تردید حاصل شده باشد .

سند شماره ۲۰

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه‌۹۹ گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ شماره ۸۴

برای قلع وقمع بابیها بتازگی قوای جدید بزنجان فرستاده شده . اخیرا حاکم این شهرامیراصلان خان برادر مادرشاه را متهم ساخته‌اند که رفتاربی رویه اوباعث شده است که بابیها درمقابل قوای شاهی باین سرسختی مقاومت کنند .

سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۲۲۷ و۲۲۶ گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ شماره ۲۶ به اغتشاشات

زنجان خاتمه داده‌شده‌است . پس‌از تقریبا ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده‌اند کانون شورش‌راخاموش کنند بابیهاتاسرحدامکان‌ازخوددفاع مینموده‌اند وآخرین نفرات آنها درحدود بیست نفربوده‌اند ودریك زیرزمین مخفی‌شده بودندکه‌آنها را نیز قطعه قطعه‌کرده‌اند . صرفنظرازمخارج مادی این نبرد برای ایران بقیمت جان ۱۵۰۰ نفرسربازتمام شده‌است.

سند شماره ۲۲

پرونده شماره۱۲۹ تهران۱۸۵۱صفحه ۱۵۶ گزارش سفیردولگوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۲۰فوریه ۱۸۵۱ شماره ۱۲

اینطور بنظرمیرسدکه بعداز واقعه زنجان بابیها بازساکت نشده وخوف بدل‌آنها راه پیدانکرده ودرصددتهیه شورش واغتشاش جدیدی میباشند ودولت که نسبت بآنها هیچگونه شفقتی راجایز نمیداند برای ازبین بردن آنها از ازهروسیله بشود استفاده میکند عده‌ای زیـاد ازآنـها رااخیرا در شهربقتل رسانده‌اند وباوجودی که درموقع مجازات ازعقیده خودکتمان نموده‌اندبآنها رحم نکرده ودرمیدان ارك میدان مقتولشان ساخته‌اند .

سند شماره ۲۳

پرونده‌شماره۱۵۸۲تهران‌صفحه۵۰۳-۵۰۱- گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین مریم‌آباد۱۱ اوت ۱۸۵۲ شماره ۵۵

اینجانب قبلانیزمتذکرشده بودم‌که مسائـل مذهبی را درمیدان جنگ نمیتوان حل کرد . همانطوریکه انتظارش میرفت نه‌کشتار مازندران ونه‌قضیهٔ زنجان‌هیچکدام‌درحرارت پیروان‌این‌فرقه‌تأثیری‌ننموده واخیراً بمناسبت سوء قصدی‌که نسبت به‌شاه شده دولت‌کلیه افرادمنتسب باین‌فرقه راتعقیب وزندانی مینماید وطبق اطلاعاتی‌که بدست‌آمده عده‌ای زیادی از آنها درتهران مخفی میباشندکه دربین‌آنها ازهرطبقه وجود دارد (حتی‌افراد درباری)

دولت مدعی است‌که اسامی کلیه اشخاصی‌که درقضیه سوء قصد ۳ اوت شرکت داشته‌اند بخوبی میداند واطلاع حاصل نموده‌است‌که ۴ نفرازآنهامدت یکماه است در زرگنده بطور پنهانی بسرمیبرند و وزارت امورخارجه بوسیله نامه‌ای ازاینجانب تقاضا نموده‌بودکه‌اجازه داده شود دراین دهکده به‌تفتیش بپردازند . من بلافاصله به غلامباشی دستور دادم‌که با مأمورین دولتی دراین امرهمکاری و (ضمنا نظارت) نماید وپس ازجستجوموفق به دستگیری‌یکی‌از

آنهائی که اسمش درلیست قیدشده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک نموده به دستگیری دونفردیگر که دراوین (یك‌فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفرچهارم ازقرارمعلوم ازاقوام میرزای (منشی) سفارت میباشد وچون معلوم شدکه شخص نامبرده (منشی) ازبابیهاست وتبعه دولت ایران میباشد و وازکارمندان رسمی مانیست بدست دولت ایران سپرده شد.

دونفری‌راکه دراوین‌دستگیر نموده بودندشبانه به‌زرگنده آورده ودرخانه یکی از مستخدمین ماجای دادند. فراشهای شاه حاضر نبودند این دونفر را بلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهار میداشتندکه درراه ممکن است مورد حمله قرارگیرند ولی من اصرار کردم‌که آنها را ببرند و برای حفاظت‌ده سرباز ویك افسرجزء ازقوای انتظامی ایرانی سفارت دراختیارآنها گذاردم.

مدت زمانی‌است‌که درتهران یك زن بابی‌تحت نظررئیس نظمیه‌محبوس میباشد ولی گفته میشودکه باوجود محدودیتهائی که برای اوقائل بودند اوبا-وسائلی موفق میشودهمکیشان‌خودرا دورخود جمع‌کند وبالاخره زن نامبرده را درباغی درحضورآژدان باشی خفه نمودند و چهارنفردیگر ازبابیها را از وسط درشقه کرده‌اند. دربدن‌آنها شمعهای روشن داخل نموده و دراین حال آنها را درشهرمیگرداندند. این بدبختهادرحالیکه بشاه ناسزامیگفتند اظهار شادمانی میکردندکه بااین ابهت وجلال جان میدهند.

هیچکس جرأت ندارد ازدولت وحتی ازشاه خواستارعدالت ورسیدگی برای تعیین گناهکاروبی‌گناه بشود ودرموقع مجازات هیچ فرقی بین آنهائی که درسوءقصددخالت‌داشته‌اند وآنهائی‌که مشهوربه بابی‌بودن‌هستند‌نمیگذارند واین طرزقضاوت‌فاناتیزم‌بابیها رابیشترتحریك خواهدکرد وبدین‌ترتیب شاه درمعرض خطربیشتری قرارخواهدگرفت.

سند شماره ۲۴

پرونده شماره ۱۵۸ تهران ۱۸۵۲صفحه ۵۰۹ و۵۰۸ گزارش سفیر - دولگوروکی به‌سناوین مریم‌آباد ۱۲اوت شماره ۵۶

دولت ایران سه روزقبل به‌سانك پطرزبورك قاصدی اعزام داشته‌است‌که حامل خبرسلامتی‌شاه (جان‌بسلامت بدربردن ازسوء قصد) میباشد کشتارفجیعی که بعداز واقعه سؤقصد درتهران شروع شد ومناظردلخراشی‌که من شاهد آن بودم مرا برآن داشت‌که شخصا نزد میرزاآقاخان رفته تا باو بفهمانم خاتمه

دادن باین قضایا بمنفعت شاه میباشد و اگر مجازاتی درکار هست اقلا قبلا رسیدگی بشود وبین‌شرکت کنندگان درسوءقصد وآنهائیکه فقط اصول باب را تبلیغ میکنند فرقی گذاشته شود من مخصوصاً این نکته را متذکرشدم که برای شخص پادشاه خیلی خطرناك استکه جلوی کشتار دسته جمعی درملاء عام را نمیگیرد واونبایستی مرتکب‌قتل بشود فقط به‌اتکای‌آنکه هرکس را میخواهد میتواند مجازات کند . صدراعظم (میرزاآقاخان) بانظریات وعقیده اینجانب کاملا همراه است ولی اعتراف نموده‌که قادرنیست جلو خشم شاه رابگیرد و محرك انتقامجوئی رامادرشاه وحاجی‌علی‌خان‌فراشباشی معرفی نموده‌تاکنون تعداد بابیهائی راکه بقتل رسانده‌اند به ۹ نفرمیرسد و تصمیم دارند عده‌زیادی ازبابیها رابین مأمورین‌متنفذ دربارونظامیها وعلماء تقسیم نمایند تاآنها بدست خود بابیها رابقتل برسانند .

سند شماره ۲۵

پرونده‌شماره ۱۵۸ گزارش سفیردولگوروکی به سیناوین تهران۱۸۵۲

صفحه ۶۰۸-۱۷ سپتامبر۱۸۵۲ شماره ۶۶

بابیهاآنچه من ازاظهارات امام جمعه درك‌کردم باصول اسلام مخالف بوده وآنها را رد میکنند وضمنا درسیاست مدعی‌شاه مملکت میباشند .آنها در صددتأسیس دیانت جدیدی هستند وطرفدارتقسیم اموال (بطور تساوی) بوده و ومیتوان اهداف ومقاصد سیاسی واجتماعی‌آنها را تشبیه به کمونیستهای اروپا نمود. (۱)

۶۳ـ سیرحکمت وکلام

۲۵۲ـ بنا به عقیده یکی‌ازفضلا دوره‌هیجان‌عقلانی‌روحانی‌راکه برزمینه

---

۱ اسنادی‌که در اینجا نقل شده از کتاب ایوانف نهضت بابیت درایران ازصفحه ۱۵۹ـ۱۴۳ ترجمه شده است . اصل‌کتاب بزبان روسی درمسکودرسال ۱۹۳۹ بطبع رسیده وگزارشهای سفیرروسیه درایران‌ازآرشیووزارت امورخارجه استخراج شده است اصل‌گزارشهای سفیربزبان فرانسه بوده است .

درمجله پیام نوین سال دوم شماره نهم خرداد۱۳۳۹چاپ تهران در زیر عنوان‌آثارمؤلفین روس درباره ایران چنین ثبت است : ایوانوف م . س شورش بابیان درایران «سال‌های ۱۸۴۸ـ۱۸۵۲» مسکو. لنینگراد نشریه فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س جلد ۳۰

مشرب صدرالمتألهنن وشاگردان او جریان داشت قریب دویست سال باید دانست که دراین مدت قوه مجتمع شده اهل باطن بآتش افکار مستعدین دامن میزد اهل ظاهرهم درایستادگی ومحافظه کاری چنانکه گفته شد دریغ نمیکردند.

دراین احوال ازمردم احسای بنادرفارس شخصی پدید آمد که درروحانیت شیعه مذهب طرح تازه‌ئی ریخت و او احمدبن زین‌الدین هجری احسائی بود شیخ احمد احسائی که درعراق عرب تحصیل کرده همانجا اقامت داشت برای ترویج طریقه خود بایران آمده مدتی در یزد و اصفهان وکرمانشاهان وغیره توقف کرده افکارخود را ترویج میکرد وجمعی پیرو یافت.

شیخ احسائی خود را همه چیز میدانست فقیه حکیم متکلم اخباری عارف واهل کشف واشراق.

۲۵۳ - شیخ احسائی بااینکه باصطلاحات صدرائیین چندان آشنا نبود آنها راتخطئه میکرد وتصورمینمود طریقه ملاصدرا سیراب کننده تشنگان وادی معرفت نیست وبرای این کارسرچشمه شاداب‌تری باید بدست آورد.

ازطرف دیگردودسته از روحانیان بااوازمخالف بودند اول قشریین و اهل ظاهردوم پیروان طریقه ملاصد را از اهل باطن چنانکه دراصفهان ملاعلی حکیم نوری وشاگردان ملاصد راکه اول شخص روحانی آن شهرشمرده می‌شد ازشیخ احسائی ملاقات نکرد بلکه پسرش میرزا حسن را بملاقات وی فرستاد میرزاحسن هم که مردی دانشمند وپیرومشرب پدر بود بطریقه ملاصدرا نمیتوانست باشیخ احسائی توافق نظری حاصل نماند.

۲۵۴ - وبالجمله دراصفهان که درآن زمان دارالعلم ایران بود بواسطه مخالفت این دودسته ازروحانیان باشیخ احسائی کار اورونقی نگرفت وخواست به‌عراق عرب بازگشت نماید درکرمانشاهان طرف توجه یکی ازشاهزادگان بزرگ قجرکه درآنجا حکومت میکرد واقع شده تا حاکم مزبور زنده بود شیخ باعزت وحرمت بسیار درآن شهر اقامت داشت و چون اودرگذشت شیخ بعراق عرب رفته آنجا اقامت گزید و حوزه ریاست شرعی وتدریس معقول و منقول ودائره ارشادی برای خود مهیا ساخت وباید دانستکه درآن زمان عراق عرب هنوزمرکز روحانیت ایران و ایرانی نبود رؤسای روحانی شیعه مذهب عرب ویامتعرب ایرانی‌الاصل درآن اماکن شریف ساکن بودند و بر اعراب شیعه آن‌سامان پیشوائی میکردند بی آنکه درایران نفوذ قابل توجهی داشته باشند.

رؤسای مزبورهم بشیخ‌احسائی تعرض نداشتند واگرباطریقه اومخالف بودند بحدی نبودکه پیشرفت کاراورا مانع بوده باشد این بودکه طریقه‌شیخ احسائی درعراق عرب قوت گرفته حوزه ریاست او وسعت یافت صدای او در عراق عرب درایران وبلکه در هندوستان بلندگشت تجدد خواهان از طلاب علوم‌دینی دوراوجمع شدند وطریقه شیخی درمذهب‌جعفری ازاینجا شروع‌شد.

۲۵۵ - شیخ احسائی درعراق عرب ودرایران پیروان زیاد داشت‌ودر عین حال مخالف هم کم نداشت بی‌آنکه بتوانند اورا از تعقیب کردن خیالات خود بازدارند‌مخالفین‌شیخ با اوبدزبانی میکردند چنانکه یکی ازآنهادریکی ازتألیفات خویش جمله‌هائی ازتحقیقات شیخ‌نقل‌میکندوآخرش‌مینویسد. انتهی هجوالهجری یعنی مهمل گوئی شیخ هجری .

۲۵۶ - بیشترچیزی‌که قلب دوستان شیخ را جلب میکرد وآتش کینه دشمنانرا برافروخته می ساخت دعوی رؤیتی بودکه اومینمود چه بنابرطریقه شیعه هرکس درزمان غیبت امام دوازدهم محمدبن حسن عسکری ادعای رؤیت آنحضرت رابکند اورا دروغگو وافترازننده باید شناخت دراین صورت گفتار شیخ احسائی‌که میگفت سمعت عن‌الحجة آتش‌کینه روحانیان اهل ظـاهر را شعله‌ورمیساخت وشاید‌بعضی‌ازپیروان‌اوهم‌که بمذاق‌اهل‌ظاهرانس داشتند گفتار شیخ را براین حمل میکردندکه درجواب دیده باشد .

شیخ احسائی درضمن مباحثه‌هاوموعظه‌ها وخود درخلال‌تألیفاتش‌بظهور مهدی موعود وعده نزدیك میداد .

۲۵۷ - شیخ احسایی با اینکه چند مرتبه دارائی خود را میان فقرا تقسیم کرده بودبازمتمول شده با دولتمندی‌زندگانی میکرد یکی ازشاگردان وی چنانکه شنیده شد در این موضوع ازوی پرسید ویاخواست بپرسد و شیخ حدس زدوگفت درخواب علی‌ابن ابی‌طالب را دیدم بمن امرکرد راه حق و صواب را بخلق بنمایانم ومن مدتی دراین‌کارمتحیربودم تاآنکه باز درعالم خواب یکی دیگرازامامان را دیدم بمن‌فرمود یااحمداجب مولاك چون‌بیدار شدم دانستم این تأکیدی‌بوده است دراجرای امرمولایم‌علی‌ابن ابی طالب‌این بودکه قیام‌کردم وبراهنمائی خلق پرداختم وچون تمول حاصل‌کردم وچند مرتبه هرچه داشتم به بی‌نوایان دادم درمرتبه‌آخرکه خواستم باین‌کار اقدام کنم باز درعالم رؤیا خدمت یکی ازائمه رسیدم بمن‌فرمود خدمتی که بعهده‌تو

گذارده شده است انجامش باتمول وعزت ظاهری صورت پذیراست این بود . که دیگر باین کاراقدام نکردم واینك باثروت زندگانی مینمایم .

۲۵۸ ـ شیخ احسائی درسال یکهزار ودویست وچهل وسه هجری بمکه رفت ودرسه منزلی مدینه وفات یافت سنش درحدود نودسال نعش او را بمدینه بردند درقبرستان بقیع مدفون گشت .

۲۵۹ شیخ احسایی از میان شاگردان خود یك تن را برای جانشینی خویش بر گزید وآن سید کاظم رشتی بود شیخ احمدبسید رشتی بسیار احترام میکرد و تا او در مجلس درس حاضر نمیشد بدرس گفتن شروع نمینمود پس از وفات شیخ احمد احسائی پیروان وی بی‌اختلاف کلمه سید رشتی را نایب مناب وی و پیشوای خویش‌دانستند حوزه درس وریاست شرعی‌اوقوت گرفته در مقابل فقهای بزرگ عرب که در کربلا بودند طریقه شیخی را پسند نمیکردند حوزه و مقام خود را نگاهداری نمود و چون نماز جماعتها درکربلا بیشتردر حرم‌امام‌حسین(ع) واطراف آن برپا می شد طایفه شیخی که در احترام نمودن ازقبورائمه ودین‌غلوداشتنددربالای‌ضریح حسین(ع) نمازنمیگذارند وآن‌مکان را فوق‌العاده تقدیس میکردندمخالفین آنها از روحانیان‌شیعه‌وپیروان آنها که در بالای سر ضریح حسین‌نماز میخواندنددر مقابل‌شیخی بالاسری نامیده‌شدند بالجمله جمعی کثیر از فضلای شیخی در حوزه‌درس سید رشتی حاضر میشدند و هر چه درآن حوزه گفته و شنیده می‌شد روی تعلیمات شیخ احسائی بود با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطلاعات وآشنائی باصطلاحات اهل فن برآنها میافزود .

۲۶۰ ـ دوره ریاست سید رشتی شانزده سال طول کشید طایفه شیخی‌در همه جا از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سیدکاظم معالم دین خود را بجا میآوردند و خودرا از دیگر فرقه‌های شیعه ممتازمیدانستند بصدرائیین بی‌اعتنا بودند چون که رئیس اول ایشان شیخ احسائی مؤسس این طریقه یا معلم‌اول این مکتب را بجای صدراظهرا خوانده او را تخطئه کرده بود وبروحانیان اهل ظاهر از فقها تازه پروبال گشوده بی اعتنا بودند چونکه آنها را قشری ظاهر پرست میدانستند و خود را اهل معنی وباطل میشمردند .

بهیچیك از دو فرقه مزبور یعنی فقها وحکما هم لازم نمیدانستند بایك

فرقه از شیعه که در میان آنها اهل قدس و تقوی وپیرو اخبار وآثار آل علی فراوان تعرض نموده آنها را از پیروی‌طریقه خود بازدارند فاصله‌که درطبقه اول و دوم رجال دولت ایران هم‌که طرف ملاحظه تمام فرقه‌های روحـانی بودند از پیروان طریقه شیخی متعدد دیده میشدند ووری دل تجدد خواهان از اهل آئین نیز بحکم‌آنکه در هر تازه‌ئی لذتی‌است بجانب‌حوزه شیخی‌بود.

۲۶۱ ـ و اما اینکه گفته شد اصولیین که تازه پروبال میگشودند بلی این موضوعی‌است‌که بآئین تشیع ایران‌مربوط است بیش‌ازآنکه بهمین طریقه جعفری در میان عرب مربوط بوده باشد وزائد نخواهد بود چند سطوری در این موضوع نوشته شود تا خوانندگان را موجب مزید اطلاع بوده باشد.

روحانیان شیعه مذهب چه ایرانی وچه عرب وچه غیر آنها دراستنباط مسائل شرعی فرعی از روی دلیلهای تفصیلی که این کار نایبهای عـام امـام دوازدهم است در زمان غیبت او بعضی‌تنها قرآن‌آنهم‌ظاهرش و اخبارواحادیث راکه صادرشدن آنها ازیکی از معصومین معلوم بوده باشد دلیل رأی وفتوای خویش قرار میداده‌اند و باین دسته از رؤسای روحانی شیعه مذهب اخباریین گفته می شده‌است.

۲۶۲ ـ دسته دیگر کسانی بودند که اصول فقه چون استصحاب واصل برائت و غیره را نیز در اجتهاد خود دخالت میداده‌اند اینها اصولیین نامیده میشوند و هر دو دسته بیکدیگر بی اعتنا بوده‌انـد رفته رفته در دو سه قـرن اخیر در میان مجتهدین ایرانی بحث کردن در مسائل اصولی‌رواج یافت و این موضوع‌که نگارشش بیش از این بیکی دو صفحه در مقدمه کتابهای فقهی اختصاص داشت در رساله های خصوصی مانند معالم الاصول وبلکه کتابهامانند قوانین میرزای قمی وغیره تألیف یافت وروز بروز بر شاخ وبرگ‌آن افزوده شد و پیروان این رویه قوتی گرفتند و مورد ملاحظهٔ اخباریین شدند وبعضی از اخباریین‌که اهل حکمت و عرفان هم بودند از طعن زدن باصولیین دریغ نمیکردند.

۲۶۳ ـ آئین بطریقه تشیع در ایران بود هنگامیکه ملت و دولـت و شریعت‌آمخته بود مانند زمان سلطنت شاه عباس کبیر همانطورکه قدرت‌سلطنت دولت راعظمت بخشیدآئین را هم قوت داد و دماغ‌مستعدین را برای‌تحقیقات تازه علمی وادبی و روحانی‌آماده ساخته هیجان شدیدی در افکار تولیدکرد.

توسعه‌فکر و ذوق ادبی شیخ بهائی ودقت نظر میرداماد در مسائل فلسفی از یك طرف روح تازه‌ئی در وجود شاگردان ایشان تولید کرده همه را بتحقیق و مشائین از حکما واشراقین از آنها را موجب تشتت افکار محصلین معقول و منقول شده‌بود دائرهٔ عرفان هم که اساسش برالهامات غیبی بود و پای‌بست افکار ظاهرپرستان وادله اهل استدلال نبود روز بروز بر قوت خود میافزود.

در این حال زمینه برای جمع آوری افکار مختلف آئین حاضر شده کام طالبین را تشنهٔ اصلاحات تازه فلسفی و عرفان و شرعی گردانید این بود که بعد از از وفات میرداماد که در سال یکهزاروچهل هجری واقع شد یکی از لایقترین شاگردان او وشاگردان فاضل معاصرش شیخ بهائی بمیدان جمع آوری افکار مزبورقدم نهاد و او محمد صدرالدین شیرازی بوده که بملاصدرا معروف شد و صدرالمتألهین لقب یافت.

۲۶۴ - ملاصدر راخواست میان حکمت وکلام و عرفان و ظاهر شرع یعنی ملاصدرا خواست میان حکمت وکلام و عرفان و ظاهر شرع یعنی قران و حدیث جمع نموده طریقه خاص ایجاد نماید و تا یك اندازه بمقصود خود رسیده روی دل دانشمندان واهل معرفت را بجانب خود متوجه ساخت.

۲۶۵ ملاصدرا در عین حکمت مآ بی علاقه‌مندی شدید خود را بقرآن و حدیث‌ظاهر ساخته بگشوده بودن دریچه‌الهامات غیبی‌هم بروی خود اشاراتی دارد و در حال بعضی از مسائل مشکل حکمت و عرفان میگوید با تضرع و زاری بدرگاه الهی‌حقیقت امر برمن‌مکشوف گردید و در مقام‌مفاخرت گوید:

و هذا ممامن الله علی بعضی فقراته ۱۳۱ - بالجمله تعلیمات ملاصدرا افکار اهل معرفت را برای پی‌بردن بحقایق از راه‌کشف والهام حاضرساخت و چون درسال یکهزار وپنجاه هجری از دنیا رفت شاگردانش‌کشته های‌ویرا آبیاری‌کردند مخصوصاً دو تن از ایشان که هردو داماد وی بودند و یکی از جانب او فیض لقب یافت (ملامحسن کاشانی) و دیگری فیاض (ملاعبدالرزاق لاهیجی) پس اختلافات مذهبی دراین عصر بواسطه عملیات ملاصدرا و پیروان او تا یك اندازه رنگ ائتلاف بخودگرفت ولی نتوانست افکار بهیجان آمده را آرام‌کندوتشنگی‌ها را برطرف سازد و روز بروز درحوزه حکمت وعرفان وعالم تشیع روح پیروی افکارتازه وتوجه بالهامات غیبی‌قوت گرفت وباحوزه روحانی‌ظاهری نبرد باطل‌کرد.

۲۶۶ ـ وباید دانست که روحانیان قشری که از آنها باطل تعبیر میشود دراواخرسلطنت صفوی قوت گرفتند وبا بی‌اطلاعی از سیاست حقیقی اسلامی و ازافکارعالم بشری خواستند بردولت وملت حکومت کنند و در مقابل هیجان فکری عقلانی اهل باطن ایستادگی مینمودند.

کوته نظری عوام ازیك طرف و ضعف سلطنت بی‌لیاقت‌ترین پادشاهان صفوی هم ازطرف دیگر بآنها فرصت میداد.

۲۶۷ ـ گویند شیخ احمد احسائی مردی فاضل بود ولی در بعضی علوم استادندیده بود! هرسئوالی درهرکارازاو میکردند نمیدانم را حرام میدانست! به‌مطالعه کتب جواب میخواست بدهد! از اصطلاح کتب حکما و عرفا بی‌خبر بود! این هم بدون شنیدن ودرس خواندن ممکن نیست لذا شیخ درامهات مسائل اصول معرفت برخلاف رفته سلسله طولی وعرضی وربط حادث بقدیم او مسئله شیئیت شیئی بصورت بلکه مسئله اصالت وجود و ماهیت که تمام حکمت برآن مترتب است درست ندانست! ماهیت رااصل دانست بعلاوه ازاینکه احدی باین قول نرفت مستلزم قبول نمودن مذهب مجوس است که یزدان واهرمن باشد! تصدیق نمودن هنوداست که به‌نور وظلمت قائلند! صفات ذاتی راکه بنای دین اسلام براواست درجواب مسیحیان که‌اقالیم سه گانه قائلند! اشاعره که صفات را زائد برذات دانسته‌اند منکر گشت ـ از آنجمله علم است که عین ذات حق است میگوید نگوئید چراکه تکلم درذات جائز نیست! سلسله طولی و عرضی خود جعل نمود! و لازمه حرف اواین است که منطق پوچ است! مغالطه باعوام کرد. که میزان ماکلام اهل‌بیت است گفته‌است اگر علم منطق حق باشد پیغمبران باید حیوان باشند چه‌آنکه النبی انسان و کل انسان حیوان نتیجه دهد فالنبی حیوان ازاین پریشان نویسی اودوطایفه در مذهب اسلام پدیدآمدند یکی نام خود را رکن رابع ودیگری باب نهاد! کتبی نوشتند وبروی یکدیگر تاختند! کلمات پریشان شیخ درزمان سیدکاظم رشتی رسید خود تحقیقاتی دراو افزود سیدعلی محمد شیرازی وحاج محمدکریم‌خان قاجار کرمانی هردو در روضه حسینی درحوزه سیدرشتی بودند! این مطلب راکه عالم نطفه بود وعلقه شد و آنجاکه انسان شد ودرزمان آدم متولد و رفته‌رفته ترقی نمود در زمان حضرت محمد (ع) بالغ ودرزمان شیخ احمدبکمال رسید عنوان نمودند! بعد از سید

گفتند دراین زمان ترقی بیشتر نموده بیشتر! کتب را باید ازمردم گرفت وگرنه ایمان ندارد هرکه معتقد برکن نباشد؛ اگر ایمان برکن نیاورد ازتمام اقسام کافران بدتر است آن دیگری همین دعوت را بدون خدعه نمود من هستم ناسخ کتاب حق ونبی مطلق! نهایت اینکه اولی ازلازمه حرفش نسخ نمیرسید بلکه کذب کتاب میرسید کـه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی اگر راست باشد پس ترقی زمان آقا یعنی چه ؟!

خلاصه زمان ترقی کرده دوره ظهور الوهیت را اقتضا کرده نمیدانم بعد از این چه اقتضا نماید که لیس وراء عبادان قریـه! راستی اگر زمان ترقی نکرده باشد.

۲۶۸ ـ شیخ احمد احسائی درشرح عرشیه صفحه ۱۷۹ سخنانی دارد که خلاصه‌اش این است: حرفهای مشرکین عرب راازسر گرفته است ایشان هم حرفشان همین بود کـه جسد عنصری پوسیده چطور خواهد رجوع نمود! شیخ احمد همان حرف را زنده میکند!! جسد عنصری رفت پی کار خود وتمام اجزاء وباصل خود ملحق شد! خبری که ماند جسد باقی ماندو اوغیب بود! دراول پس اولی مفقود شد گوید مراد از قبر محل گرفتن تربت است که ملك بامرخدا اثریت اورا ازآنجا گرفته بود و ازآنکه تربت ظاهری نباشد تربت باطنی باید باشد واین هم محلی ندارد!!

۲۶۹ـ در اینکه عالم آخرت غیر از عالم عنصری است شبهه ئی نیست عقل حاکم است!! باید هیئت آن عالم طور دیگر باشد! وگرنه همین بدن، باین هیئت بدون کم وزیادازاین نشاءبردن ودرآن نشاء بدون کم وزیادآوردن منافی کار حکیم است! چه اگرمقصود جزای اعمال بودودراین عالم هم برای خدا امکان داشت! دیگر درآن عالم چرا ؟ اگربگویند با این بدن عنصری ممکن نبود تمام لذت را دریابد پس باید درآن عالم هم اگرهمین بدن بی کم وزیاد باشد همین است پس مسلماً آن عالم عالمی‌است غیرازاین عالم است حالا جسم لطیف میشوند یا روح مجردند یا طور دیگراست باید به برهان مراجعه نمود! همین قدردانیم باین بدن عنصری اگر باشد پس‌بایددرهمین عالم باشد! این بازگشت می کند بتناسخ مثلا مردن یعنی پراکنده شدن اجزاء یعنی هر جزئی بکلی ملحق شود! یعنی عنصرآبی‌بآب وناری بناروخاکی بخاك وهواء

بهوا پس اگر بخواهد دوباره همین اجزاء را بگیردوهمین جسم رادرست کند باید درهمین زمین وهمین هواء وهمین کره آب وکره ناریعنی درمقرسطح فلك قمر باشد پس بایددرهمین روی زمین باشد . این محال است چه آنکه غلط است خلق‌ها آمده‌اند ومرده‌اند اگرزنده شوند دیگرازخاك چیزی نماند چه آنکه هر بدنی ازمرده ها خاك خودرا بردارند زمین تمام میشودوجای ماندن هم‌ندارد چه آنکه اگرهزار سال بنی نوع انسان نمیرندزمین وسعت ایشان را ندارد ! زنده‌کردن ایشان ودوباره بجای دیگربردن امکان ندارد چه آنکه مرکزخاك دیگرنیست ! اگرطوری باشدکه تصادم نکنند پس جسم دیگرند.

۲۷۰ - در بیشتر احادیث بهشت درآسمان چهارم است ! دربعضی در بالای فلك اطلس است ! پس انسان را درتهران زنده‌کردن و بآسمان چهارم بردن امکان ندارد ! قدرت خدا رامینگریم ولی ... ؟!

۲۷۱- ولی‌ازروی قانون میگویم وصریح قرآن است (یوم تبدل‌الارض غیرالارض والسموات مطویات بیمینه) پس میرساندزمینی است غیرازاین زمین پس اجزاء انسان معادل اجزائی است غیرازاین اجزاء پس چون چنین شدچه انتظاری است‌برای خداوندکه ایشان رادرآن روز زنده‌کندپس باران باریدن غیراز این باران است پس خدا چرا وقت مردن زید بدن او را درست‌کرده نداشته باشد ؟ جهت این انتظارچیست ؟آیا تناسخ را میرساندکه مدتی اجزاء بدن زید درمیانه عناصر بماند تادوباره باًلات خارجه جمع شودانسانی شودآیا روح سوابوداز‌آن اجزاء ؟ یاآنکه درآن اجزاء خواهدبود ! خدایا نمیتوانم درست مطلب را بفهمم هرچه میخواهم بظاهرآیات واخبار اتکال کنم واعتقاد خودازدست ندهم فکرهای دورودرازمرامانع است ! خودت فرمودی: والذین جاهدوافینالنهدینهم سبلنا تومرا هدایت‌کن واصل مطلب را بمن بفهمان خسته شده‌ام ازبسیاری فکرهای دور ودراز .

۶۴ - رویه پیروان شیخ و سید وباب

۲۷۲ - گویند‌دررویه وسلوك پیروان مکتب شیخ‌احمداحسائی وجانشین اوسیدکاظم رشتی با سید علی محمد باب‌که ابتدادرشهرشیراز مولد خوددعوی بابیت نمود سپس خودرا بنامهای دیگرنقطه اولی ذات حـروف السبع شجره حقیقت وغیره خوانده‌وصریحاً درحبس ماکودعوی قائمیت نموده‌است اختلافات

آشکاری پیداشده!! و برای آگاهی خوانندگان در بارهٔ عموم این افراد باشاره مختصری قناعت میشود، بیشتر بیان رفتار حجة الاسلام ملامحمد ممقانی مجتهد مشهور تبریز وفتوای او بر کشتن سیدعلی محمد میپردازد، برای این منظو از کتابی که ملا محمد تقی ممقانی فرزند آنمرحوم در اجرای امر ناصرالدین شاه نوشته ودرپایان آن چنین ذکرنموده (فارغ شد ازتسویداین اوراق منشی آن بنده ضعیف جانی محمدتقی ابن محمدالتبریزی الممقانی درپانزدهم شهر شوال المکرم ازسنه ۱۳۰۶ هجری وامیدکه مقبول طبع مبارك همایونی آید) استفاده میشود.

۲۷۳ - ولی پیش ازورود بمطلب مناسب است باین نکته توجه شود آیا سید علی محمدباب هم جزو شاگردان سیدکاظم بوده است یا نه؟ اگر بوده چه مدت وچگونگی آن چه بوده؟ برای روشن ساختن این قسمت بهتراست از بیانات خود سید باب آورده شود.

نخست درپایان خطبه اول تفسیرسوره بقره است (فسبحانك اللهم انك لتعلم فی یوم الذی اذااردت انشاء ذلك الکتاب قدرایت فی لیلتها بان ارض المقدسه قدصارت ذرة ذرة ورفعت فی الهواء حتی جائت کلها تلقائیتی ثم استقامت ثم جاء خبرفوت الجلیل العالم الخلیل معلمی رحمة الله علیه من هنالك و قد اخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومی فصل الله علیه بجوده) که مصرح است درآن روزی که اراده نموده انشاء این کتاب را شب آن درخواب دیده است زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده ودرهوا بلنده و همه آن آمده است در برابرخانه اش ایستاده.

۲۷۴ - بعدخبر وفات دانشمندجلیل دوست معلم من رسید. پیش ازرسیدن این خبرخوابم را ببرخی ازمردم خبردادم پس درودفرستد خدا براوبجودش دراین بیان بطورروشن اورا معلم خودخوانده ونیزدریکی ازآثارش که ظهور- الحق هم اصل خط نقطه اولی را میان دوصفحه ۲۶۳ و۲۶۴ گراور نموده و رونوشت آنرا بااسقاط های زیادی درصفحه ۲۲۳ چاپ کرده است مینویسد از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت می‌نمودند آمنت بسرآل محمد (ص) الخ خواستم کشف غطا شود که عمل مطابق ذکرقولی شوداز وقت نزول قرآن تانوزده ۶۶ سنه که عدد اله باشد ظاهر آل محمد (ص) که هر ۶۶ حول یك حرف

بسم الله الرحمن الرحيم گذشت وچهارسنه مزید برصورت جمع چهار کلمه بود
که بزمان شیعه خالص گذشت اعنی حاج سید کاظم علیه صلوات الله ثم علیه سلامه
وازاین جهة بود که حروف بسم الله الرحمن الرحیم که کل قرآن در او است
نزد او جمع شدند و۱۹ روز باول ظهور سرمانده بملاء اعلی واصل واول سنه
۱۲۶۰ اول ظهورسر بود ـ تا آخراین اثر که بازمطالب بسیار سودمندیرا در
بردارد واستنباط میشود حتی باسید کاظم شبها را بصبح آورده باشد که خواندن
این دعارا می‌دیده است وبازدر اثردیگر که در روی دیگر همان برگ گراور
شده گراور گردید است و۱۴ ربیع الاول سنه ۱۲۶۰ تاریخ دارد پس ازبیان
خبر وفات سید مینویسد(آه ثم آه من صعوده الی ملاء الاعلی لم یر الدهر فی انفس-
الشیعة نفس مثله قسط)

۲۷۵ ـ اما برای اینکه چه مدت در کربلا بوده است بااحتراز ازاینکه
مانند دکتر مهدیخان زعیم الدوله درمفتاح باب الابواب بشبهه دوسال متوالی
دیده شدن در کربلادچار نگردد ـ ازدعائی که خودباب برای سال بیست وهفتم
ازعمرخودنوشته است . درآن تصریح نموده هریك ازسالهای عمرتاسی سالگی
خودرا درکجا بسر برده استدلال میشود .

(یاالهی تعلم ان من اول یوم الذی قدخلقتنی من ماء محبتك الی ان قضی
من عمری خمس وعشرسنة لقدکنت فی ارضی التی قد شهدت علی خلقی علیها ثم
قداصعد تنی علی جزیرة البحر هنالك اتجرت بالاء مملکتك وماقدخصصتنی من
جواهر بدایع عنایتك الی ان قضی خمسته هنالك قدصعدت الی ارض المقدسه و
قدقضی عنی حولا هنالك ثم قدرجعت الی ارض التی قدشهدت خلقی علیها واستشهدت
فواضلك العلیا ومواهبك العظمی هنالك فلك الحمد علی کل آلائك ولك الشکر
علی کل نعماتك ثم قدصعدت الی بیتك الحرام فی حول الخامس من بعد العشر الثانی
وقدقض عنی حولا هنالك ثم رجعت الی ارض الاولی التی قد شهدت خلقی هنالك
ثم قدصبرت هنالك فی سبیل محبتك و استشهد مواردجودك عنایتك الی ماقدرت
لی الصعود الیك و التهاجر لدیك فخرجت باذنك من هنالك وقدقضی عنی نصف
حول علی ارض الصاد ثم سبعة شهر علی جبل الاول الذی قدنزلت علی فیه ماینبغی
اجلال قدس عطائك وعلوفضلك وامتنائك ثم هذاسنه الثلاثین حیث لتشهدن علی
ذالك اجبل الشدید وقدقضی حولا یا الهی لاکونن علیها .) وباتوجه باینکه باب

حساب عمررا ازآغازانعقاد نطفه مقررداشته برای خود هم میگوید ای خدای من میدانی که ازهنگام آفرینش من ازآب محبت تاپانزده سال ازعمـرم در زمینی که مراآفریدی (شیراز) بوده‌ام وسپس بجزیره دریا(بوشهر) مرابردی وتا پنج سال در آنجا تجارت نعمتهایت نمودم و سپس بزمین مقدسه (کربلا) بردی مرا ویك سال درآنجا از من گذشت و آنگاه برگرداندی مرا بشیراز زمین مولدم ودرسال بیست وپنجم ببیت الحرام بردی مرا ویك سال درآنجا ازمن گذشت وبازبزمین مولدم مرابرگردانده ومراشاهدبخشش ها وعنایتهای خود ساختی ودر راه دوستیت شکیبائی نموده تا آنکـه صعود بسوی خودت و مهاجرتم را مقررفرمودی باذنت ازآنجا بیرون آمده ونصف سال را برزمین صاد (اصفهان) گذرانده وهفت ماه درکوه اول (ماکو) بوده و درآنجا برمن نازل فرمودی آنچه سزاوار جلال قدس بخشش و بلندی فضل وامتنانت بوده است واینك که سی ساله‌ام یك سال است مرادراین کوه شدید مشاهده میفرمائی که بمناسبت تساوی شماره حروف ماه‌کورا باسط وچهریق را شدید نامیده و نتیجه اینکه یك سال بیست ویکم عمررا درکربلابوده ودیگرهم بآنجا برنگشته است .

۲۷۶ ـ ولی بهرحال تجلیلی که درآثارخود ازشیخ احمد احسائی و وسیدکاظم رشتی نموده بسیارقابل دقت وملاحظه‌است که چه مقام بلندی برای آنان می‌ستوده که کیفیت آنرا باید درآثارپراکنده باب جستجو کرد

۲۷۷ـ ضمناً بیشتر ازگروندگان‌اولیه خود را ازتلامذه سیدکاظم رشتی معرفی‌نموده که‌ازجمله درباب‌اول‌ازواحددویم بیان‌فارسی‌است(وامروزاگرکسی تصورکندازاول نزول بیان تاامروزبیقین مشاهده میکندکه‌آنهائی که اعتراف بحجیت‌آیات نموده وتبلیغ آنها را بکل فرموده حجج‌الله‌بوده‌واگرظاهرنبوده حجیت ایشان ولکن علوعرفان ایشان‌نزد هیچکس پوشیده نیست زیراکه‌ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علوعلماء و حکمای روی ارض‌را پشت پا زده و در اشخاصی‌که تصدیق بحجیت‌آیات نموده‌اند چه از این طایفه چه غیرآنها نزد هیچکس شبهه درعلو تقوای ایشان نبوده ونیست)

۲۸۸ـ بنابراین همچنانکه بیشترگروندگان‌اولیه بسید باب ازاصحاب سیدکاظم بوده‌اند می‌بینیم بیشترسخت معارضه کنندگان بااوهم‌ازهمین طایفه بوده

چنانکه معارضه حاج محمد کریم خان کرمانی علاوه برآنکه بوسیله کتب عدیده رد براونوشت که دقت در آن کتب بسیار سودمند است

۲۹۰- ولی مرحوم حاج ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی که او نیز ازمکتب شیخ احمد احسائی استفاده کرده بود جانب احتیاط را ملحوظ داشته و فقط در مقابل پرسش از او عقیده خود را شرح داده نقل شده و از معارضه حاج ملامحمود نظام العلماء و آخوند ملاحسن شهیر به گوهر ساکن در کربلا و ملامرتضی ملقب بعلم الهدی هم که آنها نیز ازشاگردان شیخ احسائی بوده اند ضمن همین کتب آقای ملامحمد تقی یاد شده است بیشتر آنچه در ناسخ التواریخ و دیگر کتب تاریخ حکایت شده بنقل از نظام العلما است که ضمن شرح معارضه حجة الاسلام ملامحمد ممقانی از رفتار وسخنان نامبردگان آگاهی حاصل خواهد شد .

۲۹۱ - اینك قسمتهائی از کتاب نامبرده برای روشن شدن چگونگی محاوره ومذاکره درمجلس اول با حضور ناصرالدینشاه درهنگامی که ولیعهد محمدشاه بوده و مجلس دوم که نتیجه آن فتوای قتل شده دراینجا آورده میشود

ملامحمد تقی پس ازمقدماتی که در کیفیت دعوی باب ذکر نموده درباره رفتار جناب ملاحسن گوهر با مبلغینی که ازطرف باب درهمان اول امر بکربلا فرستاده شده بوده اند میگوید .

۲۹۲ - پس داعیان این گوساله بازبامید همین نوید ازپا ننشسته دراضلال خواص وعوام مجاهده و ابرام را ازحد بدربردند جناب علیین مآب آخوند ملاحسن شهیر بگوهر که از اعاظم تلامیذ شیخ اجل امجد مولانا شیخ احمد الاحسائی بود وآن اوقات درعتبات عالیات سمت ریاست عامه داشت جمعی از آنها را احضار کرده هرچه میخواهد بالقای حجج وافیه ومواعظ شافیه ارآن عمی و ضلالت بازآرد بمضمون سواء علیهمء انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون اصلا مفید نیفتاد .

عاقبت بعضی را بچوب تعزیر تأدیب میکند باوصف این آن جماعت در غی وضلالت خود طغیان کرده آخرالامر آن مرحوم اضطراراً مراتب را بحکومت بغداد اظهار داشته معروفین آنها را مغلولا ببغداد برده بعضی را حبس و بعضی را مفقودالاثر کردند وبعض دیگرهم بعداز مشاهده این احوال ازآنجا مهاجرت کرده درسایر بلاد متفرق شده بنای دعوت گذاشتند وعتبات عالیات از این فتنه

آسوده شد پس از آن شرحی راجع به نفوذ بابیان نوشته میگوید:

۲۹۳ – از آنجاکه مورخین عهد در آن مجلس مبارك حضور نداشتند محاورات آن مجمع را باستناد سماعات افواهیه بکلی تغییر دادند مقاولاتی که اصلا اتفاق نیافته مذکور داشتند، بیان واقع را بالمره قلم نسخ برسر گذاشته‌اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم بخط حاج محمود نظام‌العلماء که در آن اوقات سمت معلمی اعلیحضرت را داشت نسبت داده‌اند درصورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم ازمحاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده درهنگام سؤال بتکلف خیال چیزی نظر آورده وبرای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهرهمایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقاولات آن مجلس تباین کلی درمیان است بنحوی که میتوان گفت کل ذالك لم یکن ، عجب‌تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز درهمین قضیه با همدیگر مباینت تامه دارد فلهذا این بنده ضعیف را مدتها درخاطر میگذشت که محاورات آن مجلس راکه والد ماجداز فراغت آن مجمع برتراخی من‌البدء والی‌الختم تقریر فرموده واین بنده حقیر را صورت آن مجلس از کثرت تذکار و تکرار ملکه شده در صفحه خیال الاماشند وندر محفوظ ومرکوزاست بقیدتحریر بیادگار گذارد .

۲۹۴ – سپس مینویسد آنچه خلاصه‌اش این است تا آنکه اعلیحضرت بعزم فرنگستان رفتن بآذربایجان وارد شده وشرح مجلس نامبرده راتمجید فرمودند عزیمت نموده بر نوشتن شرح وقایع مجلس و هدیه نمودن ببارگاه سلطنتی و سپس مقدمه دعوی سیدباب و جریان آنرا یادکرده تا آنجاکه عیناً دراین جا نقل میشود .

دراوائل سنه ۱۲۶۴ هجری ، اعلیحضرت .... که درآنوقت سمت ولایت عهد .... داشتند بحکمرانی آذربایجان تشریف فرماشدند چندی بعداز ورود مسعود فرمانی ازجانب شاهنشاه صادرشد که سیدباب را بتبریز احضار داشته علمای تبریزاز روی تحقیق بحقیقت صدق وکذب دعاوی اورسیدگی نمایند تا بطلان دعاوی او برهمگنان واضح شده بساط این فتنه ناهنجار از مملکت اسلام برچیده شود وهمین فرمان مبارك بامر اعلیحضرت همایونی درمسجدوالدماجد علام درملاء عام برای مردم خوانده امرهمایونی باحضارا وصادرشده وازآنجاکه

اغلب مردم همج رعاع واتباع کل ناحق هستند وحرکات وسکناتشان ازروی بصیرت وشعور وتحقیق نیست درهنگام ورود اوبارومیه (رضائیه) عامه اهالی آنجا از صغیر وکبیر واناث وذکور باستقبال اوشتافته اورا باکمال طمطراق واجلال وارد شهر کردند اتفاقاً فردای آنروز مشارالیه بجهت شست‌وشو بیکی ازحمام‌های آنجا رفته بعداز بیرون آمدن او اغنام کالانعام هجوم وازدحام آورده تمامی آب خزانه حمام را فنجانی بقیمت یك تومان ازحمامی خریداری نمودند چون این حکایت در تبریز منتشر شد عوام اهل تبریز نیز بتوهم افتاده گمانها درحق او بردند ومنتظر ورود او و انعقاد مجلس علما بودند که اگر درآن مجلس آثار غلبه از جانب او ظاهر شود امر مجلس باشتباه بگذرد عارف وعامی وغریب وبومی حتی عساکر نظامیه بی‌تأمل دست بیعت باو داده اطاعت اورا بهرچه حکم رود واجب شمارند بالجمله حالت غریبی در شهر حادث شد که جای حیرت عقول اولی الالباب.

۲۹۵ ـ دراین بین باب رانیز حاضر کرده دریك سمت مجلس جادادند نظام العلماء بااستجازه ازوالد روبه باب کرد وگفت این نوشته جاتی که بعضی باسلوب قرآن وبعضی باسلوب خطبه‌های قیصر روم است وادعیه بتوسط اتباع شما درمیان مردم منتشر است آیا از شماست یا برشما بسته‌اند گفت ازخدا است نظام العلماء گفت هرچه هست از زبان شما جاری شده گفت بلی مثل صدور کلام ازشجره طور گفت این یکی را فهمیدم این اسم باب راکه برای شما گذارده گفت خدا نظام العلماء گفت گستاخی است خدا این شب بخیر راکجا برای شما کرده ؟!

باب متغیر شده

گفت من مسخره شده ام نظام العلماء گفت از این نیز گشتیم شما باب چه هستید ؟ گفت انا مدینة العلم وعلی بابها گفت شما باب مدینه علمی گفت بلی فادخلوا الباب سجدا نظام العلماء گفت باب حطه هم هستی گفت بلی نظام العلماء گفت حالا که شما باب مدینه علمی ازهر علمی ازشما بپرسند جواب خواهی داد گفت بلی شما مرا نمی شناسید من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می برید پس والد فرمودند سید تو اول دعوی بابیت امام را داشتی حالا صاحب الامر غایب شدی گفت بلی من همانم که ازصدر اسلام انتظار مرا می برید

والد ازاین حرف گزاف سخت برآشفته فرمود سید حیا چرانمیکنی این چه لاف و گزاف است میزنی ما انتظار آن امامی را می‌بریم که پدرش امام حسن عسکری ومادرش نیز نرجس بنت یشوع است ودرسنه دویست وپنجاه وشش در سرمن‌رآی‌ازمادر متولد شده وازمکه معظمه باشمشیرظهور خواهدکرد

تاکی انتظارسید علی محمد پسرسید رضای بزاز شیرازی راکه دیروز ازشکم مادر بیرون آمده می بریم وانگهی‌صاحب عصروقتی که تشریف می‌آورند جمیع مواریث انبیاء ازآدم‌تاخاتم‌درخدمت ایشان است شمایکی‌ازآن مواریث را دربیاربه‌بینم گفت ماذون‌نیستم والد تغیرکرده فرمودند توکه ماذون نبودی بسیار غلط‌کردی وسرت را بدیوار زدی آمدی برو وماذون شوبعد ازآن بیا صاحب الامرغیرماذون نوبراست گذشته ازاین صاحب عصر کرامات ومعجزات دارد بسم الله توهمین عصاراکه دردست داری اژدهاکن تا ماایمان‌بیاوریم پسر علم الهدی گفت جناب آقا خدا درکتاب‌کریم فرموده واعلموا انها اغنمتم من شئی فان لله خمسه حکم‌آیه منسوخ‌آیا باقی است گفت باقی‌است گفت پس شما ازچه بابت درکتاب خودآورده‌ئی واعلموا‌انماغنمتم من شیئی فان للذکر ثلثه آیااین تشریح نسخ قول خدانیست گفت‌آخرسهم امام بمن میرسد . علم‌الهدی گفت سهم امام نصف خمس است ونصف خمس عشرمیشود نه ثلث گفت نه خیر ثلث میشود حاضرین همه خندیدند . وپس از سؤالات دیگرهر یك ازسه نفر مینویسد علم‌الهدی گفت جناب‌آقا شما درکتاب خود گفته‌ئی‌که من در خواب دیدم‌که حضرت سیدالشهداء را شهیدکرده‌اند ومن چندکف از خون خوردم وباب فیوضات برمن مفتوح شد این درست است گفت بلی والد فرمودند توجه عداوت‌با سیدالشهداء داشتی‌که خون اورا خوردی مرحوم نظام العلمابشوخی گفت آخرهند جگرخوار بود جوابی ازآقا نتراوید پس والد بعدازتعبیرات وتغیرزیاد ازاین حرفهای‌گزاف اوفرمودند خوب لوطی شیرازی این دیگر چه منافقی وحقه بازی است وقتی‌که اتباع شیخ احسائی ازتوسؤال میکنندد‌ر جواب‌آنها مینویسی احمد وکاظم صلوات الله علیهما و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی‌که پدرش درمسئله معاد با شیخ احسائی مخالف است ازتـو سؤالی میکند درجواب اومینویسی‌که شیخ درمعادخبط‌کرده وصریحاً تکفیرش

میکنی ولقدا جادالسید جعفردارابی ۱ بیماکتب فی‌سنابرق المحیط بالمشارق والمغارب آن صلوات فرستادنت چیست واین تخطئه وتکفیرت چه ؟ تو اگر آدم درستی هستی چرادرسریك ویسمان نمی‌ایستی سیدسربزیرانداخته جوابی نگفت ... تاآنجاکه بشرح جوب زدن وتعزیر بوسیلهٔ میرزا علی اصغر شیخ الاسلام وپسرش میرزاابوالقاسم وسامات کسانش وبرگرداندن بچهریق رانموده

۲۹۶ -- سپس‌مینویسد. درسنه۱۲۹۶هجری که سال‌دوم جلوس همایونی بود از جانب اولیای دولت بمرحوم حمزه میرزای حشمه الدوله حکمران آذربایجان فرمان رفت‌که سید باب را ازچهریق بتبریز آورده اولا درمحضر علما اورا تکلیف توبه وانا به ازدعاوی وعقاید خودبکنند ودر صورت امتناع او را بکیفر اعمال خود برسانند حشمة الدوله حسب الامرمشارالیه را احضار داشته اول درمحضرخودکه جمعی ازارباب‌کمال آنجا جمع بودند مجمعی قرارداده بعضی سؤالات‌کردند بعد ازعجزاز جواب صبحی مشارالیه را بود بعد ازچند روزمشارالیه را بی‌خبروارد شهرکرده در خانه مرحوم‌کاظم خان فراشباشی محترماً منزل دادند وملاشیخ علی نام نیزکه دراواخرحضرت عظیم بجهة تطابق عدداسم ملقب شده بود باسید حسین خراسانی‌که‌کاتب ترهات او بود همراه بودند پس ازچند روزی حاج ملامحمود نظام العلماءکه ازجمله تلامیذ سید اجل‌آقا سید علی طباطبائی وشیخ اجل شیخ احمد احسائی ومدتی درتبریزصاحب مسجد ومنبرجماعت بود وبعد بحسب امرشاهنشاه ماضی بسمت معلمی اعلیحضرت منتخب شد حسب الامر ابلاغی بعامه معتمدین علمای بلد نوشته وایشان را تکلیف بحضورمجلس مخاوره بامشارالیه نمودند هیچیك از علمای شهراقدام باین امرنکردندومتشبث بعضی اعذارشدند واین فقره بیشتر مایه توهمات واهیه عوام الناس. شدبجزوالد ماجد علام حجةالاسلام‌که بمجرد اظهاربحضورآن مجلس‌اقدام فرموده حاجی ملامرتضی ملقب بعلم‌الهدی رانیز که از معارف علما و ازتلامیذ مجاز شیخ احسائی وبا و الدماجد غالباً انیس محجره وجلیس سفره‌بود بهمراهی خودبآن مجلس‌که درحضورمبارك حضرت ولیعهد منعقد بود بردند ونظام العلماء نیزکه سمت معلمی داشت حاضر بود .

---

۱ ـ سید جعفردارابی ازدانشمندان بنام بودکتاب سنا بصق اوهنوز نشده ونسخه خطی آن درکتابخانه نویسنده ناچیزاین سطور می‌باشد ،

بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر بهمین سه بزرگوار شد و بس .....
بازدحام تمام اهل بلد دو بهمراهی دو نفر از اتباعش که یکی آقا محمدعلی تبریزی
ویکی سید حسین خراسانی بود اولا بخانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا
احمد مجتهد تبریز بردند ودر آنجا مشارالیه چیزی ازعقاید خود اظهار نداشت
۲۹۷- ازآنجا بخانه والد حجة الاسلام آوردند واین داعی حقیر آنوقت
خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده
آنمرحوم آنچه نصایح حکیمانه ومواعظ مشفقانه بود با کمال شفقت ودلسوزی
بمشارالیه القاء فرمود درسنك خاره قطره باران اثر نکرده پس والد بعد از یأس
ازاین فقره ازدر احتجاج در آمده فرمودند : سید کسی که چنین ادعاء بزرگی
در پیش دارد بی بینه وبرهان کسی ازاو نمی پذیرد آخراین دعویها که تومیکنی
دلیل وبرهانت بر اینها چیست ؟ بی تحاماً گفت اینها کـه تو میگوئی دلیل و
برهانت بر آنها چیست والد از روی تعجب خندیده فرمود سید توکـه طریق
محاوره را هم بلد نیستی ازمنکر کسی بینه نمیخواهد شهود وبینه وظیفه مدعی
است من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم گفت چرا حرفهای
من دلیل میخواهد حرفهای شما دلیل نمیخواهد والد بعد ازتعجب زیاد ازاین
جواب ناصواب فرمودند ای مرد منکه بتو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی
است نه منکر تو هنوز در امور بدیهیه هم که جاهلی . گفت دلیل من تصدیق علماء
فرمودند علمائی که تصدیق تورا کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنهارا
صاحب عقل درستی بدیده ام وتصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمیباشد گذشته از
این اگر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینك درمیان جمیع ملل باطله اسلامیه
وغیر اسلامیه علمای متبحر بوده وهستند که تصدیق مذهب خودرا میکنند بنابر
این پس بایـد جمیع مذاهب وملل باطله حق باشند وهذا شیئی عجیب . گفت
دلیل من نوشتجات من . فرمودند نوشتجات تورا هـم اکثرش را من دیده ام
جز کلمات مزخرفه مهمله معتل المعانی ومختل المبانی چیزی در آنها مشاهده
نکردم ودر حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نـه دلیل
حقیقت گفت آنهائی که این نوشتجات را دیده اند همه تصدیق کرده اند . والد
فرمودند تصدیق دیگری برما حجت نیست وآنگاه این ادعاها که تومیکنی از
دعوی امامت ووحی آسمانی وامثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی

دیگر راه ندارد اگر داری بیاور والاحجتی برمانداری . گفت خیردلیل من همان است که گفتم فرمودند حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضورما کردی ازدعوی صاحب الامری وانفتاح باب وحی تأسیس واتیان بمثل قرآن وغیره آیا درسرآنها باقی هستی گفت آری فرمودندازاین عقاید برگرد خوب نیست خود و مردم راعبث بمهلکه نینداز . گفت حاشا وکلا . پس والد قدری نصایح باآقا محمدعلی کردند اصلا مفید نیفتاد موکلان دیوانی خواستند آنها را بردارند باب روبوالد کرده عرض کرد حال شما بقتل من فتوی میدهی والد فرمودند حاجت بفتوای من نیست همین حرفهای توکه همه دلیل ارتداد است خودفتوای توهست . گفت نه من ازشما سؤال میکنم فرمودندحال کهاصرار داری بلی مادام که دراین دعاوی باطله وعقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انورقتل تواجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول میدانم اگرازاین عقایداظهارتوبه نمائی من توراازاین مهلکه خلاص میدهم گفت حاشا حرف همان است که گفته ام وجای توبه نیست پس مشارالیه را بااتباعش ازمجلس برداشتند وبمیدان سربازخانه حکومت بردند

۲۹۸- بمناسبت ذکری که راجع بتخطئه شیخ احسائی برعایت سیدیحیی دارابی نبوده است برای روشن شدن چگونگی این نسبت مواردی که نقطه اولی درشرح دعای غیبت در این‌مورد اختلاف عقیده شیخ احسائی‌وسید جعفر کشفی بیان کرده است عیناً دراین‌جا نقل میشود.

۲۹۹ - درباب دوم کتاب پس ازذکراختلاف دانشمندان میگوید : ولقد طالعت سنابرق جعفرالعلوی وشاهدت بواطن آیاتها وانه ما عرف الانفسه وما وصف آلاشئون عبودیة وکل ماقال فی‌حق آل‌الله سلام الله علیهم فی‌تفسیرالدعاء المشرقه عن‌ناحیة‌المقدسه لم یك فیهم‌ولایلیق‌عندالله بشأنهم‌لانه ماقرء الاحروف عبودیته وما وصف آل‌الله الاب‌ا تجلی آخرهم فی کنه ربوبیته ولایعرف آل‌الله احد ولایقدربوصفهم عبداذماسویهم من‌فاضل ذکرهم‌لیذکرون ویوجدون وانه سلام‌الله علیهم بعدما بلغ‌الالی‌معرفة نفسه قدررق‌الارقاء من‌الاحباب وخرق‌الاحجاب من اولی‌الالباب واستعلی علی‌اهل‌الکتاب بفصل‌الخطاب فجزاه‌الله کماهواهله وشاء لاهل‌الباب ولکن اطالب منه بمااطلع من‌آیات احمد الاحسائی قدس الله تربته کلمة العفووالرحمة لعل‌الله یغفرلی ولها برحمته انه‌لااله الاهوذوفضل عظیم

مطالعه کردم سنا برق جعفر علوی راومشاهده نمودم نهانهای آیاتش راواونشناخته جز نفس خودرا ووصف ننموده جز شئون بندگیش را وهر آنچه درباره آل الله سلام الله علیهم گفته است در تفسیر دعاء مشرق از ناحیه مقدسه درایشان نباشد ونزد خدا سزاوارشأ نشان نیست ، زیراکه اونخوانده جزحروف بندگیش راو وصف نکرده آل الله را جز بآنچه در آخرایشان در کفه ربوبیتش تجلی فرموده است درصورتیکه آل الله را هیچکس نشناسد وبوصف ایشان هیچ بنده‌ئی توانانگردد زیراکه اسوای ایشان اززیادتی ذکرایشان ذکر نمایند ویافت شوند واوبعد ازآنکه نرسیده مگر بشناسائی نفس خود بحقیقت نازك بین شده است نازك بینی های دوستان را ودریده است پرده های خردمندان را وبرتری جسته بر اهل کتاب بفصل الخطاب پس خدا پاداشش دهد چنانکه اوشایسته آن است و خواسته است برای اهل بازگشت ولیکن ازاو میخواهم ازآنچه آگاهی یافته ازآیات احمداحسائی قدس الله تربته کلمه عفو ورحمت را شایدخداوندبیامرزد برای من وبرای آن دوتن برحمتش زیرا اوکه نیست الهی جزاودارای فضل عظیم است .

۳۰۰ ــ درباب ششم دربیان معرفت سرقدم وتشریح اختیارات درمقابل نداء پروردگارو ذکرنادرستی گفتارحکما میگوید :

ومن هذه المسئله قد ذهب الشیخ رحمة الله علیه الی مقام والسید رحمة الله علیه الی مقام والسید المعاصر قدس الله مقامه فی طرفی القدرالی مقام و اناما اخترت الاالواقع وهی خط الاسواء بین الامرین لله الحمد بماالهمنی حق لصواب فی کلمة الخطاب وارجوالله من فضله ان یعفوعنی ومن اهل محبته زلات اقدامهم فی مستمرات اختیارالاشیاء وان الحق کلمة واحدة والاختلاف جهت کثرة وان الله مااحب ولاشاء اوشاء الاکلمة واحدة

۳۰۱ ــ دراین مسئله شیخ رحمة الله علیه بمقامی رفته وسید حمة الله علیه بمقامی وسیدمعاصر قدس الله مقامه دردوطرف قدربسوی مقامی ومن برنگزیده‌ام مگرواقع راوآن خط استواء میان دوامراست ...

وبرای خدااست ستایش باینکه بمن الهام فرمود حق صواب را درکلمه خطاب وازفضل خداوندامید وارم که عفوفرمایدازمن وازاهل دوستیش لغزشهای قدمهایشان دررازهای نهان اختیاراشیاء وبحقیقت حق یك کلمه است واختلاف جهة کثرت است وبدرستیکه خدا دوست نداشته و نخواسته جز کلمه واحده را

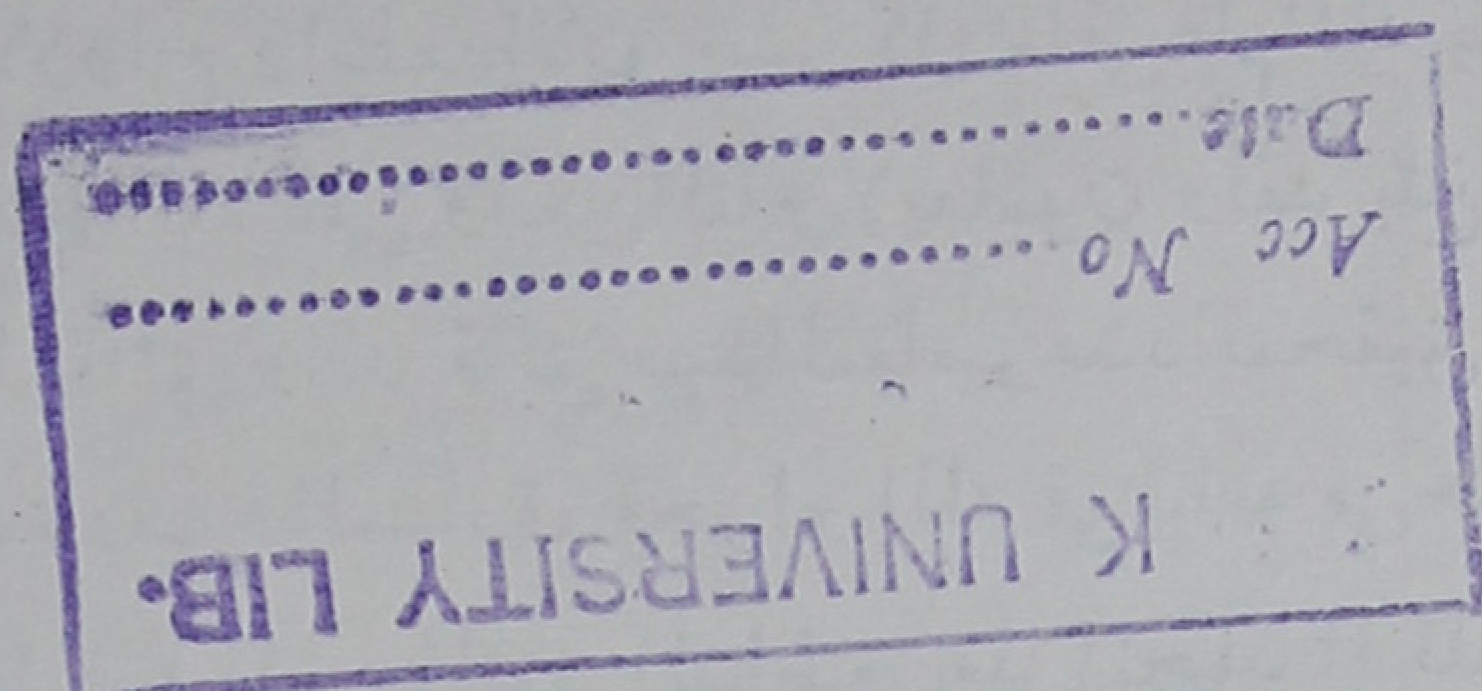
۳۰۲ ــ در باب دهم در بیان مبدأ ومعاد پس ازاشاره بشبهه فلاسفه واینکه بیشتر علماء هم ازآنها پیروی کرده اند بدون تصریح بنام شیخ احسائی میگوید:

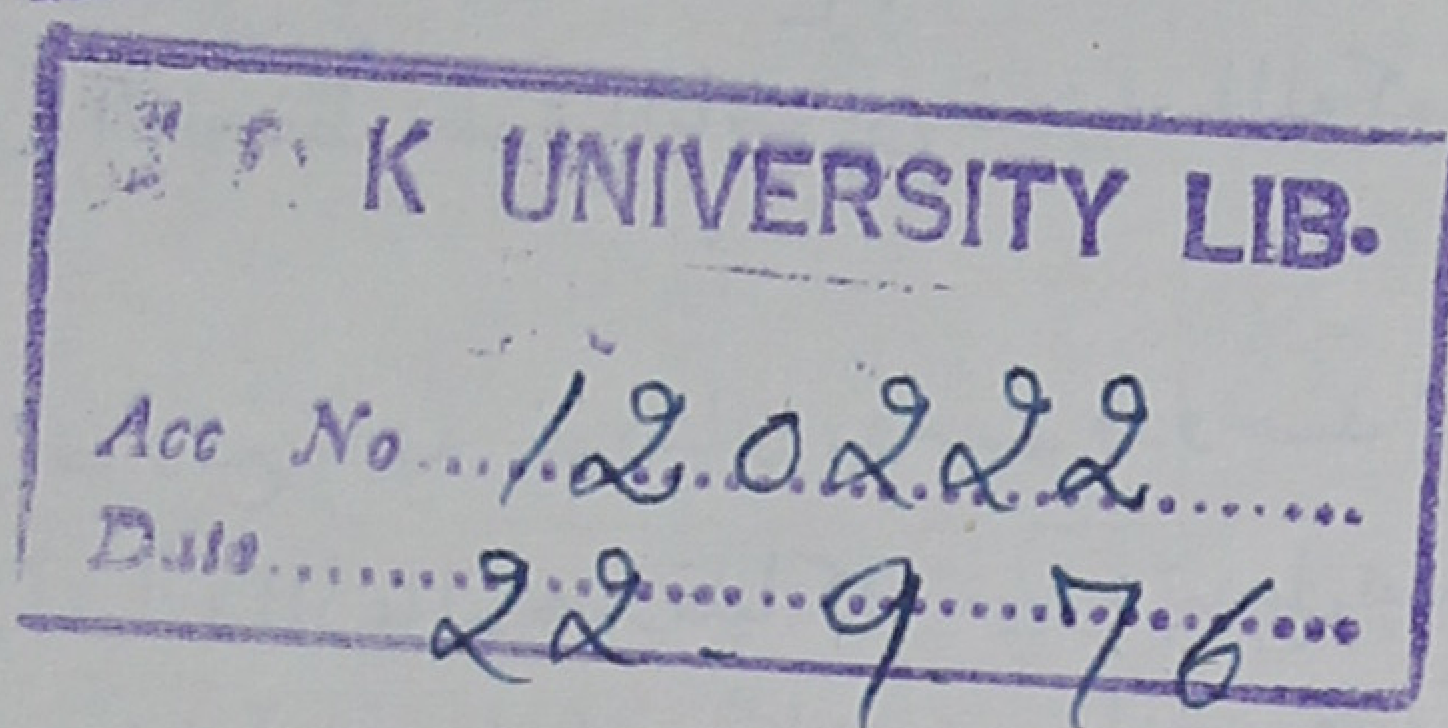
وبعضا منهم قدثبتوا لرفع شبهتهم جسمين وجسدين وجعل اصل واحدة منهما من عالم هورقليا الذى لم يتبدل ولم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله فی مكان الاجسام لاوربی انا ما اتبع احدا منهم واشاهد حشر الاجساد والاجسام بمثل ماشاهد فی حشر النفوس والارواح واشاهد الان حشر كل مافی علم الله بمثل الان فی بين يدى الله وذلك من فضل الله علی ولكن الناس لايعلمون ولقد بلغ الی خطيرة الواقع فی بواطن تلك الرقائق والد قائق سيد المعاصر عضد المحقيق بما فصل فی سنا بـرق المحيط علی المغارب والمشارق فجزاه الله فی بيانه فی حقيقة ذلك المسأله بالسر الواقع والكلمة لبالغ والنور الساطع بعد انجمد الكلمات فی قباب اشاراته ولكن ذلك ماكان الالحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله والحمدلله رب العالمين .

۳۰۳ ـ برخی ازآنان برای رفع شبهه خودشان دوجسم ودوجسد ثابت نموده اند وقرارداده اصل یکی ازآنها راازعالم هورقلیا که تغییروتبدیل نپذیرد خداوند پاکیزه است ازاقرارشان بتعطیل آیات خدادرمکان جسمها نه بپروردگار سوگند من پیروی نمیکنیم هیچیك از آنان را ومشاهده میکنم حشرجسمها و جسدها را بمانند اینکه مشاهده میکنم درحشر نفسها وروحها وهم اکنون مشاهده میکنم حشرهر آنچه راکه درعلم خدا است بمانند همین آن درحضورخدا واین ازفضل خدا برمن است ولکن مردم نمیدانند وبتحقیق سید معاصر عضدالمحققین رسیده است بمحوطه واقع درنهانهای این نازکیها ودقیقها آنچنانکه درسنا برق خود فراگیرنده برمغرب ها ومشرقها تفصیل داده است پس خداوند جزایش دهد دربیانی در حقیقت این مسئله بسرواقع وبکلمه رساننده ونـور درخشنده نموده است بعدازآنکه کلمات منجمدگشته درقبه‌های اشاراتش ولکن این نبوده جزبرای نگاهداری دیدار بینندگان پس خداوند جزایش دهد چنانکه او اهل آن است وستایش برای خداوند پروردگارجهانیان .

۳۰۴ ـ با تأمل در این موارد آشکار می‌سازد باهمه تجلیلاتی که در موارد عدیده دیگراز شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی نموده اگربیانی از مطالب آنها را هم نپسندیده چنانکه دراینجا یاد نموده بالطف بیانی آورده و

معلوم نیست جناب ممقانی کلمه تکفیر را از کجا یافته اند والا در قسمت اول غفران خود و هر دو آنان را خواسته و در قسمت دوم هم با ذکر اینکه من جز واقع را برنگزیده‌ام عفو خدا را برای خود و همه خواسته و در قسمت سوم هم گفته است من احدی از آنها را پیروی نمیکنم . ؟!






کتابفروشی زوار